

دی - بهمن ۱۳۷۶ (انتشار اسفند ۷۶)

سال ششم، ۶۰ صفحه، ۲۰۰ تومان

فرهنگی، هنری، پژوهشی

(به دو زبان فارسی و گیلکی)

ISSN : 1023 - 8735

■ این به حال خودرها شدگان بنی تقصیر! ■ طوایف از دروچیک ■ از دبروز و امروز تالش، پای صحبت هارون شفیعی  
شاعر و محقق کهنسال تالشی ■ کیلان، استان آخر: فراخوان مقاله ■ آرمان پروری یا واقع نگری، گفتگو با دکتر وره‌ای  
■ فرهنگ‌های قومی خود را بشناسیم ■ راه‌های سنگتراش معروف به شاه عباسی در تالش ■ ناموازه‌ها ■ ست‌ری به  
آفاق خیال ■ از قدیم و ندیم ■ فرهنگ بومی شمال و ...

**بخش گیلکی: در زینه شعر، قصه، ادبیات عامه و...**





۲۲ پیمان سالگرد پیروزی  
انقلاب اسلامی ایران گرامی باد

## گیلوا

شماره استاندارد بین‌المللی ۸۷۳۶ - ۱۰۲۳  
ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی  
(گیلان‌شناسی)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول  
محمد تقی پورا احمد جغتایی

نشانی پستی

(برای ارسال نامه و مرسولات)

رشت: صندوق پستی ۴۱۷۲ - ۲۱۶۳۵

نشانی دفتر

(برای مراجعات مستقیم)

رشت: حاجی آباد (خیابان انقلاب)

ساختمان کهر، داخل پاساژ، طبقه دوم

تلفن ۲۰۹۸۹

GILAVĀ

ISSN: 1023 - 8735

A Gilak - Persian Language  
Journal Related to the Field of  
Culture, Art and Researches  
ON GILAN (North of Iran)

Director and Editor:

M. P. JAKTAJI

P. O. BOX 41635 - 4174

RASHT, IRAN

Tel: 0131 20989

حرف‌نویسی: هنر و اندیشه، ۲۵۱۹۵

لیتوگرافی: هنرهاان

چاپ: لوکل، صومعه‌سرا ۲۸۱۰



عکس روی جلد:

مدال طلای ریهنگی، دوره آلبو به  
(برداشت از کتاب هنر ایران آنور پوپ)

[نقش ۴ سانت]



گیلوا در حکم و اصلاح و تلخیص مطالب  
آزاد است.

چاپ هر مطلب به معنای تأیید آن نیست.  
استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر مأخذ آزاد  
و استفاده انتفاعی از آن منوط به اجازه کتبی است

## آن چه در این شماره می‌خوانید:

### مطالب فارسی

- ۳ این به حال خود رهاشدگان بی‌تقصیر! | سرمقاله
- ۵ خبرهای فرهنگی، هنری و ...
- ۸ طوایف آذرو چیک | خوشگن عباسی  
در چرا برای اینکه، بخش دوم و پایانی | نظرخواهی از هنرمندان تئاتر گیلان درباره جشنواره‌های  
تئاتر منطقه‌ای |
- ۱۱ از پیروز و امروز تا نش، پای صحبت هارون شفیقی، شاعر و محقق کهنسال تالش
- ۱۶ گیلان، استان آخر: مدخلی بر ایستایی، پسرقت و توسعه ناپافتگی گیلان (برخون مقاله)
- ۱۹ آرمان‌پروری یا واقع‌نگری، گفتگو با دکتر ورسه‌ای استاد دانشگاه و ریس سابق دانشگاه  
گیلان | علی‌نجم‌زور
- ۲۲ فرهنگ‌های قومی خود را بشناسیم | دکتر حبیب‌الله کیل
- ۲۵ رادهای سنگفرش معروف به شاه عباسی در تالش | نبی‌الله عاشوری
- ۳۸ نامواژه‌ها | ابرج شجایی فرد
- ۴۰ سفری به آفاق خیال | احمد علی‌دوست
- ۴۲ از قدیم و تدبیم | افسانه‌های گیلان
- ۴۳ نگرش‌های زشت در نوشته‌های زبانی | عبدالعظیم بیبی
- ۴۶ گلدی در "سرنواز": نقد کتاب "توج" | نو شه طبری  
نگاه‌ها به دو کتاب تازه چاپ: "خاطرات اردشیر آواسپان" و "جدال زندگی" فریدون
- ۴۸ یسواپوز | سید پورسی  
فرهنگ‌های شمالی: گزارشی از مراسم تیرما، سینه‌ه در تنکابن (عزیز‌عسی پور) - سگ در فرهنگ  
تالشی‌ها | خیرام آریا | واژه‌های مربوط به برف و برف‌رویی به گیلکی  
اشکوری | کاروان با باغی استیلازی | لب‌گشی | حسن | فزانه‌ها
- ۵۰ آشیانه گیلان: مالا وسیع | طبری | خوراک با گوشت تکرار برنده | آر. سیدپور
- ۵۱ واژه‌های گیلان - اخبار کتاب
- ۵۲ مقالات مربوط به شمال ایران و مطبوعات کشور
- ۵۳ آسپگاه با بان خط نیست، در معرفی آسپگاه‌ها | علویان و مساندان رشت
- ۵۵ مطالب گیلکی
- شعر گیلکی | آیت‌الله اسماعیل زاده - ربیعی | سعید زرگامی - محمدشرفی | بارود | محمدشرفی | زاده | سعید - ابراهیم پگاه -  
محمدحسن جبری - جوان رحمتی - محمدحسن رضوی - محمدصادق رضایی - محمدعلی زاهدی - مطهر زمانی -  
فرزاد شکری - حبیب‌الله شمس‌پور - علی سوزی - رضا صابری - علانسن عطیسی - محمدعلی رضی - سعید  
کارگر - علی معصومی - کریم مولی | ورویحانی | عبدالحمید یک‌بخش - علی و لوفی | رودنه‌ای.
- داستان گیلکی | شادرو | علی قانع

## هنر و پژوهش

### ویژه‌ی نوروزی گیلوا

به‌گوش رحیم چراغی و با مطالب متنوع زیر منتشر می‌شود:

#### با آثاری از:

علی باباجاهی - محمد بشرا - محمود بدروغانی - سعید  
بیازگینی - گلنی تبره کار - م. پ. - جکابانی - وحید چرامی  
- جوان شجایی فرد - فرحناز شریفی - سیدان شهرستانی -  
علی صدیقی - ناصر طاهری - محمود طیاروی - خوشگن  
عباسی - علانسن عطیسی - محمد فارسی - حبیب‌الله  
رضیه کارابانی - علی‌اکبر مرادبان - رضا سلطانی -  
سید محسنی بیروانسانی - فریدون نوزاد و ...

این ویژه‌نامه به صورت ضمیمه مستقل ارائه  
می‌شود. شتروگان عزیز چنانچه تمایل به دریافت آن  
دارند می‌توانند در ازای ارسال ۲۱۰ تومان کتیب به  
نشانی مجله‌گیلوا آن را دریافت نمایند.

- از امروز تا نوروز | نوروز، میراث مشترک ما | آداب  
نوروزی در جشن‌های غربی | نسبت مفاهیم جامعه و  
فرهنگ | شعر نیما به سوی لحسن گفتاری | درباره  
زندگی و شعر پابلورود | مواردی از برتری‌های شاهنامه  
بر ایلیاد | بررسی مناسبات فرهنگی گیلان | ادر میزگرد  
گیلان‌شناسی | تشریح آثاری رمان | موزی‌ها در  
مازندران | افسانه امیرما | نیمه بوق این پشم پانزده  
- به رمزی دست یافته‌ایم | دیدگاه و شعر شاعر  
- جوان نادیدنی در داستان | ترجمه شعر | شعر  
گیلکی: هاشم - شعر فارسی | داستان | عکس و ...

## این به حال خود رها شدگان بی تقصیر!

داشته باشند. صحبت‌ها از هر نوع که باشد هیچ کدامشان پایه و اساس ندارد. اگر جوان جا افتاده و تحصیلکرده باشد، سرپایی و هوایی بحث و روشنفکری دارد که اغلب نیمه تمام و عقیم می ماند و اگر عامی؛ حرفهای آبکی و صدمن یک غاز فراوان دارد که به آسمان و ریسمان بند است.

جوان اگر کم سن و سال و به اصطلاح تین ایجر باشد صحبت‌ها ممکن است تبدیل به بازیگوشی، تعریف جوک و بارکردن متلک به هم یا این و آن و قاه قاه خندیدن باشد. در این میانه هم اگر کسی باشد که دستش به دهنش برسد البته دونگی آب میوه‌ای سر می کشد، ساندویچی گاز می زند، پیراشکی با شیر داغ می خورد و گاهی هم خاصه خرجی کرده دوستش را مهمان می کند.

این ترکیب کلی خیابان گردی و هیات خیابان گردان است. نزاکت، نظافت و خوش پوشی روزی ملاک عمده این کار بود اما اکنون باکتانی پاره، کاپشن رنگ و رو رفته و شلوار زانو افتاده هم می توان قدم زد و به هیچ وجه ادب ظاهر را هم حفظ نکرد و حتی مزاحمت هم ایجاد نمود. به همین خاطر است که دو سه خودروی گشت گاهی این جمعیت جوان ویلان و سرگردان را در معیت خود زیر نظر دارد. انگار که بیکاری و سرگردانی جوان اگر تحت نظم و ضابطه در آید قابل توجه است!

خوب اگر بخشی از این خیابان گردی به منظور صرف اوقات فراغت باشد جای نگرانی نیست. جوان از سر کار می آید، ساعتی را با دوستانش قرار می گذارد و قدم می زند، بگو بخندی راه می اندازد و خستگی در می کند. بعد هم دنبال کارهای دیگرش می رود. اما صحبت سرگروه کثیری از دانش آموزان، دانشجویان سرخورده، دیپلمه‌ها و لیسانسیه‌های بیکار به ویژه جوانان روستایی سرگردانی است که از فرط بیکاری از حول و حوش شهرهای کوچک و دهات اطراف به راه می افتند و به خیابانهای شهر می آیند تا وقت کشی کنند. این کار مدت‌هاست ابعاد وسیعی گرفته و به صورت مزمن در آمده است و به نوعی عادت منفی انجامیده است. در نتیجه قبح موضوع از صورت آن سترده شده است.

اگر بخشی از منطقه «سوزه» را قرنطینه کنند و آنگاه از خیل جوانان رهگذر آمار بگیرند به جرأت می توان گفت ۹۰٪ آنان را جوانان بیکار، بی هدف و بی تفاوت به حال و آینده خود پر می کنند. جوانانی که از زور بیکاری و فقدان امکانات بهره‌وری از کار و اوقات فراغت و عدم وجود کانون‌های فرهنگی، هنری، علمی و ورزشی به خیابان‌های شهر هجوم

از جوان گیلانی و حال و روز او می گویم و نه بیشتر آنهم در کلیت و شمول و نه در جزئیات که نمونه جوان ایرانی است. بعنوان مشت نمونه خروار و یک از هزاران شاهد مثال ساده و ملموسی می آورم که همه گیلانی‌ها آن را به رأی العین دیده می بینند و چون متغیر نیست هر کس، هر بار اراده کند می تواند به چشم خود ببیند و باور کند. اگر رشت که مرکز استان است، نبض تپنده این بحران است، پیداست دیگر شهرهای آن هم، چنین و چنان است. این مختصر زبان حال بیش از ۹۰٪ جوانان گیلانی است. هر جا شبهه‌ای وجود دارد بفرمایید. وقتی وارد بافت مرکزی شهر یا به اصطلاح نسل قبل، چهار خیابان اصلی رشت می شوی، جمعیت انبوهی را می بینی که در هم می لولند. نیمی سگرمه در هم رفته، پریش، نگران و عصبی - زن و مرد فرق نمی کند - عجولانه در ترددند و نیمی دیگر - به عکس - بی خیال، بی هوا و بی دغدغه خاطر، آهسته قدم می زنند. تفاوت چهره، تفاوت سن، تفاوت لباس و حتی تفاوت کلام در هر دو گروه محسوس است.

گروه اول که با دور تند و شتابان گام می زنند ( عده زیادی از اینان معتقدند سگ دو می زنند ) کسانی هستند که جذب کار و زندگی شده و در چنبره آن گرفتار آمده‌اند. سن و سالی از آنها گذشته یا اگر کم سن و سالند صعوبت زندگی در شرف خورد کردن و پیر کردنشان است.

گروه دوم خیل عظیم جوانانی است که هنوز جذب روز مرگی زندگی نشده تعهدی نسبت به خود، یار و اغیار ندارند و مسئولیت‌های اجتماعی را حس نمی کنند. اینان که با دور کند قدم می زنند و به اصطلاح خیابان گردی می کنند در واقع نوعی ولگردی مدنی را برای وقت کشی خود انتخاب کرده‌اند.

خیابان گردی پدیده‌ای جدید نیست و انگیزه‌های آن نیز مشخص و متعدد است. یکی از عمده ترین انگیزه‌های آن بیکاری است. بیکاری این گروه ممکن است آشکار یا پنهان، مستقیم یا غیر مستقیم باشد، اما هر چه باشد فرق نمی کند، در اساس، باز تاب آن به صورت وقت کشی نمود پیدا می کند. شاید برای عده‌ای این کار لذت داشته باشد یا نداشته باشد، به عکس حتی رنج آور باشد اما به هر حال به صورت عادت در آمده است و آن نوعی تفریح علی الظاهر بی ضرر و خنثی اما در عمل مخل و منفی است که طی آن دو تایی یا چند تایی جوان طول و عرض یکی دو خیابان اصلی شهر را تا مسافتی محدوداً مشخص با تانی و آرامش بیما بیند و آنگاه سروته کرده برگردند! و این کار را چند بار در ساعت تکرار کنند. و البته در حین پیمودن راه با یکدیگر صحبت هم

می‌آورند. مخصوصاً جوانان روستایی [و این هیچ دخلی به جوانان سخت‌کوشی که سر مزارع مردانه کار می‌کنند و عرق می‌ریزند و شرافتمندانه زندگی می‌کنند ندارد] که بخاطر گسترش شهر و ادغام روستاها در آن و نزدیکی ده به شهر تمام روز را در خیابان‌های شهر ولو و سرگرداندن این‌ها حتی قوانین خیابان‌گردی کلاسیک را که پیشتر ذکر آن رفته بود دگرگون کرده هیات آن را بکلی بر هم زده‌اند. گاه با کفش و چکمه گل‌آلود، آرایش فانزنی و لباسهای نیمه پانکی در بازار شلوغ «شیک» بالا پایین می‌روند و نوعی دیگر از سرگر می‌والتذاذ مخمل روحی یعنی تنه‌زنی و مزاحمت را ایجاد می‌کنند. به این گروه باید خیل جوانان مهاجر و حاشیه‌نشین شهر رشت را نیز که به سیگار فروشی، کوپن‌فروشی و دست‌فروشی اشتغال دارند افزود.

از قدیم راست یا دروغ - و چرا دروغ؟ - گفته‌اند وقت طلاست. این طلا سیلان و ویلان در خیابان‌ها ریخته است و کسی نیست آن را جمع کند. این‌ها سرمایه‌های شهر، استان و مملکت ما هستند که هرز می‌روند.

جوان‌های بیکار در خیابان‌های شهر موج می‌زنند. با این پدیده نمی‌شود از سر بی‌عدالتی برخوردار کرد، با آن‌ها به قدر کافی بی‌عدالتی شد. نسبت به این جوانان - که ظاهراً "خشم آدم را بر می‌انگیزند - باید احساس دلسوزی و همراهی کرد. این‌ها پیش از آن‌که خیابان‌گرد یا ولگردان موضعی باشند، مستعد و صالح‌اند. هر مستعد و صالحی مبتکر و رهبر خود نیست. آن‌ها که گلیم خود را از آب می‌کشند یا استثنایند یا در مسیر صلاح قرار گرفته‌اند و بهر حال رقمی‌اند کند. اما این خیل عظیم جوان و موج خیابان‌گرد که استثناء نیستند دلیل نیست در قاعده نگنجند. اگر به آن‌ها بهایی داده شود و بستر مناسبی برایشان بوجود آید، بی‌گمان استعدادهای بالقوه آنان به سود خود آنها، جامعه و کشور به فعل در می‌آید. بجز عده معدودی که اساساً و در اصل بی‌جوهرند بخش عظیمشان ثروت و سرمایه و شأن و شوکت مردم همین شهر و همین استان و همین کشورند. اگر بصیرتی باشد باید اقرار کرد جنایت هولناک و خیانت نابخشوده‌ای به این جوانان شده است، به این به حال خود رها شدگان بی‌تقصیر.

در آستانه بیستین سال انقلاب هستیم. نمی‌گوییم هر سال یک کارخانه آیا هر دهه یک کارخانه - با ظرفیت کلان و بازده ملی - در گیلان ساخته شده؟ در ۲۰ سال گذشته آیا ۲ کارخانه، فقط دو کارخانه برای دو دهه!، با ظرفیت کارگری بالا در حد بیشتر از هزار و دو هزار ساخته شد که بتواند بازار کاری برای جوانان گیلانی ایجاد کند؟ کارخانه‌های بزرگ استان چون توشیبا (پارس خزر)، لامپ سازی (ایران الکتریک)، پوپلین، پوشش، فرش گیلان و ... همه قدیمی‌اند، «امپریال» هستند. کارخانه‌های جدید که در سال‌های اخیر در گوشه کنار استان دایر شده در اصل کارگاههای شکم‌پرکن و دل‌به‌هم‌زن از نوع هله‌هلویی هستند که با استخدام چند کارگر ظرفیتش تکمیل یا به زبان خود جوانان کلاسش تعطیل است.

جوان دبیرستان و هنرستان و دانشگاه دولتی و آزاد دیده‌گیلانی چه کند؟ اگر راهی استان‌های صنعتی شود اولویت استخدام باز با جوان

بیکار بومی همان استان است. اگر جذب بازار آزاد شهر خود شود سرمایه می‌خواهد. روابط ناسالمی که در بازار حاکم است از یک سو و اقتصاد بیمار و در شرف امحاء گیلان از دیگر سو، جوان ساده و خام و صادق و چشم و گوش بسته گیلانی را از خود دفع می‌کند. اگر این جوان استثنا نباشد - که استثنا نادر است - و در مسیر مصلحت هم قرار نگیرد، طبیعی است که راهی خیابان‌های شهر شود که وقت بکشد و تعداد قدمهای خود را بشمرد.

خوب از بابت اشتغال که سرخورده است، از بابت اوقات فراغت چه دارد؟ فرهنگسرا؟ تماشاخانه؟ کانون فیلم، انجمن‌های ادبی و هنری آزاد؟ کتابخانه؟ خانه جوان و سینمای جوان و یکی دو انجمن ادبی و هنری وابسته به حوزه و ارشاد و دیگر نهادهای دولتی هم ظرفیتش محدود است، تازه آنها هم گاهی دچار تعطیلی کوتاه مدت و درازمدت می‌شوند. تنها کتابخانه کوچک و فسقلی و نسبتاً خوب عمومی شهر را هم خراب کردند که بسازند و دو سال است نیمه کاره رها کردند!

اما چرا این قدر دانش‌آموز در خیابان‌هاست. چون همه چیز در حد تسامح است. افت تحصیلی وحشتناک حاکم بر آموزش و پرورش، در هم ریختگی نظام آموزشی، چندگونگی در کار مدارس دولتی، غیرانتفاعی، نمونه مردمی و چندگانگی در نظام آموزش جدید و قدیم و دیگر عوامل آشکار و پنهان همراه اعمال نظر، سلیقه، دخل اغراض شخصی و تداخل کار در کار موجب شده تا نظام آموزشی در نابسامانی فرو رود و دانش‌آموز از همین زمان شکل‌گیری بجای نظم و انضباط و قانون‌مداری به بی‌نظمی و باری بهر جهت و وقت‌کشی و بی‌برنامه‌گی عادت کند.

صولت انبوه جوانان بیکار خیابان‌گرد آن‌ها را نیز می‌گیرد و ناخواسته جذب این جمعیت موج می‌شود و به حرکت بی‌هدف خود ساعتی از روز را هدر می‌دهد. او با این خیل بیکاران احساس همبستگی می‌کند. او با این کار به استقبال بیکاری آینده می‌رود. او با این کار به قبول فاجعه تن می‌دهد.

اوج فاجعه این‌جاست پدر و مادر خسته و رنجور که از کار جان‌سوز روزانه بعد از ۸ ساعت یا بیشتر تلاش و مشقت بر می‌گردد زمانی از این خیابان‌ها می‌گذرد که فرزندش بی‌خبر از آن چه بر سر آن‌ها یا خود می‌آید بی‌تفاوت از کنارشان رد می‌شود.

ابعاد فاجعه وحشتناک‌تر از آن است که به تصور مسئولان در آید. اگر این دانش‌آموزان سرگردان فقط میدان فرهنگ را دور بزنند یا در خیابان‌های منتهی به اداره آموزش و پرورش بالا و پایین بروند رعشه برتن مسئولان آموزش و پرورش استان خواهد افتاد. اگر خیل بیکاران جوان بجای پیمودن طول و عرض دو سه خیابان مرکزی شهر، پیرامون استانداری یا مراکز کارایی قدم بزنند، عواقب وخیم کم‌کاری و بی‌توجهی به رفق و فتق امور و به جد نگرفتن کار به عیان نمودار می‌شود.

همه خیابان‌ها به کوچه‌ها و خانه‌ها و کانون‌های گرم خانوادگی منتهی نیست، بسیاری از آن‌ها به خرابه‌ها، زندان‌ها و گورستان‌ها می‌انجامد.

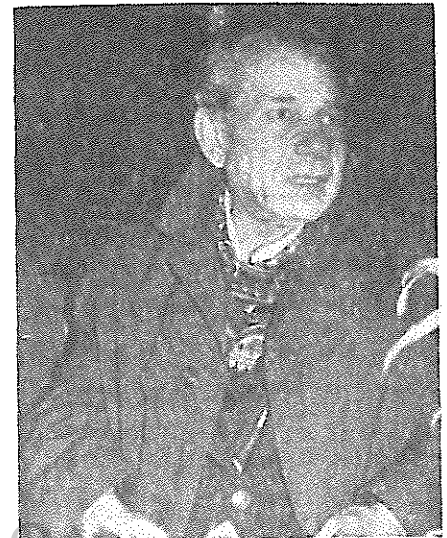
گیله‌وا



## شب شعر مازندرانی یادواره امیر پازواری

به همت و تلاش دانشجویان مازندرانی دانشگاه صنعتی امیرکبیر تهران و به یاد شاعر عارف و مردمی مازندران امیر پازواری که قدیمی‌ترین سروده‌های مکتوب مازندرانی را از خود به یادگار گذاشته است شب شعر مازندرانی در تاریخ یازدهم اسفندماه ۷۶ در محل آمفی تئاتر مرکزی دانشگاه صنعتی امیرکبیر (تهران) برگزار می‌گردد. در این شب شعر که با حضور جمعی از شاعران مازندران انجام می‌گیرد یکی دو شاعر مهمان از گیلان نیز شرکت دارند و سروده‌های گیلیکی خود را قرائت می‌کنند.

گفتنی است «برنهارد دارن» مستشرق نام‌آور روسی دیوان کاملی از امیر پازواری را با ترجمه فارسی حدود یکصد و چهل سال پیش در شهر پترزبورگ روسیه چاپ و منتشر کرده است که در ایران به کنزالاشعار مازندرانی معروف است.



## یادگيله مرد قهرمان

هشتمین سالگرد درگذشت قهرمان نامدار محمود نامجو روز سی‌ام دیماه که مصادف با شهادت حضرت علی (ع) بود در رشت برپا شد. نامجو را به تعبیری اولین قهرمان طلایی ورزش ایران در مسابقات جهانی می‌شناسند. وی دارای ۳ مدال طلا در عرصه پیکارهای رزانه‌برداری در هلند، فرانسه و ایتالیا (۱۳۵۹ - ۱۳۴۹) و ۹ مدال طلا، نقره و برنز در المپیک لندن، هلسینکی و ملبورن و دیگر مسابقات جهانی و قاره‌ای می‌باشد. نامجو در ۱۲۹۷ در رشت متولد شد وی بعد از سربازی در سازمان آتش‌نشانی به کار مشغول گشت و در سال ۱۳۵۷ (زمان انقلاب) بازنشسته گردید و در ۳۰ دی ۱۳۶۸ بر اثر بیماری سرطان درگذشت. روانش شاد.

## درگذشت خبرنگار

آذرماه امسال یکی از خبرنگاران فعال استان از گروه همکاران روزنامه کیهان، آقای محمدعلی مزروعی، در اثر سانحه‌ای دلخراش در جاده تهران درگذشت. شادروان مزروعی، در کار مطبوعاتی بسیار فعال و چهره‌ای بغایت بشاش و خندان داشت. وی اخیراً موفق شده بود مجوز یک مؤسسه فرهنگی تبلیغاتی را کسب کند و درصدد سامان دادن مؤسسه خود بود که در گذشت. به همت شادروان مزروعی مجموعه‌ای از کتب گیلان‌شناسی در کتابخانه سرپرستی کیهان در گیلان فراهم آمده است.

## نمایشگاه عکس

کارگاه هنر سروش رشت از ۲۷ آذر تا ۱۰ دی‌ماه نمایشگاه عکس دو تن از عکاسان گیلان را به نمایش گذاشت، در این نمایشگاه علی‌رضا جلیلی با ۲۳ عکس در زمینه مستند اجتماعی و طبیعت و آقای حسین وهابی با ۱۴ عکس در زمینه مستند شرکت داشتند. ضمناً از ۲۶ دی تا ۵ بهمن نمایشگاه عکس منتخب دومین مسابقه خانه عکاسان ایران به همت حوزه هنری گیلان در کارگاه هنر سروش برگزار گردید، علی‌رضا جلیلی تنها عکاس گیلانی شرکت‌کننده در مسابقه بود که یک قطعه عکس او با عنوان «غروب رنگها» مورد انتخاب هیئت داوران قرار گرفت.

## راه‌اندازی خط کشتیرانی

بین بندرهای انزلی و آستاراخان

با ورود کشتی کریستیانا به بندرانزلی خط کشتیرانی موسوم به «رورو» بین استان آستاراخان در روسیه و بندرانزلی گشایش یافت. گفتنی است که کشتی فوق با جاگیری ۳۶ تریلی با بار دارای ۳ طبقه و ۱۱۵ متر طول و ۱۶ متر عرض و آبخور چهارمتری ظرفیتی حدود ۹ هزار تن بار دارد. با گشایش این خط آبی و استفاده از کشتی‌های باری در آن، مشکلات حمل‌کالای تجار ایرانی به کشورهای آسیای مرکزی از طریق دریای خزر حمل شده و در زمان و هزینه نیز صرفه‌جویی خواهد شد.



## خبر و نظر

عنوان هفته‌نامه جدیدی است که با عرضه پیش شماره اول خود در تاریخ ۲۵ آذرماه اعلام موجودیت کرد. خبر و نظر در قطع روزنامه‌ای و هشت صفحه به بهای ۴۰۰ ریال عرضه شد. روش آن اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی عنوان شده است که در دو استان گیلان و مازندران فعالیت خواهند داشت. برای آقای محمدکاظم شکوهی‌راد صاحب امتیاز و مدیر مسئول «خبر و نظر» در تهیه و ارائه یک هفته‌نامه خوب و مفید و روزآمد آرزوی توفیق داریم.

## توفیق جهانی یک ورزشکار گیلانی

ماه گذشته ووشوکاران ۵۸ کشور جهان در ایتالیا گرد هم آمدند تا چهارمین مسابقه جام جهانی این رشته را برگزار کنند. تیم ملی ایران با کسب ۲ مدال طلا و یک نقره و یک برنز بعد از روسیه و چین در مکان سوم قرار گرفت. سیدعلی میرمیران ووشوکار گیلانی در سبک «سانشو» به مقام قهرمانی جهان نایل آمد و یک مدال طلا گرفت. وی در این مسابقات بر حریفان بلوروسی، اتریشی، قزاق و تاجیک خود فائق آمد.

## برپایی یک کنگره جهانی در رشت

چهارمین کنگره «جراحی قاعده جمجمه» با تلاش‌های مجدانه پروفسور مجید سمعی پزشکی سرشناس گیلانی مقیم آلمان در فاصله ۳۱ فروردین لغایت ۱۴ اردیبهشت ۷۷ در رشت برگزار می‌شود. در این کنگره بزرگترین دانشمندان علم طب در رشته مغز و اعصاب از ایران و جهان (از کشورهای شبه قاره هند، استرالیا، آلمان، فرانسه، ایالات متحده آمریکا، ژاپن و روسیه) شرکت خواهند داشت. چگونگی برپایی این کنگره بین‌المللی در جلسه هفتم دی‌ماه به تصویب هیأت وزیران رسید و وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی مأمور اجرا و همکاری با آن گردید.

گفتنی است که پروفسور مجید سمعی پزشکی برجسته گیلانی در آلمان به سرمی‌برد و از شهرت و اعتبار فراوان بین‌المللی برخوردار است. وی در حال حاضر ریاست فدراسیون جهانی جراحان مغز و اعصاب را بر عهده دارد.

## خانه مطبوعات گیلان

روز پنجشنبه مورخ دوم بهمن ۷۶ اولین مجمع عمومی خانه مطبوعات استان با حضور جرایدکثیرالانتشار و نشریات محلی و مدیرکل مطبوعات داخلی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی آقای سحرخیز در مجموعه فرهنگی و هنری سردار جنگل رشت برگزار شد در این نشست پس از بیان اهداف و برنامه‌های خانه مطبوعات توسط مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان و تشریح اساسنامه خانه مطبوعات توسط یکی از اعضای هیئت مؤسس، آقای سحرخیز مدیرکل مطبوعات داخلی وزارت مطبوع لزوم حضور سازنده مطبوعات در انعکاس اخبار و رویدادهای منطقه را برشمرد.

وی در بخشی از سخنانش با توجه به حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از جراید استانی و منطقه‌ای با استفاده از کادری مجرب و قوی همچوار بودن این استان با کشورهای آسیای میانه و انعکاس پیشرفتهای منطقه‌ای به آن کشورها جهت نشر فرهنگ اصیل اسلام و جلوگیری از تهاجم فرهنگی به عنوان اهرم سازنده به جهت اهداف انقلاب اسلامی ایران یاد کرد ضمناً ایشان استفاده از امکاناتی از قبیل ماهواره - شبکه اطلاع‌رسانی و تلکس را از جمله اقداماتی دانست که انشاء... در آینده مطبوعاتیهای منطقه خواهند توانست در مرکز خانه مطبوعات استان از آن جهت اطلاعات گسترده خبری بهره‌برداری نمایند. سپس انتخابات اعضای شورای مرکزی و بازرسین خانه مطبوعات انجام و افراد ذیل بمدت یکسال بصورت شورای مرکزی انتخاب شدند.

الف: اعضای شورای مرکزی

- ۱- آقایان کشت پرور (سرپرست روزنامه جمهوری اسلامی)
- ۲- آقای غلامرضا صومی (سرپرست روزنامه خبر در گیلان)
- ۳- آقای اسماعیل پسندیده (مدیر مسئول هفته‌نامه پگاه)
- ۴- آقای ابراهیم بهمنی جلالی (مدیر مسئول هفته‌نامه نسیم)
- ۵- آقای نادر اسدی (خبرنگار روزنامه اطلاعات)
- ۶- آقای حسن جعفری (خبرنگار هفته‌نامه آوای شمال)
- ۷- آقای محمد رستگارطلب تبریزی (خبرنگار)

ب: اعضای علی‌البدل

- ۱- آقای حسین لطفی (سرپرست روزنامه جهان اقتصاد)
- ۲- آقای سیداکبر محبوبی (خبرنگار هفته‌نامه خبر و نظر)
- ج: بازرسین اصلی:
  - ۱- آقای محمدحسین فتحا... زاده (خبرنگار روزنامه جمهوری اسلامی)
  - ۲- آقای سیداکبر خوشحال (سرپرست روزنامه اخبار)
- د: بازرسین علی‌البدل
  - ۱- آقای علیرضا رضایی (خبرنگار روزنامه همشهری)
  - ۲- حبیب اسدا... نژاد (خبرنگار روزنامه خبر ورزشی)

## توفیق اجرای نمایش آیینی «عروس گوله» در نهمین جشنواره نمایش‌های سنتی و آیینی

نهمین جشنواره نمایش‌های سنتی و آیینی، هفتم الی دوازدهم آذرماه در تهران برپا شد. در این مدت ۱۴ نمایش در بخش مسابقه (تخت حوضی، تعزیه و میدانی) و ۱۰ نمایش در بخش مهمان (خیمه‌شب بازی) و یک نمایش در بخش تقالی و شاهنامه خوانی اجرا شد. در بخش نمایش‌های آیینی دیلم افتخار و تندیس جشنواره به نمایش آیینی «عروس گوله» از گیلان (شهرستان بندرانزلی) کاری از علی‌اصغر کهن قنبریان بازیگر و کارگردان نام آشنای گیلان و هنرمندان گیلانی آقایان حسن حیدری و محمدرضا نسیمی اعطا گردید.

گفتنی است که انگیزه اصلی برگزاری جشنواره نمایش‌های سنتی و آیینی، حفظ و حراست از این میراث و فرهنگ گرانبهاست و آن نوعی ویژه از نمایش است که روش‌ها، سبک‌ها، اصول اجرایی، مفاهیم و ارزش‌های خود را از بطن آداب و سنن ایرانی و اسلامی برگرفته است و از درون فرهنگ این مرز و بوم متولد شده رشد یافته است.

## انتخاب هیأت منصفه مطبوعات گیلان

به قرار اطلاع واصله از سوی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان اسامی اعضای اصلی و علی‌البدل هیئت منصفه مطبوعات گیلان که بر اساس لایحه قانونی مطبوعات با حضور استاندار، مدیرکل دادگستری، شهردار و مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان انتخاب گردیده‌اند بشرح ذیل اعلام شد:

اعضای اصلی:

- ۱- حجت‌الاسلام والمسلمین طاهر شرفی
  - ۲- دکتر یوسف پور
  - ۳- دکتر غنائی
  - ۴- آقای مختار جباری
  - ۵- آقای عبدالرضا مؤمنی
  - ۶- آقای ابوالقاسم فرد
  - ۷- حجت‌الاسلام والمسلمین یوسف صدیق عربانی
- اعضای علی‌البدل:
- ۱- حجت‌الاسلام والمسلمین رضایی‌راد
  - ۲- آقای اردشیر خوشنویس
  - ۳- سرکار خانم صغری مصدق فیروزآبادی
  - ۴- آقای سیدمحمد موسوی احمدی
  - ۵- آقای مهدی پور
  - ۶- آقای حسن متقی
  - ۷- آقای مهندس محمدرضا رضائی ملک‌رودی

## همایش دانشجویی گیلان‌شناسی در دانشکده فنی دانشگاه گیلان

روز دوشنبه ۷۶/۱۰/۱، همایش دانشجویی گیلان‌شناسی در دانشکده فنی دانشگاه گیلان تشکیل یافت. در این همایش که با حضور رئیس دانشکده فنی، تنی چند از استادان گیلانی دانشکده و عده‌ی قابل توجه از دانشجویان گیلان برگزار شده بود شاهد طرح مطالبی در زمینه‌های گوناگون اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بودیم.

گفتنی اینکه چندیت گروهی از دانشجویان گیلانی دانشکده فنی با حمایت پژوهشکده گیلان‌شناسی و ریاست دانشکده متبوع خود می‌کوشند گامهایی در راه آشنایی بیشتر دانشجویان گیلانی با شرایط فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی استان بردارند. قابل ذکر است که دانشکده فنی دانشگاه گیلان با دارا بودن مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد در رشته‌های مختلف توانایی باقوه برای همکاری با مراکز گوناگون علمی را دارد.

## جلسات هفتگی نقد و بررسی شعر

به همت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان جلسات نقد و بررسی شعر همه هفته روزهای دوشنبه ساعت ۱۵ الی ۱۸ در محل خانه مطبوعات واقع در رشت، خیابان بیستون، وروبروی موزه برگزار می‌شود. ورود برای عموم علاقمندان آزاد است.

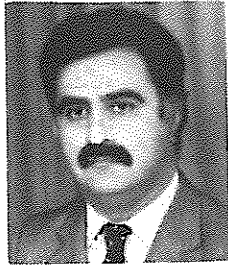
## انجمن هنرهای تجسمی

### حوزه هنری گیلان کار خود را آغاز کرد

انجمن هنرهای تجسمی حوزه هنری گیلان با انتخاب هیأت امانت و مشخص نمودن وظایف و اهداف خود ساختار آینده کار خود را آغاز نمود.

اعضاء هیأت امانت این انجمن عبارتند از:

آقایان بهرام توکلی (رئیس انجمن) احمد ذات‌اصغر (روابط عمومی) علیرضا دریادل (منشی) کادوس امیدی (عضو) و خانم لیلا میرنیازی (نائب رئیس) از جمله کارهای در دست اقدام و آینده این شورا برپائی نمایشگاه (یاد ایام) در کارگاه هنر سروش رشت، اعلام مسابقه نقاشی (نگاره)، فراخوان کلیه هنرمندان عکاس استان و برگزاری مسابقه عکس و... می‌باشد. کلیه علاقمندان و هنرمندان هنرهای تجسمی جهت آگاهی بیشتر می‌توانند به آدرس رشت - بلوار رسالت - جنب بوستان کشاورز - حوزه هنری گیلان با تلفن ۴۲۱۰۴ تماس حاصل نمایند.



## در حیات و مemat در خدمت مردم و علم

دکتر بهمن مشفق

## درگذشت استاد تعزیه گیلان

عنایت الله صمصام فرزند اسدالله خان صمصام استاد تعزیه گیلان ۱۸ بهمن ماه جاری بر اثر سکته مغزی در گذشت وی بطور موروثی و خانوادگی با موسیقی تعزیه آشنایی یافته از سن ۱۵ سالگی در کنار پدر به فعالیت پرداخت و پس از فراگیری نواختن سازهای بادی به تدریج به تعزیه خوانی پرداخت.

پس از وفات اسدالله خان صمصام در سال ۱۳۲۶ بنا به عرف رایج میان گروههای تعزیه خوان بعنوان جانشین پدر پذیرفته شد و به کارگردانی تعزیه پرداخت.

عنایت الله صمصام در طول بیش از شصت سال فعالیت در تعزیه گردانی گیلان بنام (میرزا) شناخته شد و از احترام خاصی میان گروههای تعزیه خوان برخوردار گردید.

در حال حاضر فرزند ارشد او عزت الله صمصام محقق موسیقی سنتی و مذهبی گیلان بعنوان کارگردان تعزیه همچنان به کار موروثی پدر و پدر بزرگ اشتغال دارد.

## نمایشگاه انفرادی یاسمن گلشنی نقاش و هنرمند گیلانی در پاریس

نمایشگاهی از آثار نقاشی هنرمند گیلانی خانم یاسمن گلشنی از تاریخ ۱۲ الی ۱۲۶ اکتبر ۱۹۹۷ در پاریس به معرض دید عموم گذاشته شد. یاسمن گلشنی متولد ۱۹ خرداد ۱۳۴۶ هامبورگ است. دوره کارشناسی «نقاشی و هنرهای تجسمی» را در سال ۱۳۷۱ در دانشکده هنر دانشگاه الزهراء (س) تهران به اتمام رسانده و هم اکنون در دانشگاه پاریس در همین رشته ادامه تحصیل می دهد. وی تاکنون چندین نمایشگاه گروهی در گالری های مختلف تهران و پاریس ترتیب داده است.

**گیلهوا**  
محل فروش در تهران  
کتابفروشیهای ددبوی  
دانشگاه تهران

مهرماه امسال پزشک انسان دوست و عاشق و خادم شهر ما به دیار باقی شتافت. از دکتر حسین شکوری می نویسم که عشق به علم و منطق از مشخصه های اصلی شخصیت او بود که تا آخرین روزهای حیات پرتورش به مردم و اجتماعی که در آن زندگی می کرد پشت نکرد. در حرفه تخصصی اش یعنی بیماریهای اطفال هیچ لحظه ای بدون مطالعه نبود علاوه بر این مطالعات وسیعی در مسائل اجتماعی و فلسفی داشت. کنجکاو، تیزبینی، شوخ طبعی، صفای باطن، صداقت کم نظیرش زبانزد خاص و عام بود.

پزشکی به حدی بود که وقتی متوجه بیماری صعب العلاجش شد با اشتیاق فراوان به دانشکده پزشکی دانشگاه تهران جایی که از آنجا فارغ التحصیل شده بود مراجعه و تمایلش را به اهداء جسم خویش به آن دانشکده برای استفاده دانشجویان اعلام داشت. و بدین سان ثابت نمود که نه تنها در زمان حیات عاشق علم و در خدمت علم بوده بلکه در مemat هم می خواهد جسم نازنینش در خدمت علم و مراکز علمی باشد و چه شکوه مندانانه از پیکر پاکش در روز تحویل آن به دانشکده پزشکی دانشجویان و استادان استقبال نمودند

با احترام  
۱۳۷۶ = ۷۵۰۵۶۲۲  
ای کمان من روی درستان من : دکتر حسین شکوری با شانه من با کبریا  
دقیق زندگی را دوست دارم ، حبه مرا با مالا ، نسیم دانشم در دانشکده تهران  
سایه که من در آنجا دانشم آموختم در دروس من با آن خردشمار استادان  
بالستیه و در ( دکتر کبیری ) دکتر سلیمان ، دکتر حاجت ، دکتر یحیی کمان ، دکتر شاد  
و دکتر دانش ( دکتر کبیری ) من تمام کمرل دهنم تا به آنزیرتر دانشم من  
خبر من کردن با ششم اسیر دارم من دردم تا قابل را قبول نمایند در کمان من  
تا آنکه در آن کمان منی در نگاه کمان - در هر یک در دست  
ای کمان من در آن کمان من پس از هر یک از مردم خیرت در هر یک از مردم خیرت  
ای کمان من در آن کمان من در هر یک از مردم خیرت در هر یک از مردم خیرت

عاشق بی قرار ایران و تاریخش بود، شاهنامه را عاشقانه و عالمانه می خواند تا آنجا که تابلوهای صحنه های حماسی شاهنامه زینت بخش دیوارهای اتاقهای منزلش بود. به حافظ و مولوی عشق زایدالوصفی داشت.

در دورانی که مأمور خدمت در جبهه های جنگ بود از خاطرات تلخ و شیرینش با هیجان خاصی سخن می گفت.

عاشق کوهنوری و شطرنج بود. باهای پر قدرتش قله های رفیع کوههای میهن ما را بارها و بارها در نور دیده بود. علاقه فراوانش به علم و جامعه

آنهایی که پیکر پاکش را تا دانشگاه حمل می کردند به چشمشان شاهد بودند که کالبد بی جان زنده یاد دکتر حسین شکوری جان گرفته و حالت شور و نشاط دانشجویی را دارد که برای ثبت نام آمده است.

من هیچ نوشته ای را گویاتر و صادقانه تر و خالصانه تر از قسمت هایی از وصیت نامه شادروان دکتر شکوری ندیدم که گویای همه چیز است و پیوست این مختصر. یادش گرامی و روحش شاد.

لاهیجان - آذر ۷۶

اژدر و چپک دو قبیله جنگجو و سلحشور بودند که در همسایگی هم و در شمال غربی شهرستان رشت در شرق سفیدرود و در منطقه لشت‌نشاء سکونت داشتند بنا به خرابه‌ها و شواهد موجود سکونت‌گاه قبیله اژدر در روستاهایی بود که امروزه به نام: اژدها بلوچ، اژدهالو، امیلدان، جیلدان، تازه‌آباد، ملکده - دویاج، شه‌میر سرا و نوده نامیده می‌شوند.

روستای اژدهابلوچ در پنج کیلومتری شمال غربی بخش لشت‌نشاء واقع شده و به دو محله اژدها و بلوچ تقسیم می‌شود، این روستا از جنوب به جیلدان و اژدهالو و تازه‌آباد و دویاج و از شمال به چونچیان و از مغرب به نوده و شه‌میر سرا و از مشرق به امیلدان محدود است، مردم آن به کشت برنج و تولید کرم‌ابریشم و صیفی‌کاری و دامداری امرار معاش می‌کنند.

اژدهالو یکی از محلات جیلدان در جنوب اژدهابلوچ قرار دارد و مقبره آقاسیدعلی در این روستا قرار دارد که زیارتگاه اهالی و روستاییان حاشیه است.

روستای چپک در پنج کیلومتری غرب لشت‌نشاء در کنار جاده لشته‌نشاء - خشک‌بیجار قرار دارد، این روستا به دو محله چپک‌ناظمی و چپک‌شفیمی تقسیم شده و از شمال به جیلدان، از جنوب به علی‌بزیه، از مشرق به جورشر لشته‌نشاء و از مغرب به رودپشت محدود است. کار مردم آن، تولید برنج، پرورش کرم‌ابریشم و دامداری می‌باشد.

دو قبیله اژدر و چپک مقام صاحب‌اختیاری و وکیل‌السلطنه حکام بیه‌پیش را در اختیار داشتند و رقیب همیشگی یکدیگر در کسب آن بودند. رایینو گیلان‌شناس اروپائی درباره دو قبیله اژدر و چپک می‌نویسد: «از اصل این دو قبیله که حدود سه قرن در لشت‌نشاء اقامت داشتند، اطلاعی در دست نیست.»<sup>۱</sup>

اژدر و چپک بیش از سه قرن در عرصه تاریخ گیلان فرازیدند و در تغییر و تحول اوضاع، گزینش سلاطین محلی، چالش‌ها و نزاع‌ها بین حکام، سکاندار کشتی‌بی‌ناخدا بودند. این دو قبیله در اوایل قرن یازدهم هجری با سرنگونی سادات کیائی از قدرت ساقط شدند، و غروب کردند، اما ردیای آنان هنوز در منطقه‌ای که سکونت داشتند باقی است.

در کتاب از آستارا تا آستاراآباد آمده: «خرابه‌های بلوچ و اژدها نزدیک به امیلدان و در شمال این دهکده است، خرابه‌های چپک در جنوب همین دهکده است.» نگارنده خود از این خرابه‌ها دیدن کرده، قبرستان قدیمی امیلدان با درختان تنومند هنوز هم در اعتقادات مردم با قصه‌های

## طوایف اژدر و چپک

هوشنگ عباسی

با خاطره زنده یاد بانو نساء بلوچی

ایران اژدها بود، آیا پیوندی بین این دو می‌توان یافت؟

اژدر و اژدها در برهان قاطع به مفهوم «سر علم و راییت»، «مار بزرگ»، «مردم شجاع و دلاور و خشمگین»، «پادشاهان ظالم را عموماً و ضحاک ماران را خصوصاً»، «مار بزرگ و کنایه از مردم شجاع و قهرآلود معنی شده است»<sup>۵</sup>. در فرهنگ معین «اژدرها āzdrha و اژدها āzdaha به مفهوم مار بزرگ، مار عظیم»، «جانوری افسانه‌ای بشکل سوسمار عظیم دارای دو بال که آتش از دهان می‌افکند و پاس گنج‌های زیر زمین می‌داشته است»، «استعاره برای اسب» - «اژی‌دهاک»، «رایت، اژدهای علم، نقش اژدها که بر علم تصویر می‌کردند = صورت اژدها که بر علم نقش کنند»، معنی شده است و ذیل واژه اژدها و اوبار āzdahaowbar بلع‌کننده اژدها و «آن صفت شمشر است» آمده است.<sup>۶</sup>

در تعریف اژدهابلوچ از روستاهای توابع لشت‌نشاء آمده: «بلوچ زایده‌ای سرخ‌قام و گوستی است که به صورت تاج خروس دیده می‌شود، به معنی علامتی هم است که بر نوک طاق و ایوان نصب می‌کنند، بر زایده‌ای هم اطلاق می‌شود که بر اول شرمگاه موجود است، اژدهابلوچ = تاج شجاعت یا مرد شجاع. هم‌چنین بلوچ نام تیره‌ای است که ایرانیان ساکن بلوچستان که عضدالدوله دلمی عده‌ای از آنان را که در کرمان و مکران مزاحم کاروانهای فارس و خراسان بودند، سرکوب کرده و امنیت را جاری کرد و چنین کرد با تیره «کوچ» که در بعضی یادداشتها با نام «قفص» ضبط شده است، شاید گروهی از کوچها و بلوچها را به گیلان کوچانده باشد.<sup>۷</sup>

گمان می‌رود اژدر و چپک از بقایای سکاها، گیلانی بوده باشند، جنگ‌جویی و سلحشوری و اداره امور قبیله به صورت شورائی که با نوعی آزادی ابتدائی در بین آنان همراه بوده است این گمان را در ما تقویت می‌کند، sakās (سکاها) یکی از اقوام سلحشور هند و ایرانی بودند و سگستان (سیستان) یکی از زیستگاههای آنان بود:

«سکاها در طی سده‌های هشتم و هفتم پ. م. از آسیای میانه برخاستند و به قفقاز و شمال دریای سیاه در غرب و به سرزمین‌های جنوبی سبیری تا نزدیک دریای بایکال در شرق پیش راندند و در طی ایام پامادها، هخامنشیان و اشکانیان رویه‌رو شدند گروهی از آنان برانداختن دولت باختر در افغانستان و در دره سند در رزنگ و زابل مستقر شدند و دولت سیستان را پدید آوردند که داستان‌های بسیاری در شاهنامه تحت تأثیر اخبار

جادویی درهم آمیخته است.

قبیله اژدر در تاریخ گیلان بنام‌های: اژدر = اژدها، اژدها اویند = اژدهابند، اژدهالو معروف است، هنگامی که قبیله اژدر و چپک در دستگاه حکومتی کیانیان به قدرت دست می‌یافتند، صفویان در جهت یکپارچه کردن ایران و تمرکز قدرت در دست قزلباش‌ها زمینه‌چینی می‌کردند. از قبیله اژدر علمی به جا مانده که در بقعه امامزاده سیدعلی‌کیا جیلدان نگهداری می‌شود، در طرفین این علم دو اژدها قرار دارد. دانشمند فریخته دکتر منوچهر ستوده که در سال ۱۳۴۸ شمسی از منطقه لشته‌نشاء دیدن نموده درباره این علم می‌نویسد: «علمی قدیمی و ظریف و پرکار و عجیب که طرفین آن دو اژدها داشت و قسمت وسط آن تا می‌شد، در این بقعه دیده شد.»<sup>۲</sup>

شاید این اژدها نشان توتیمسم در میان دو قبیله اژدر و چپک بوده باشد. در جوامع ابتدائی هر قبیله دارای توتیم خانوادگی بوده «این که زال پرورده سیمرغ است و اینکه بر درفش مهربان شاه کابلی نقش اژدها است، می‌تواند آثار دیربای انواع توتیم‌ها در نزد هند و ایرانیان باشد.»<sup>۴</sup>

آیا نقش اژدها در علم‌مزیور سمبل و نماد قبیله اژدر بوده، که از بقایای اجداد گذشته آنان بجا مانده بود، نشانه‌ها و آثار موجود از قبیله اژدر و چپک و خرابه‌های اژدر و چپک که تا دو دهه پیش باقی مانده بود، شاید ما را به نتیجه‌ای برساند. با توجه به اینکه درفش خانوادگی رستم پهلوان اسطوره‌ای



قوم ایشان است»<sup>۸</sup>

پیرنیا در کتاب تاریخ ایران باستان می‌نویسد:  
«بعضی از محققان احتمال داده‌اند که سکاها از استان گرگان و طبرستان و گیلان به طرف آذربایجان گذشته‌اند»<sup>۹</sup>. تحقیقات باستان‌شناسی در مناطق مختلف گیلان حضور سکاها را در گیلان به اثبات رسانده است. «طی کاوش‌های چند سال اخیر در محل باستانی (کلورز) تعدادی مقابر اسب کشف گردید که توجه پژوهشگر را به سبک تدفین مردگان سکائی معطوف می‌دارد»<sup>۱۰</sup>.

در کتاب تاریخ مردم ایران آمده: «تیه مارلیک واقع در دره گسور رود در شمال غربی رشت قبرهایی است که ظاهراً متعلق به دوران ورود سکائی‌هاست به حدود زاگرس - مقارن همین ادوار یا قدری جلوتر که در املش و دیلمان هم آثاری بدست آمده است که ظاهراً به همین رویداد ارتباط دارد»<sup>۱۱</sup>.

شاهنامه درباره درفش رستم آورده است:

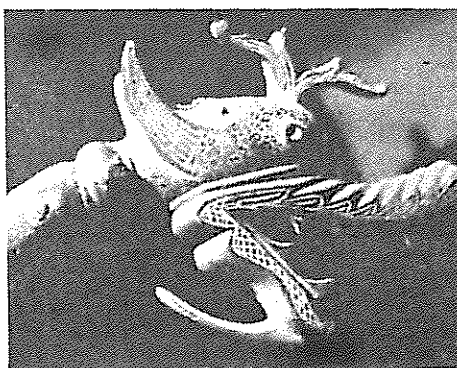
درفش بین اژدها پیکر است<sup>۱۲</sup>

بر آن نیزه بر شیر زرین سراسر است  
زنده‌یاد مهرداد بهار در مورد اژدها و درفش خانوادگی رستم می‌نویسد: «در داستان رستم می‌بینم که وقتی به سهراب درفش‌های چادرهای سپاه ایران را معرفی می‌کنند، به چادر رستم که می‌رسند آنجا یک اژدها روی درفش رستم وجود دارد که معرفی نمی‌گوید، این درفش متعلق به رستم است، برای اینکه به‌علل داستانی نمی‌خواهد که سهراب بفهمد که این رستم است، اژدها بر درفش رستم چه معنی را می‌رساند؟

ما می‌دانیم که خاندان مادری رستم از کابل است و خاندان مهرباب کابلی خوشاوند ضحاک است و مهرباب کابلی که اسم پدر رودابه است و رودابه که اسم مادر رستم است و اسم خود رستم معرف ارتسباطی با آب است. واژه رستم را از نظر ریشه‌شناسی که بحث می‌کنند، ظاهراً به معنای «رودخانه‌ای که به خارج جاری باشد» است. (Yota, Z. Tayman)

و نام مهرباب و رودابه نیز به‌خوبی ارتباط با آب و رود را بیان می‌کند و جالب این‌جاست که اژدها در اساطیر ارتباط خارق‌العاده‌ای با آب دارد و اینها به ما نشان می‌دهد که درفش خانوادگی رستم معرف نوعی مادرسالاری است و وابستگی خانوادگی رستم که از درفش او مشخص می‌شود با خانواده مادری است که ضحاک باشد نه خانواده پدری که سام باشد»<sup>۱۳</sup>.

حتی فریدون پادشاه اسطوره‌ای ایران خود را به‌صورت اژدها درمی‌آورد، فریدون: «پزشکی



• اژدهای علم بقعه اژدها بلوچ

• برگرفته از کتاب از آستارا تا آستارباد

است که جادو نیز می‌کند و چون فرزندان از سفر بازمی‌آیند، خود را به‌صورت اژدهایی درمی‌آورد»<sup>۱۴</sup>.

قبیله چپک که به چپک‌بند = چپک اوبند نیز نامیده شده است معمولاً همکاری نزدیک با قبیله اژدر داشته و مورخان عصر کیائی آنان را خویش و هم‌تبار دانسته‌اند.<sup>۱۵</sup>

قوم اژدر و چپک در اواخر قرن هفتم بر علیه خاندان اسماعیلوند سنی مذهب و به‌طرفداری از سیدعلی کیای زیدی مذهب وارد صحنه عمل شدند و در سال ۷۶۹ ه. ق. بر علیه امیره مسعود اسماعیلوند علم طغیان برافراشتند و دست به شورش زدند، امیره مسعود توان مقابله در خود نیافت، کوچصفهان را رها نمود و به‌سوی خمام عقب نشست «مردم لشته‌نشاء سر راه گرفته بودند، به هم درآویختند و محاربه‌ای عظیم میان او و مبارزان لشته نشاکه هر یک در روز مصاف با شیر ژبان لاف شجاعت می‌زدند و با بیر بیان در میدان مبارزات سخن از جلالت و صلابت می‌گفتند واقع شد و دمار از نهاد او برآوردند»<sup>۱۶</sup> امیره مسعود در این نبرد به قتل رسید و حکومت لشت‌نشاء به محمدکیا بن بازی‌کیا واگذار گردید.

در منابع تاریخی آمده: سپاهیان بیه‌پیش گیلان دو دسته بودند، یکی را «اژدر» و طایفه دیگر را «چپک» گفتندی»<sup>۱۷</sup>. اژدها سلطان لشت‌نشایی از نخستین رهبران قبیله اژدر در دوران کیائیان بود. «گرچه در زمان حکومت کیائیان اغلب بزرگان و سپهسالاران لشکر از مردم لشت‌نشاء و خصوصاً دو قبیله اژدر و چپک بودند، اما کشتارهای خانوادگی و جنگ‌های پی‌درپی دو خاندان کیائی (حکام بیه‌پیش) و اسحاقی (حکام بیه‌پس) مرگ و بدبختی برای مردم به ارمغان آورد، خرابیها بر تن خسته لشت‌نشاء جراحاتی بجا گذاشت که هرگز جبران نگردید»<sup>۱۸</sup>.

پس از اژدها سلطان پسرش علی‌بن اژدها

فرماندهی سپاهیان لشت‌نشاء را برعهده داشت. در سال ۸۴۴ ه. ق. مردم لشت‌نشاء بر علیه بیداد سید داودکیا که با حکومت او مخالف بودند، دست به شورش زدند و «یک جهت شده و یکجا جمع شدند و نزد سید داودکیا کس بفرستادند که برخیز و بدر رو که ما ترا نمی‌خواهیم»<sup>۱۹</sup>.

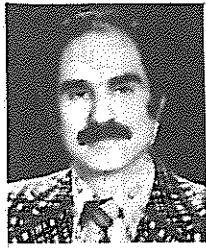
در سال ۸۶۳ ه. ق. در زمان حکومت سلطان محمد که جنگ بین بیه‌پیش را ازدری‌ها بر عهده داشتند در جنگی که بین دو سپاه در کوچصفهان بوقوع پیوست. «لشکر لشت‌نشاء را با خصمی که در مقابل ایشان بودند، حرب واقع شد و بسیاری از عساکر نصرت آئین مجروح و مقتول گشتند و محمودبن‌علی بن اژدها که یکی از بزرگان لشت‌نشاء بود به قتل آمد و انهزام به لشکر لشت‌نشاء افتاد»<sup>۲۰</sup>. میرزاعلی در سال ۸۸۳ ه. ق. بر تخت سلطنت بیه‌پیش تکیه زد و میرزا حسن پسر دوم سلطان محمد به‌عنوان نائب‌السلطنه بیه‌پیش انتخاب و به حکومت لشت‌نشاء منصوب شد و حکومت کوچصفهان هم به لشت‌نشاء منتظم گردید. بوسعید میر از طایفه اژدر به سپهسالاری کوچصفهان و کیاکالجار ازدری به‌عنوان معتمد سلطان حسن در لشت‌نشاء برگزیده شد. در جنگ‌های طولانی و وحشیانه‌ای که در طول ۲۰۰ سال حکومت کیائیان به وقوع پیوست نوک حمله بیشتر متوجه لشت‌نشاء بود.

میرزاعلی در سال ۹۰۷ ه. ق. به قصد تصرف کوچصفهان که در دست امیره حسام‌الدین رشتی بود به بوسعید میر و کالجار سلطان مأموریت لشکرکشی داد. سپاه بیه‌پیش در جنگی که در کوچصفهان به‌وقوع پیوست شکست خورد، عباس سپهسالار بیه‌پس به لشت‌نشاء حمله کرد و «ولایت لشت‌نشاء را از سوخت و غارت و تالان محابا نکرده ویران و خراب ساخت و یک شب به لشت‌نشاء اقامت نمود و روزانه دیگر عمارت سلطان حسن را سوزانده، به خورمه‌لانات فرود آمد و لشکر خود را بازدید کرد»<sup>۲۱</sup>.

سلطان حسن در سال ۹۱۰ ه. ق. با جلب اعیان و بزرگان خود را سلطان بیه‌پیش خواند، میرزا علی یک سال بعد (۹۱۱) به مرکز حکومت سلطان حسین در رانکوه حمله کرد و برادرش را به قتل رسانید. بوسعید میر و کالجار از قبیله اژدر به اتفاق علی حسام‌الدین چپکی، علاءالدین تولم، حسام‌الدین خلابر رانکوه و کارکیا جلال‌الدین به اتفاق صدوینجاه لشت‌نشایی به ملاط حمله کردند و میرزا علی را به قتل رسانده و سلطان احمد پسر خردسال سلطان حسن را به‌عنوان سلطان بیه‌پیش انتخاب کردند.

امیره حسام‌الدین در سال ۹۱۳ ه. ق. بمصر تبعید شد

به بهانه کنسرت استاد فریدون پوررضا با همراهی گروه گیل چاووشان به سرپرستی بابک ربوخته در تالار فرهنگ تهران



## اجرای آوازهای اصیل گیلکی در تالارهای باشکوه تهران

می‌توانستید او را ببینید که با چه مهارت و ظرافتی، گوسفند دوخان ۴، سیاه ابران ۵، هلی آبه ۶، هیرون ۷، حیرونه ۸، ... را می‌خواند با نوازندگانی جوان و برانرژی که - خوب همراهی اش می‌کردند.

بچه که بودم صدای او را از رادیو می‌شنیدم. بعدها که تلویزیون به روستای ما آمد و ما در ازای دو ریال می‌توانستیم در قهوه‌خانه آشپخ - که سال‌ها پیش به جهان دیگر رفت - آن جعبه جادویی را تماشا کنیم گاه او را نیز می‌دیدم، آن موقع موهایش سپید نبود. او میان روستائیان محبوبیتی عظیم دارد. آن زمان به فکر هم نمی‌رسید که مانند او موسیقی را انتخاب کنم، اینک در سی و دو سالگی، شبی بیاد ماندنی را با صدای او داشتم. بعد از کنسرت وقتی چشمان مشتاق مرا دید، کمی جا خورد. خوشحال بود. پرسید «تو کنسرت بودی؟ چطور بودی؟» یادم رفته بود برای پیرمرد یک شاخه گل ببرم! اگر شما هم بودید آن چشمان دوست داشتنی را می‌دیدید. هنوز هم دیر نیست. او جایی در همین گیلان ماست و در کنسرت بعدی اش حتماً همان نگاه شیرین را خواهد داشت. دارم به این مثل ایمان می‌آورم که «دود از کنده بلند می‌شود».

اما یک سؤال بزرگ برای گیلانیان حاضر در تالار وجود داشت: پیرمردی که آوازهای اصیل سرزمین بومی خود را هم چنان با صلابت و جوان در بزرگترین تالارهای هنری پایتخت کشورش اجرا می‌کند و این همه مورد تشویق و تقدیر قرار می‌گیرد چرا از خواندن همین آوازها در شهر و دیار خود محروم است؟ به این سؤال چه کسی پاسخ می‌دهد؟

۱۴ بهمن ماه ۷۶ - تهران  
موسی علیجانی

- ۱- لوجیانو پاوروتی خواننده تنور ایتالیایی
- ۲- ویلاسیدو دومینگو خواننده تنور اسپانیایی
- ۳- خوزه کارراس خواننده تنور اسپانیایی
- ۴ و ۵ و ۶ و ۷ - نام ترانه‌هایی از فریدون پوررضا

مردم گیلان در شب نشینی‌ها و جشن‌ها، ترانه‌های مردی را می‌خوانند که در عین سادگی ملودی، بیانگر شادی‌ها و رنج‌های آنان است. اگر چه موی این خواننده خوش صدا به سوی سیدی می‌گراید و چین‌های صورتش هم عمیق‌تر می‌شود اما در چشمان او بارقه‌های دوستی و اندوه شیرینی موج می‌زند؛ با دوستی موسیقی و اندوه از رنج آدمی.

اگر شما هم در ساعت ۶ عصر روز سه شنبه ۱۴ بهمن ماه ۷۶ در تالار فرهنگ تهران بودید، او را می‌دیدید که چگونه هماهنگ با مفاهیم ترانه‌هایش به خود می‌پیچد، شاید هم قطره اشکی بر گونه‌اش راه افتاده باشد. قطعاً شما ندیدید من هم ندیدم با آنکه در جمع شنندگان مشتاق صدایش نشسته بودم اما قطعاً او باید گریسته باشد شاید بیشترها، وگرنه چگونه می‌تواند با صدایش جمعیت را مسحور کند؟ اگر خواننده‌های بزرگی چون پاوروتی ۱، دومینگو ۲، کارراس ۳، سالهاست که تالارهای اپرا را با صدایشان می‌لرزاند و امروزه هم با کنسرت های مردمی در فضای باز، آن الاهی پاکیزه موسیقی را به جهانیان عرضه می‌کنند؛ ما هم یک پوررضا داریم که برخاسته از مردم روستا است و در صفا و صداقت ترانه‌هایش تردیدی نیست. صدای گرم و پر ظرفیت و تحریرهای دقیق و هنرمندانه‌اش برای ارائه آواهای فولکلور، حاصل سال‌ها کوشش، بی‌قراری روح، عشق و شناخت او از موسیقی و مردم است. حتی اگر جهانیان او را نشناسند گیلانیان عزیزش می‌دارند و ترانه‌های او که پیام صلح و صفا و رنج آدمی است، در شالیزار، دامنه کوهها، سواحل دریای خزر ... از دهان مردمی شنیده خواهد شد که او عمری با آنها زندگی کرد و در رنج‌ها و شادی‌شان شریک بود و هست.

اگر شما هم در ساعت ۶ عصر روز سه شنبه ۱۴ بهمن ماه ۷۶ در تالار فرهنگ تهران بودید،

گرفت، لشت نشاء را به‌طور کلی ویران کرده و مردم را به رشت کوچ نماید. مردم لشت نشاء برای خنثی کردن تصمیم امیر رشتی با اهل و عیال از راه دریا به رودسر کوچیدند. امیر حسام‌الدین «پنج شش هزار مرد به لشت نشاء و پاشیجا فرستاد... پاشیجا را خراب کرد و از آنجا به لشت نشاء رفت و خرابیها نمود.»<sup>۲۲</sup>

سلطان حسن حاکم بیه پیش در سال ۹۴۳ ه. ق. بر اثر بیماری طاعون درگذشت، بزرگان لشکر و لشت نشائی‌ها پسر یکساله او خان احمدخان را به حکومت بیه پیش منصوب کردند، شاه طهماسب به تقاضای کیاخور طالقانی مرد صاحب نفوذ گیلان حکومت بیه پیش را به بهرام میرزا سپرد.

- ادامه دارد
- منابع و مآخذ
- ۱- رابینو، ل. ولایات دارالمرز ایران (گیلان) ترجمه جعفر خمایی‌زاده - رشت، طاعتی ۱۳۷۵ ص ۲۹۴.
  - ۲- ستوده، دکتر منوچهر، از آستارا تا آستاراآباد، جلد اول تهران. آگاه، انجمن آثار و مفاخر ملی ص ۴۳۷.
  - ۳- از آستارا تا آستاراآباد ص ۴۳۸.
  - ۴- بهار، دکتر مهرداد - جستاری چند در فرهنگ ایران تهران، فکر روز چاپ دوم ۱۳۷۴ ص ۳۲.
  - ۵- تبریزی، محمدحسین ابن خلف متخلص به برهان - برهان قاطع - به تصحیح و اهتمام محمد عباسی تهران امیرکبیر ۱۳۴۶ ص ۸۲.
  - ۶- معین، دکتر محمد - فرهنگ فارسی (متوسط) جلد اول، تهران - امیرکبیر چاپ چهارم ۱۳۶۰ ص ۲۲۳.
  - ۷- سرتیب پور، جهانگیر. نامها و نامداران گیلان رشت نشر گیلان ۱۳۷۰ ص ۳۶.
  - ۸- جستاری چند در فرهنگ ایران ص ۳۱.
  - ۹- پیرنیا (مشیرالدوله)، حسن، تاریخ ایران باستان تهران، ابن سینا، جلد اول ص ۱۸۴.
  - ۱۰- حاکمی، علی - گزارش حفاری کلورز گیلان - یادنامه پنجمین کنگره باستان‌شناسی و هنر ایران - تهران، وزارت فرهنگ و هنر ۱۳۷۴.
  - ۱۱- زرین کوب، عبدالحسین. تاریخ مردم ایران پیش از اسلام (ایران قبل از اسلام). تهران امیرکبیر چاپ اول ۱۳۶۴ ص ۷۸. (تبه مارلیک در گوهر دره رودبار واقع شده و در جنوب غربی رشت قرار دارد.)
  - ۱۲- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه فردوسی جلد دوم تهران. شرکت سهامی کتاب‌های جیبی چاپ سوم ۱۳۶۳ ص ۶۸.
  - ۱۳- جستاری چند در فرهنگ ایران ص ۲۶۵.
  - ۱۴- همان مآخذ ص ۳۱.
  - ۱۵- ن. ک. به: لاهیجی - علی بن شمس‌الدین - تاریخ جانی - تصحیح و تحفیه دکتر منوچهر ستوده. تهران بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۳.
  - ۱۶- منوچهری، سید ظهیرالدین - تاریخ گیلان و دهلستان تصحیح و تحفیه دکتر منوچهر ستوده. تهران. اطلاعات ۱۳۶۴ چاپ دوم ص ۴۵.
  - ۱۷- لاهیجانی، م. م. رجال دوهزار ساله گیلان - نجف. قطب‌الآداب، بی‌تا؛ ص ۲۸۴.
  - ۱۸- عباسی، مهرشنگ، لشت نشاء پایتخت عادلشاه - گیله و شماره ۳۲ (تیر و مرداد ۱۳۷۴).
  - ۱۹- تاریخ گیلان و دهلستان ص ۱۹۴.
  - ۲۰- تاریخ جانی ص ۱۳۹.
  - ۲۱- همان مآخذ ص ۲۹۱.
  - ۲۲- همان مآخذ ص ۲۹۲ به بعد.



## دو چرا برای این که

(قسمت دوم و پایانی)

۱- چرا جشنواره‌های استانی و منطقه‌ای در قوام و دوام هنر نمایش ناموفق بوده‌اند؟  
۲- چرا نمایش در گیلان با آن سابقه درخشان، از تب و تاب افتاده است و راه چاره چیست؟

[با تشکر از آقایان میرداود فخری نژاد و فرهنگ توحیدی در تهیه و تنظیم این بخش]

در طول سال از تب و تاب افتاده است. هنر تئاتر به حمایت درست نیازمند است تا به جایگاه واقعی خود برسد.

حاصل کارشان جز در جا زدن هنرمندان و عقب‌نشینی آنانی که سالیان دراز خاک صحنه را بوسیده‌اند نبوده است، هنرمندانی که با وجود همه مشکلات اقتصادی همچنان سعی می‌کنند صحنه‌های تئاتر را روشن نگه دارند مسلماً به حمایت مسئولین این رشته نیازمندند. دادن آمار و ارقام دردی از هنر نمایش دوا نمی‌کند و در یک کلام اگر تئاتر در طول سال جدی باشد در آنصورت جشنواره‌ها اگر خوب برنامه‌ریزی شوند موفق خواهند بود. درباره هنر تئاتر گیلان با توجه به سابقه درخشان آن باید گفت که در شرایط فعلی به علت عدم حمایت مسئولانی که گویا با آن بیگانه‌اند و نداشتن آموزش صحیح و پاره‌ای دیگر از مسایل از جمله عدم وجود امکانات و سالن مناسب و در نتیجه نبودن اجرای نمایش

حمیدرضا انصاری  
بازیگر - کارگردان

مطمئناً جشنواره‌ها به عنوان عامل موثری در پیشبرد تئاتر محسوب می‌گردند ولی در حال حاضر اکثر جشنواره‌ها با دید باز به این مقوله نگاه نمی‌کنند و

علی بیدآوسی  
بازیگر، کارگردان

هنر نمایش در گیلان دارای سابقه طولانی و صاحب بازیگرانی خوب و قوی و متعهد همراه با استعدادهایی

در این زمینه است که قابلیت شکوفایی دارند، هنرمندانی که با وجود مشکلات فراوان باز هم در صحنه پیکار می‌کنند. اخیراً شخصاً شاهد شوق و ذوق نیروی جوان شهرستانی هستیم که مشتاق این هنر و ترویج آن هستند هنری که باید بصورت ارزشهای فرهنگی و مذهبی و ملی ما مطرح می‌شود.

ارزش هنر نمایش ما با چنین حقیقتی پا برجا خواهد ماند. متأسفانه با وجود ذوق و شوقی که هنرمندان علاقه‌مند این رشته نشان می‌دهند مسئولین با برپایی یک یا دو بار جشنواره در طول سال به آن لطمه وارد می‌کنند، چون افراد فقط و فقط برای شرکت در جشنواره‌ها آنهم مدت کوتاهی به تمرین نمایش می‌پردازند و متهنایی انتخاب می‌کنند که فقط جشنواره‌ای است.

هنر تئاتر باید در خدمت مردم عام قرار گیرد و تمام افراد جامعه از این هنر استفاده کرده آنرا لمس کنند. چون تئاتر به نظر من باید با تماشاگر عام هم‌نشین و در خدمت جامعه باشد. متأسفانه وجود جشنواره‌های متعدد باعث گردیده هنر تئاتر و اجرای آن فقط و فقط برای جشنواره‌ها باشد که مهمترین عاملی است که به قوام و دوام هنر نمایش لطمه وارد می‌کند. در درجه اول وجود جشنواره‌ها دلیل از تب و تاب افتادن تئاتر گیلان است و از جمله عوامل دیگری که در این مسیر مؤثر بوده وجود مشغله کاری افراد و کمبود وقت برای آنانی است که در ادامه زندگی روزمره خویش برای امرار معاش خود تلاش می‌کنند و ناگزیرند از تئاتر فاصله بگیرند یا وقت کمی برای آن بگذارند لذا در این مقطع ارگانها نهادها یا اداراتی که بخش فرهنگی دارند و کلیه مسئولین این هنر باید سیاستی انتخاب کنند که این افراد را به سوی خودشان جلب کنند و با در اختیار گذاشتن امکانات، آگاهی، بودجه و کلاسهای آموزشی و برگزاری جلسات مربوط به این کار کلیه هنرمندان را دور هم جمع نمایند.



**جواد تمیزکار**  
کارگردان

جشنواره‌های تئاتر محل آزمون هنرمندان، تبادل اندیشه، انتقال تکنیک، فراگیری آموزش و محل ضیافت هنری هنرمندان و به شادی کشاندن فعالیت هنری سالانه است ولی آیا همینطور عمل می‌شود؟

بی‌برنامگی، نداشتن امکانات، بی‌توجهی، کم‌کاری و سستی هر کدام از گروه (میزبانان و هنرمندان دست‌اندرکار) باعث کنندی و توقف فعالیت تئاتری است. متأسفانه برخوردهای سلیقه‌ای، انتخاب مصلحتی برترین‌ها در جشنواره‌های استانی و در اختیار نگذاشتن

به موقع بودجه و ناکافی بودن آن، از یکسو و دوری کردن هنرمندان پیش‌کسوت و جوانان از یکدیگر عواملی است که دست در دست هم داده و جشنواره‌ها را روز بروز کم ارزش تر نموده است.

بیانیم از تجربه پیش‌کسوتان، علم تحصیل‌کردگان، نیروی خلاق جوانان درست و بجا استفاده نموده و کبر و غرور و منیت را کنار بگذاریم و با در اختیار گذاشتن اصولی و منطقی و منصفانه امکانات و بودجه‌های فرهنگی بدور از سلیقه‌گرایی‌ها تئاتر استانی را که سابقه درخشان آن شهره ایران و ایرانی است پویا و پویاتر کنیم، به امید آن روز و با توکل به خدا.



**محمد حسن پور**  
نویسنده و کارگردان

برای انسان متفکر تئاتر تعریفی از جهان هستی است که امیال، آرزوها و درونیات او اعم از ترس و غضب و ملذذ و عشق و غیره در آن تصویر می‌گردد. مهمتر از آن تئاتر بعنوان یک علم روانشناختی در اندیشه و علوم انسانی جایگاه خاصی دارد، تئاتر به انسان نوعی جهان بینی می‌دهد که به وسیله آن جهان پیرامون خود را تعریف کند. قصه‌های هنرمند تئاتر قصه‌ای است که با زندگی دیگر آدمیان (تماشاچیان) در هم آمیخته، در شادی و عشق و ترس دیگران سهیم است، هنرمند تئاتر با اجرای نمایش نسبت به مسایل پرشگر و کاورنده می‌شود و رابطه خود با دیگران و تکلیفش را با کائنات و مبدأ هستی و خداوند مشخص می‌سازد، چرا که تئاتر یک علم فلسفی و جهانشمول است. بدیهی است کشف روابط هستی در قالب مسایل از پیش تعیین شده میسر نیست، باید به همگان میدان داده شود تا با تلاش خویش به این کشف و شهود برسند نه اینکه بافته‌ها و یافته‌های عده‌ای در قالب بخشنامه، دستورالعمل و... به دیگران تحمیل گردد.

یکی از اشکالات محرز جشنواره‌ها ایجاد محدودیت برای هنرمند و در نتیجه خود سانسوری است نمی‌توان و نباید جشنواره‌ها را در قالب زمانی و مکانی خاص محصور کرد، محدود شدن تئاتر نتیجه‌ای جز سطحی‌نگری، کوتاه‌بینی و کج‌اندیشی ندارد.

پس آماده کردن بستر تقابل اندیشه‌ها از ضروریات شکل‌گیری تئاتر آرمانی است تمسک به تعقیدات خشک و بی‌روح مذهب مابانه و سنگ‌گرفتن پشت الفاظ باعث می‌شود پیش‌کسوتان و هنرمندان فعال و واقع بین گود را ترک کنند، در نتیجه گروهی نا اهل گرد گود و در آن می‌مانند و دعوی میداننداری می‌کنند و ورود این افراد به گود به آن دلیل صورت می‌گیرد که بهر حال این عرصه

باید به نحوی پر شود تا از غافله عقب نماند در نتیجه آنچه که نباید بشود شکل می‌گیرد، شعار، سطحی‌نگری و سبک‌سری بتدریج جای تئاتر سالم را می‌گیرد.

تئاتر امروز ما که به حضور و تجربه پیش‌کسوتان نیازمند است به همت جوانان مستعد و تحصیلکرده در کنار گروه اول می‌تواند از درون ایسم‌ها و ایستهای رایج نتیجه‌ای بوجود آورد که فراخور جامعه امروزی ما باشد. تئاتر امروز ما باید از آنچنان جذابیتی برخوردار باشد که علیرغم زندگی پر مشغله آدمهای جامعه با همه دل‌مشغولیها و باوجود رسانه‌های مختلف از جمله مطبوعات ضرورت وجود خود را ابراز نماید.

در شرایط فعلی استقلال تئاتر بوسیله برنامه‌های مناسبی ادارات و نهادها از دست رفته است راه‌هایی از این وضعیت خصوصی شدن آن است تا گروهها تکلیف خود را بدانند و یا اینکه مدیریت متراکم‌تر ضمن نظارت بر چگونگی اجرای تئاتر فعلی شکل گیرد که قادر باشد هزینه‌های گزاف فعلی برگزاری جشنواره‌ها را برای اعتلای این حرکت عظیم فرهنگی مصرف کند.

نویسندگان ما باید ضمن گسترش آگاهی خود با توجه به ادبیات فولکلور نمایشانی با ویژگیهای بومی و منطقه‌ای به شیوه‌های جدید هر چند پر زحمت و سخت باشد ارائه دهند تا تئاتر، پر بیننده شود. کوتاه سخن اینکه تئاتر آرمانی را انسانهای دردمند و جامعه‌ای با انگیزه بوجود خواهد آورد.



**محمدعلی حقانی فر**  
بازیگر

مشکل اصلی و اساسی این است که اداره کارهای نمایشی بدست اهل فن و هنرمندان اجرا نمی‌شود و اصولاً هنرمندان در چگونگی خط و مشی آن نقشی ندارند و اکثر مسئولین مراکز استانها و شهرستانها در فضای هنری نبوده و از رمز و راز و ظرائف آن بویژه هنر یا علم تئاتر (که پیچیده‌تر از علوم تجربی و مادر هنرهاست) بی‌اطلاعتند.

یک موضوع دیگری که باید به آن اشاره شود اینکه عده‌ای سعی می‌کنند هنر بویژه هنر تئاتر را از سیاست دور نگاهدارند، که این امر ممکن نیست چرا که ایندو هنر و سیاست از هم تفکیک ناپذیرند بازیگری که نداند برای چه و برای که به صحنه می‌رود هنرمند نیست. بازیگری که در روی صحنه مردم را می‌خنداند در این شرایط صد نکته پاریکتر از مو در کار خود نهفته دارد او می‌اندیشد، مطالعه می‌کند، مفهوم چگونه زیستن را پیگیری می‌کند و می‌خواهد رهرو راه نیکان و اولیاء باشد و زمانیکه انحراف و ناپسامانی را مشاهده می‌کند

بر صحنه فریاد می‌زند و زعمای قوم را مورد خطاب قرار می‌دهد تا چاره‌اندیشی کنند.

آیا با چنین افرادی نامهربانی پسندیده است؟ و سخن آخر اینکه یاران و هنرمندان تئاتر بدانید که اگر ما برای هم دیالوگ نداشته باشیم مسلماً برای مردم هم نخواهیم داشت.



محمدعلی صادق حسینی

کارگردان، بازیگر، مسئول انجمن نمایش لاهیجان

بی‌تردید برپائی جشنواره‌ها جولانگه رفاقت‌ها و رقابت‌هاست و محل بروز خلاقیت‌ها و شکوفائی استعداد‌های نوظهور هنرمندان تازه نفس است که باید پیشکوتان را در ضیافت خود داشته باشند چون در غیر اینصورت رشد و پیشرفتی برای هنر نمایش ممکن نیست. به عبارتی جشنواره‌های تئاتر بمعنی گردهمایی بزرگ خانواده تئاتر و ارزشیابی و سنجش کارهای نمایش در فضای سالم و صمیمی و بهره‌گیری از پیام‌های سازنده هنر نمایش است.

جشنواره‌های به واقع هنری می‌تواند عامل رشد و بالندگی تئاتر باشد به شرط آنکه برنامه‌ریزی درست آن ما را به هدفی متعالی سوق دهد.

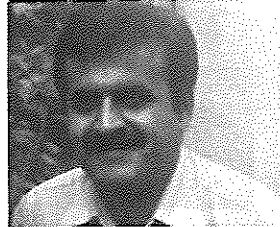
ولی متأسفانه در جشنواره‌های فعلی تنها با آمار و ارقام و جوایز و دیگر مسایلی که از برخورد و سلاقی شخصی و محوری حکایت می‌کند هم تئاتر را از اهداف اصلی آن دور کرده‌ایم و هم سیمای تئاتر شهرستانها را مفوم نمودیم حاشا و مباد چشمان تئاتر خفته، که این هنر به ذات خویش همیشه بیدار بوده است.

استان سرسبز گیلان پیوسته دارای قابلیت‌ها و ارزشهای انکارناپذیر هنری بوده و هست و بعلمت وجود فرهنگ غنی گیلکان که سرشار از آئین‌ها و افسانه‌هاست هنرمندان این خطه از سوره‌های غیربومی بی‌نیازند. دلگرم نمودن پیشکوتان و جوانان متعهد در دستیابی به خواسته‌های معقول از جمله توجه و تأمل در امور معیشتی آنان برابراست با بازگشت تئاتر گیلان به روزگار درخشان آن.

زمانی که از مقوله هنر و فرهنگ سخن به میان می‌آوریم به یقین سرمایه‌گذاری و فراهم نمودن امکانات آن در درجه اول اهمیت قرار می‌گیرند با درایت نسبت به امر آموزش جوانان علاقمند می‌بایست اقدامی اساسی صورت گیرد. انگیزه و علاقه از جمله ساختارهای اصلی تئاترند این جشنواره‌ها و متولیان آن هستند که باید انگیزه را با سیاست سالم و بی‌شیله‌پله‌ای شکل دهند و در این مسیر تئاتر را در طول سال جدی بگیرند و با آن برخوردی منطقی داشته باشند و گرنه بار هنر کج به منزل

می‌رسد.

امید اینکه با رفع مشکلات زیر: عدم وجود حمایت مسئولان از نظر امکانات و بودجه، برخورد‌های سلیقه‌ای با کارهای نمایشی، عدم وجود برنامه‌های آموزش، فعال نبودن هنرمندان با سابقه، همراهی نکردن پیشکوتان با جوانان علاقه‌مند، تئاتر گیلان به روزهای اوج گذشته خویش بازگردد.



میرداوود فخری نژاد

قصه و نمایشنامه‌نویس، مدرس تئاتر جوانان روستائی

سلام بر قبیله عاشق و سلحشور تئاتر همیشه بر این باور بوده‌ام که سخن اندیشه را قوی می‌سازد و هنر به زندگی و هستی مفهومی متعالی می‌بخشد، به ویژه هنر مانای تئاتر از این قاعده جادویی مستثنی نبوده و پیوسته قداست تبرک و حیرت انگیزش را در طول تاریخ به جهانیان ارزانی داشته تا ملت‌ها و اقوام مختلف با زبان مشترک آن از باورها و افسانه‌ها و آئین‌های ملی و مذهبی‌شان سخن گویند. بر ماست که بدانیم هر پدیده‌ای که امروز با آن روبرو هستیم گذشته‌ای خاص خود داشته است. در این مسیر اگر از روزهای پربار و درخشان گذشته‌ی هنری خود بی‌خبر باشیم همان آس و کاسه را در جشنواره می‌گردانیم و می‌خواهیم با برپایی بنگاه هنری و حجره‌داری هنر نمایش یک تنه و یک شبه همه کاره هنر تئاتر شویم و در این مسیر با حرص ربودن جوایز جشنواره‌ها کارگردان می‌شویم - بازی می‌کنیم، می‌نویسیم و اگر هم فرصتی باشد جوایز صحنه و افکت و سایر عوامل پشت صحنه را نیز بر دیوار بنگاه خود می‌آویزیم.

تقسیم کار در تئاتر ضرورتی است که باید به آن توجه گردد، پیشرفت تئاتر منطقه و کشور، بخصوص بازگشت آن به روزهای درخشان راه و چاره‌ای وجود ندارد مگر اینکه از پیشکوتان دلجوئی و تجلیل بعمل آید و فضائی جدی برای آموزش و تدریس منظم جوانان علاقمند ایجاد گردد. تشکیل سندیکای تئاتر به لحاظ حمایت مالی اصحاب بازنشسته، استفاده از متون نویسندگان مطرح داخلی و خارجی، تشویق و حمایت نمایشنامه‌نویسان، کارگردانان، بازیگران نمونه و برگزیده جشنواره‌های سراسری، چاپ و نشر نمایشنامه‌های منتخب ... می‌تواند تئاتر گیلان را از رخوت و سستی نجات دهد، چرا که این منطقه یکی از قطبهای مهم و درخشان تئاتر کشور بوده و بر اهل فن پوشیده نیست از شما هم پوشیده نماند زمانی که تئاتر ژاپن با پوشاندن لباس زنان به مردان در صحنه از مرد

بجای زن استفاده می‌کرد تئاتر گیلان شاهد حضور زنانی در صحنه بود که از هنر نمایش درک هنرمندانه‌ای داشته‌اند، تئاتر گیلان نه تنها از کوتاه‌نگریها دور بوده بلکه بی‌وقفه هنرمندان این منطقه هنر نمایش را با دیدی مترقیانه نگریسته و هیچگاه بانیان واقعی و پلایه‌داران راستین آن حتی جوانان علاقه‌مندش از سر تفتن خاک صحنه نخورده‌اند.

آشنائی با میراث گذشتگان، جشنواره‌ها را از حال و وضع فعلی خود نجات خواهد داد، اگر انگلیس در تئاتر، آلمان در موسیقی، ایتالیا و آمریکا در هنر سینما زبانزد جهانیان شده‌اند، ایران با توجه به بالندگی هنر و ادبیات قرون گذشته‌اش سرفراز جشنواره‌هاست. ولی تعداد و رواج بازار جشنواره‌ای از سوی مراکز هنری و نهادها و ادارات در شرایط فعلی به پیکره اصلی تئاتر محلی و ملی ما ضربه می‌زند.

با توجه به وضعیت سایر کشورهای جهان دو نوع جشنواره حرفه‌ای و آماتور را می‌توان در خدمت تئاتر دانست، اصحاب حرفه‌ای همیشه نگهبان اصولیتها و اصالت‌های آن بوده و بخشی آماتور از طریق تجربه‌های نوین بتدریج به پلکان حرفه‌ای آن نزدیک می‌گردد.

در کشور ما اگر ولخرجی‌هایی از قبیل اهدای لوح‌های زرین و سیمین و سکه‌ها و جوایز با روند حاضر ادامه یابد و هنر نمایش همچنان در قطعه‌های پایانی منگنه شود برگزاری این جشنواره‌ها مثل کوبیدن آب در هاون خواهد بود.

مدیران، متولیان و گردانندگان جشنواره اگر جایگاه خود و تئاتر را بدرستی بشناسند پیکر بیمار تئاتر منطقه بر می‌خیزد راه می‌رود، دست بر پیشانی می‌گذارد و به افق‌های دور دستی که فرایش می‌خواند لبخند زده به اصحاب خود یادآوری می‌کند که در این سرزمین بزرگ همواره بهترین شاهکارهای نمایش خارج از دانشگاه شکل گرفته است.

در پیرامون من معرکه راه نیاندازید. ماست‌ها را کیسه کنید تا شاید با پول آن بتوانید تماشاخانه‌ای برای تداوم اجراهای نمایشی در کنار سینمای شهر خود بر پا دارید.



مجید فلاح شجاعی

دانشجوی رشته نمایش، بازیگر، نویسنده و کارگردان جشنواره‌ها با انگیزه‌های مقدسی شکل گرفتند، رشد و شکوفایی هنر تئاتر. اما در حیطه عمل بجای اینکه راه چاره‌های سترگی را در جشنواره‌ها شاهد باشیم، تنها

دلان را به بیانیه‌های قشنگ داوران خوش کرده‌ایم که بله، باید برای اعتلای هنر تئاتر کوشید...

متأسفانه امروزه جشنواره‌ها خود مشکلی بزرگ هستند برای تئاتر که این هنر را تهدید می‌کند! هنرمندان تقریباً عادت کرده‌اند کارهای «جشنواره پسند» انجام دهند. اگر یکسال کار برگزیده جشنواره فجر، یک کار سنتی باشد، سال آینده سیل کارهای سنتی از سراسر کشور به جشنواره سرازیر می‌شود.

حتی گاهی نگرش و اندیشه‌های تئاتری دبیر جشنواره‌ها تأثیرگذار در نوشتن و انتخاب متون نمایشی است!

بعضی از گروه‌ها تنها برای حضور در جشنواره چندین ماه تمرین می‌کنند و پس از شرکت در جشنواره، گروه پراکنده می‌شود و حتی عطای اجرای عمومی را به نقایش می‌بخشند.

یکی از مقوله‌های مهمی که در تمامی جشنواره‌های استانی و سراسری مطرح می‌شود، عدم آموزش گروه‌های نمایشی شهرستانی است. اما مرکز هنرهای نمایشی که مهمترین متولی نمایش در کشور است، چقدر در اعزام اساتید تئاتر به شهرستانها موفق بوده است؟

ما شهرستانها تمام تلاش مان اینست که فصل جشنواره استانی و سوره از راه برسد و در آنها شرکت کنیم و حتی متنی هم برای جشنواره فجر ارسال کنیم. چرا که جشنواره فجر «مدینه فاضله» هنرمندان تئاتر است!

اما عزیزانی که در جشنواره‌های فجر حضور داشتند می‌دانند که آنجا هم خبری نیست! وقتی در شهرهایی مانند فومن، لاهیجان، آستانه، صومعه‌سرا، هشتپر، لنگرود و رودسر یک سالن تئاتر مناسب وجود ندارد، چگونه می‌توان انتظار داشت یک گروه از یک شهر بیاید در جشنواره، و درخشش قابل توجه‌ای داشته باشد؟ البته این مشکل بیشتر شهرستانهاست.

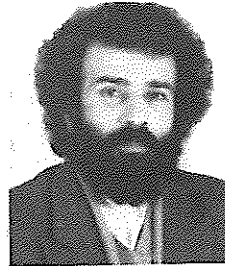
اما اینکه چرا هنر تئاتر در گیلان از تب و تاب افتاده، چیزی نیست که بتوان به طور خاص به آن نگاه کرد برای اینکه تئاتر به عنوان یک هنر مهجور در کشور از تب و تاب افتاده.

در گذشته شبکه‌های تلویزیونی و ماهواره‌ها و ویدئو اینگونه به تاراج اندیشه‌ها نمی‌پرداختند. در گذشته مردم در همه جا برای تماشای تئاتر می‌رفتند، برای اینکه برنامه‌های مختلف از تلویزیون نمی‌دیدند، برای اینکه ویدئو وجود نداشت...

امروز در آستان قرن ۲۱، مردم ما به ویژه جوانان توقع بیشتری از هنر دارند. فراموش نکنیم که مردم می‌توانند خیلی راحت در خانه بنشینند و چای و میوه بخورند و «اتلوی» و لوز را ببینند. چرا بیایند در فلان سالن غیراستاندارد تئاتر، که یا خیلی گرم است یا خیلی سرد، آسمان ریسمن من وامثال مرا تحمل کنند؟ مگر می‌شود «مکبث» شکسپیر را در گوشه بازار اجرا کرد؟

ایجاد سالنهای نمایش و اهمیت مقوله آموزش دو رکن اساسی در موفقیت هنر تئاتر است. چرا که هنرمند

اگر با استعدادی که در وجودش است آموزش ببیند و بداند چگونه باید کارگردانی کند و چگونه بازی، و از طرفی امکاناتی مهیا باشد تا بتواند اندیشه‌های بالقوه خود را به بالفعل در آورد، بی‌گمان رکود نمایش نه تنها در گیلان بلکه در کشور بطور محسوسی کاهش خواهد یافت.



علی اصغر کهن قنبریان  
نویسنده، کارگردان و بازیگر

بنابر تعریف «تأثر هنریست انسانی، که به انسان از انسان می‌گوید، که از انسان برای انسان حرف دارد، مادر هنرهاست، آینه‌ایست تمام نما، که در آن آینه خود را، دردها و شادیهایمان را می‌بینیم، زیباییها را، و پلشتیها را نقل می‌کنیم. و هدف آن: «خیرخواهی، کمال جویی، آرمانخواهی، ظرفیت علمی نامحدود و کشش فطری انسان به سوی علم و دانایی، جمال و زیبایی، تقدیس و پرستش و خیراخلاقی است»

از آنجائیکه هر جریان بی‌بنا بر ضرورت وجودی با برنامه و پشتیبانی محقق می‌گردد نمایش هم با عنایت به اینکه یک هنر جمعی است بدون برنامه و حمایت پویا و بالنده نمی‌گردد، و از طرفی چون هنر طبیعتاً مرزپذیر نبوده و اصل «اختیار» را در جوهره و ذات خود می‌طلبد. پس این برنامه جز به ذات و جوهره خود سازش‌پذیر نبوده و نخواهد بود. در اینجا خوبست به نظر مبارک ریاست محترم و محبوب جمهوری جناب آقای خاتمی که در روزنامه کیهان خوانده‌ام اشاره کنم.

«تأثر یک بخشنامه و دستورالعمل رسمی و اداری نیست، اصلاً مگر می‌شود برای هنر بخشنامه صادر کرد؟ هنر در متن آزادی و انتخاب هنرمند می‌رود و شکوفا می‌شود و حتماً هنر حکومتی و دولتی بمعنایی که رایج است هنر نیست و یا هنر مطلوب نیست.»

آنچه که سبب فترت و عقب‌مانده‌گی تأثر گیلان و یا شاید تأثر ایران «بجز چند نمودی که جسته و گریخته است» شده، عدم تشکلهای کانونی هنرمندان تأثر و عدم برنامه فعالیت‌های تأثری مستمر بی‌واسطه است. نمایش بسنده شده است به جشنواره‌ها و مناسبتهایی که در سال، مبادیان ذریبنا بر ضرورت از این هنر بهره می‌گیرند. نفس برگزاری جشنواره‌ها هر چند که خیر باشد و البته چنین نیز هست اما، پویا نمی‌شود و بالنده نمی‌گردد، چرا که اولاً بلحاظ عدم امکانات مالی گروههای شرکت کننده، هنرمندان مجرب نیستند. مگر چندتایی که بحکم داشتن حیات هنری و نبودن هوایی دیگر، از آن استشاق

می‌نمایند.

ثانیاً: جوانهایی با این امکانات ناچیز قدم در جشنواره می‌گذارند که هنوز به معرفت کافی از این هنر دست نیازیده و عناصر و عوامل بیانی تأثر را بخوبی نمی‌شناسند. و چون نسبت به شناخت زمانه خویش و زبان بیانی تأثر ناآشناوند، نمایشها، سُست، بی‌اساس و بی‌مایه می‌گردد، و در این میان تأثر است که ضربه می‌خورد و یک رکن مهم از ارکان خود را نیز که مخاطب یا نمایش‌نگر است، از دست می‌دهد و تا مادامیکه خون فرهنگ نمایش در رگ جامعه «مخاطب» جاری نشود، نمایش بی‌معنا و نمایش‌گر، مظلوم می‌ماند. و در این وادی جامعه است که یک شریان حیات ماندگاری فرهنگش را بنا به تعریف آمده از دست می‌دهد و تسلیم می‌شود.



نگار نادری  
نمایشنامه‌نویس

جشنواره استانی نمادینست از رفع مسئولیت یک ارگان، تئاتر اجرا شده در جشنواره آب سردی بر خاکستر بجا مانده تئاتر است و چه خوب است که اصلاً برگزار نشود و لااقل عدم برگزاری آن باعث می‌شود موضوع آرام و بی‌سر و صدا بماند.

به راستی آیا مسئولان مربوطه پس از گذشت یکسال از فعالیت انجمن‌ها از خود نمی‌پرسند که خوب بالاخره چی...؟

ضعف برگزاری جشنواره‌ها بصورتی است که هر از راه رسیده‌ای به‌خود جسارت حضور در سن تئاتر می‌دهد و کارهای بسیار ابتدایی در آن عرضه می‌شود.

جشنواره‌های تئاتر به هنرجویان می‌آموزد که با چند هفته تمرین و از همه مهمتر چند هفته تکریم برای دست اندرکاران جایگاهی برای خود یافته و حتی نماینده استانها در جشنواره‌های منطقه‌ای بشوند. برآستی در چنین عرصه‌ای چه کسی به دوام و قوام تئاتر می‌اندیشد؟

جشنواره استانی و منطقه‌ای باید چنان باشد که هرکسی جرأت حضور در آن را نیافته و افرادی امکان حضور در آن بیابند که پینه علم و عمل تئاتر بر دستهای تلاشگر آنان حک شده است، ما اینقدر بر این مرده گریسته‌ایم که دیگر اشکی برای گریه کردن مجدد نداریم.

تئاتر گیلان دیر زمانی است که حرفی برای گفتن ندارد، خاموش و بی‌صدا در گوشه‌ای به نظاره مانده تا



### لباسهای محلی گیلان مهران اشراقی

در تاریخ پانزدهم اسفندماه ۱۳۵۵ بنسبست فرا رسیدن نوروز باستانی سال ۱۳۵۶ سومین سری تمبر در مورد لباسهای محلی ایران منتشر شد. سری اول در پنجم تیر ۱۳۳۴ در ۵ قطعه چاپ گردیده بود که به مناطق کردستان و بلوچستان اختصاص داشت. سری دوم در ۱۵ تیر ۱۳۵۳ چاپ گردید که جای گیلان باز در آن خالی بود.

باری سری سوم در دو قطعه و با دندانه بشماره سیزده و با فیلیگران بشماره ۵ پنج (WS) و در تیراژ سه میلیون چاپ گردید.

سری فوق با تصویری از لباس محلی گیلان همراه بود که با توجه به دو قطعه بودن سری (دو قطعه بهم چسبیده نبوده‌اند) یک قطعه آن تصویری از زن گیلان با لباس محلی و دیگری تصویر مردی با لباس محلی گیلان را نشان می‌دهد.

قطعه اول مربوط به لباس مرد گیلانی با قیمت یک ریال و با شماره ۱۸۸۸۷ در آلبوم مصور تمبرهای ایران و با رنگهای سفید و آبی و قرمز و صورتی و قهوه‌ای و مشکی و سبز لجنی نشان داده شد.

قطعه دوم مربوط به زن گیلانی با قیمت دو ریال و با شماره ۱۸۸۸۸ در آلبوم مصور تمبرهای ایران و با رنگهای سفید و آبی و قرمز و صورتی و مشکی و سبز و زرد و نارنجی و آبی پُررنگ چاپ و در باجه‌های پستی عرضه گردید.

قابل یادآوریست حکومت سابق از سال ۱۳۵۵ هجری شمسی به جای بکار بردن تاریخ هجری از تاریخ ۲۵۳۵ استفاده نموده است. و روی این دو قطعه تمبر هم تاریخ ۲۵۳۶ شاهنشاهی آمده است.

# آمبر قلمدون

نوشتنی اکبر رادی کارگردان، هادی مرزبان

نویسنده: اکبر رادی

کارگردان: هادی مرزبان

بازیگران: ایرج راد، فرزانه کابلی، زهره مجابی، دریا قنبرزاده، سحر ذکریا

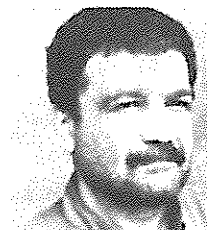
تلاش شناخت لحظه‌های ناب زندگی، آدمهای امروزه روز جامعه از یک سو، و جستجوی راه‌های مناسب برای ادامه زندگی، در چهارچوب همان لحظات، در جامعه پرفراز و نشیب معاصر، از سویی دیگر، دلمشغولی همیشگی اکبر رادی، نمایشنامه نویس نامدار و پرتوان کشور عزیزمان ایران بوده است. از روزنه آبی تا آمیز قلمدون، رادی همواره بر همین راه رفته است. و آمیز قلمدون طنز زهرآلود دیگری است از این نویسنده.

آقای شکوهی و شوکت‌خانم، دو شخصیت اصلی این نمایش را تشکیل می‌دهند. زن و شوهری یا به سن گذاشته، که دو دخترشان را به خانه بخت فرستاده‌اند و حال، در تنهایی هر یک، به نوعی چشم انتظار فردای خویش‌اند. مرد، پیر بازنشسته‌ای است که زمانی خوشنویس بوده و همواره کارمندی نمونه و ساعی و مبرا از کلکهای زمانه. و حال در کنج خانه به گذشته دل بسته است و یادگارهای به جای مانده از آن دوران و پارک و بته گل سرخی که در باغچه کاشته است. و زن، دنیایی دیگر دارد. سرزنده‌تر و جاندارتر از مرد است. سکان خانه در دست اوست.

در زندگی خانوادگی این دو، دو دخترشان، هیچ نقشی ندارند. در عوض بیوه‌زنی به نام حشمت‌خانم رابطه نزدیکی با شوکت‌خانم دارد. حشمت‌خانم همسایه آنهاست و فرزندش در ایتالیا زندگی می‌کند. برنامه روزانه زندگی را با شوکت‌خانم جفت و جور می‌کند. به انواع «تعاونی»ها می‌روند. به انجمن خیریه و ... حشمت‌خانم در نهایت دو بلیط هواپیما - برای خود و شوکت می‌گیرد تا به ایتالیا بروند. وقتی آقای شکوهی از این ماجرا با خبر می‌شود، که بلیط خریداری شده است. نمی‌خواهد به این ماجرا تن در دهد، ولی چاره‌ای ندارد و در نهایت در یک لحظه با شکوه جان می‌سپارد.

باید از تلاش پرویز مرزبان، کارگردان نمایش یادکرد و بازی خوب ایرج راد و فرزانه کابلی و زهره مجابی و نیز دو هنرپیشه جوان این نمایش دریا قنبرزاده و سحر ذکریا. امید است این نمایشنامه و دیگر نمایشنامه‌های خوب - در استان گیلان و دیگر استانهای کشورمان نیز به اجرا در آید.

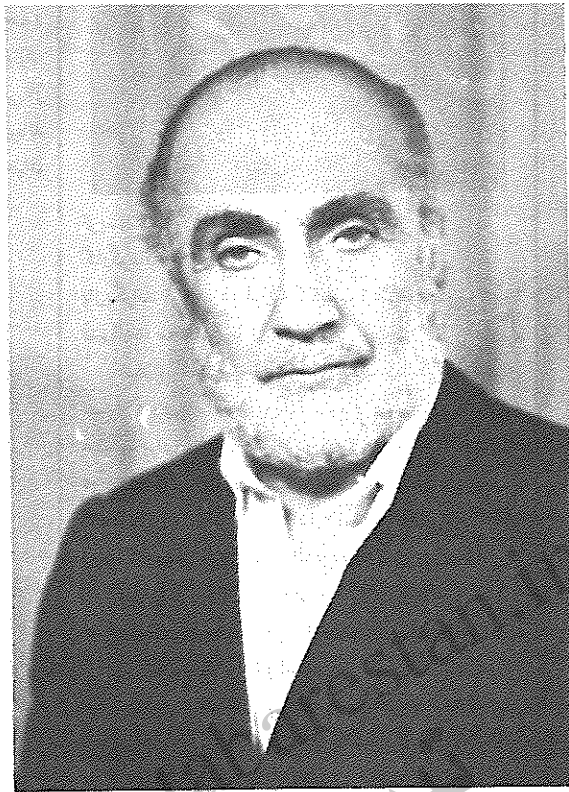
هر از گاهی دستی خاک روی آنرا بتکاند. از مشکلات تئاتر گیلان بشرح زیر می‌توان سخن گفت: عدم پشتیبانی مسئولین از هنرمندان، عدم وجود امکانات که گاه در شهرستانها به صفر تحلیل می‌یابد، تئاتر فعلی ما، جولانگاه نظریه‌پردازان جدی فکولی از پایتخت برگشته‌ای است که کسی را در خور هم پیاله شدن نمی‌یابند. و راه چاره بر این همه اینست که مدعیان جای خود را با متواضعین تئاتر عوض نمایند.



اردشیر وزیري  
کارگردان

خاطرات تلخ چندین سالی که بر تئاتر ما گذشت و طی آن من دورادور نظاره‌گر وضعیت آن بودم از جلوی چشمانم رژه می‌روند بیاد کسانی افتاده‌ام که خود را هنرمند تئاتر و عاشقان سینه‌چاک آن و در یک کلام تئاتریست می‌خوانند و به این خاطر بر این هنر دست درازی دارند و در این چند سال چه بیرحمانه از موقعیت‌ها استفاده یا به عبارتی صریحتر سواستفاده نموده‌اند. هم جیب خود را پر کرده‌اند و هم به خیال خود شهرتی به هم زده‌اند. اما باید بگویم علاقمندان واقعی هنر نمایش و اندیشمندان این رشته با هوش‌تر از این حرفها هستند که یک شبه خود را بازیگر، کارگردان، طراح، نویسنده ... آنچه می‌دانی بخوانند. و به کمک داوران محلی مثل نقل و نبات دیپلم افتخار، لوح تقدیر، سکه‌های نیم بهار آزادی بر آنان ببارد. البته چشم حدودان کور که نمی‌توانند شما را ببینند ولی دست آخر این به‌به‌ها و چه‌چه‌ها چه‌ها که نکرد! به پشت سر خود نیم‌نگاهی هم نیانداختید تا ببینید بر سر تئاتر چه آوردید، یک شبه، آری یک شبه با تئاتری که پیشکوتان با چه زحماتی پایه‌اش را قرص و محکم پی ریختند، با هزاران هزار تماشاچی علاقمند و حاضر در سالن‌های نمایش چه کردید و چه شد؟ که سالن‌های نمایش هم‌اینک پنجاه نفر تماشاچی هم بخود نمی‌بیند، آیا می‌دانید که هنر نمایش بدون تماشاچی معنا و مفهومی ندارد؟

و اما پیشکوتان تئاتر که در استان هم کم نیستید، زیاد هم نیستید به تعداد انگشتان دو دست شاید، مشکل تان چیست؟ کجا مشغول هستید؟ اصلاً شاغل هستید یا نه؟ چگونه روزگار می‌گذرانید آیا تجربه و علم شما نباید در اختیار جوانان قرار گیرد؟ کاش می‌شد گفت نگران آینده تان نباشید ...



## از دیروز و امروز تالش

پای صحبت هارون شفیقی، شاعر و محقق کهنسال تالشی

ترجمه کتاب «ایها الولد» از امام محمد غزالی یا «یک نامه از غزالی»،  
۱۳۳۷  
گفتگی، ۱۳۴۳  
جهانگرد بزرگ، ترجمه و اقتباس از کتاب عبدالله فکری دانشمند عرب،  
۱۳۴۶  
عرفا و علماء عنبران، ۱۳۶۵  
قصیده تنبیه النفس، ۱۳۷۲  
مولانا خالد نقشبندی، ۱۳۷۵ (بر این کتاب پروفیسور سیدحسین امین  
تفریظ نوشته است)  
آقای هارون شفیقی که با سمت ریاست دبیرستان دکتر شریعتی تالش  
بازنشسته شد اینک بیش از ۸۰ سال دارد و در انزوای خود سرگرم مطالعه و  
نگارش است. از وی اشعار فراوان برجاست که هنوز به صورت دیوان  
منتشر نشده است.  
این مصاحبه به خواهش مدیر گیله‌وا و به لطف فرزندان ایشان که خود از  
ادبا و فرهنگیان تالش‌اند آقایان عمران، احسان و شهریار شفیقی و نوه  
ایشان خانم فروغ شفیقی صورت گرفته که از همه این عزیزان صمیمانه تشکر  
می‌شود.

«هارون شفیقی عنبرانی» از ادبای برجسته تالش متولد ۱۲۹۶ روستای  
عنبران از توابع اردبیل است. دوران کودکی و نوجوانی را در روستای زادگاه  
خود گذراند و از آن پس ساکن هشت پر شد. وی تحصیلات مقدماتی را نزد  
حاج سید نظام‌الدین بن سید عبدالباقی عنبرانی و مراتب علمی را به روش  
سنتی قدیم نزد مرحوم طاهر قریشی مینابادی تکمیل کرد. در سال ۱۳۶۴  
ه. ق. به رسم معمول به اخذ اجازه تدریس ادبیات و معارف اسلامی موفق  
گردید و از آن پس در مدارس تالش به تدریس ادبیات و معارف اسلامی  
پرداخت. ایشان هم‌چنین در علوم معقول و منقول از علمای طراز اول اهل  
سنت حکم افتاء دارد.

وی طول سال‌های خدمت فرهنگی در اداره فرهنگ تالش، شاگردان  
بسیاری تربیت کرد و همپای آن به انتشار ماهنامه فرهنگ طوالش (نشریه  
ماهانه اداره فرهنگ تالش) دست زد که قریب سه سال دوام یافت. از آثار  
ایشان می‌توان به شرح زیر یاد کرد:

غنچه‌های دانش (نشریه دبیرستان پهلوی رضوانده)، ۱۳۳۴، ۱۶۰  
صفحه  
«گفتار» شامل ۲۳ مقاله و دو شعر، ۱۳۳۵ (نشریه دبیرستان شاه عباس  
هشت پر)



□ - بعنوان نخستین سوال بفرمائید شما چگونه شروع کردید دوران کودکی و نوجوانی و اوایل جوانی بر شما چگونه گذشت. کجا زاده شدید، کجا رشد کردید و چطور شکل گرفتید؟

■ - من زادهٔ عنبرانم، آنجا در خانواده‌ای که اکثرشان دانشمند و عالم بودند بزرگ شدم. تحصیلات ابتدایی من در پیش مادرم که بانویی دانشمند و شاعر و ادیب بودند آغاز شد، ایشان دختر عالم ربانی شیخ علی عنبرانی بودند که ایشان (شیخ علی) تحصیلات خود را در کردستان به پایان رسانده بودند.

□ - از چه زمانی و چطور نوشتن و سرودن مایه سرمستی شما شد. احیاناً استادی، پیری، مرشدی، راهنمایان در این مسیر بود؟

■ - من نوشتن و خواندن را در پیش مادرم فرا گرفتم و ایشان شعرگوئی را به من تعلیم دادند.

□ - بفرمائید در طلب علم و معرفت از چه راهی وارد شدید و به کجاها سفر کردید؟

■ - من در طلب علم و معرفت فقط در خانوادهٔ خود تحصیل کردم. دانی من حضرت آیت‌الله شیخ محمدسعید نقشبندی و پسرخالهٔ من آیت‌الله سیدطاهر قریشی استاد من بودند و من تحصیلات عربی را در پیش ایشان به پایان رساندم.

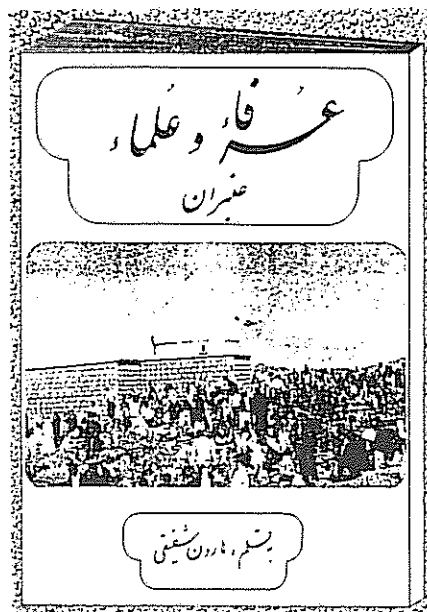
□ - برای ما از شعر و شاعری خود، شعر محیط خود (تالش)، شعر دیروز و امروز گیلان و ایران حرف بزنید.

■ - من نمونه‌ای از شعر تالشی خود را قبلاً برای آن مجله فرستاده بودم، فرق تالش شصت هفتاد سال پیش تا امروز خیلی زیاد است. تالش امروز نسبت به تالش دیروز و پریروز خیلی ترقی کرده است.

□ - استاد، در گذشته با چه نشریاتی همکاری داشتید و اگر کسی بخواهد آثار پراکنده شما را پیگیری کند باید به چه منابعی رجوع کند؟

■ - من با مطبوعات زیادی همکاری داشتم، از آن جمله با مجلهٔ یغما، با روزنامهٔ سایان رشت، با روزنامهٔ پرچم اسلام به مدیریت دکتر سید عبدالکریم شیرازی و همچنین مجلهٔ آینده که آقای ایرج افشار در می‌آوردند.

آثار پراکنده من هنوز متفرق است، قسمتی پیش فرزندم شهریار در تالش و قسمتی زیادی هم پیش فرزند بزرگم عمران است که هنوز کاملاً جمع



### کتاب

## یک نامه از غزالی

مجموعه از کتاب (ایرالورد) فیلسوف بزرگ اسلام  
حضرت محمد غزالی

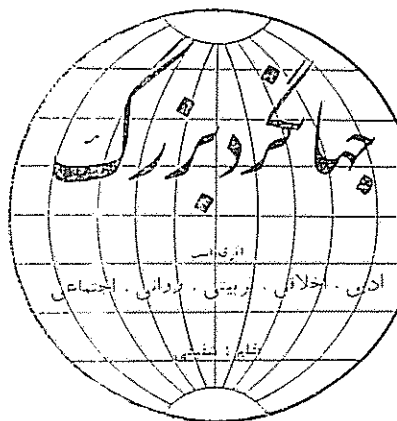
«بسم»

آقای شفیقی دبیر ادبیات

تاریخ ۱۳۳۷

چاپ و دست

از مکتب اهل حرم مدبر  
و مکتب انجمن الهام الاسلامی



سال ۱۳۴۱

آوری نشده است و اگر خدا یاری نماید بزودی جمع آوری می‌شود.

□ - انگار زمانی خودتان هم نشریه‌ای در تالش داشتید، ممکن است از آغاز و انجام آن برای ما بفرمائید و به اصطلاح از خاطرات دوران روزنامه نگاری خود برای خوانندگان ما بگوئید، در چه دورانی منتشر می‌شد و تا چه شماره‌ای دوام داشت؟

■ - من در سال ۱۳۵۵ مجله‌ای انتشار میدادم بنام فرهنگ تالش، که نسخه‌های آن در کتابخانهٔ شخصی من در هشتر باقی است که متأسفانه رئیس فرهنگ آن زمان آقای ملکی انتشار آن را به دلیل نامعلومی ممنوع کرد.

□ - آقای شفیقی، بفرمائید اوضاع اقتصادی، اجتماعی تالش نسبت به گذشته چه تغییری کرده است. همینطور از وضعیت فرهنگی آن زمان بفرمائید بیشتر از آن سبب که جنابعالی یکی از فضایی معمر و صاحب‌نظر آن محیط شهرهٔ خاص و عامید.

■ - وضع اجتماعی و فرهنگی تالش از حیث کلی خیلی تفاوت کرده است. وضع فرهنگی تقریباً در پیشرفت نسبی ثابت مانده است ولی وضع اقتصادی فوق‌العاده در حال ترقی است و البته زندگی هم بغایت مشکل است.

□ - با توجه به اینکه تالش یکی از معدود مناطق گیلان است که نسخ خطی و اسناد بکری از این منطقه کشف و شناسائی شده است،

آیا هنوز دیوان‌های با ارزش چاپ نشده از شاعران گمنام منطقه وجود دارد که کاری روی آنها صورت نگرفته باشد. خود شما آیا بعنوان یک مصحح روی این نسخه‌های خطی کار کردید؟

■ - خیر من کتابی را تصحیح نکرده و به چاپ نرسانده‌ام ولی خوب تألیفات نسبتاً زیادی دارم. کتابهایی به نام غنچه‌های دانش، گفتگو، جهانگرد بزرگ (ترجمه از عربی)، علما و عرفاء عنبران، تنبیه النفس، و چند جلد کتاب از تألیفات خودم را چاپ و منتشر کردم. یکی از دوستانم به نام پروفیسور سید حسن امین که ساکن انگلستان هستند، اخیراً یکی از کتابهای مرا به نام مولانا خالد نقشبندی در انگلستان چاپ کرده و یک نسخه هم برای من ارسال کرده‌اند.

□ - شما لطف کردید و جواب سئوال

بعدهی ما را هم دادید ولی هنوز از شاعران گمنام منطقه نامی نبرده‌اید. اگر ممکن است در این مورد نیز توضیح بفرمائید.

■ چیزی که الان به نظرم می‌رسد دیوانی است از مرحوم نصرت تالشی که پیش دوست عزیزم آقای اداره‌چی است. این دیوان باید مدتها پیش چاپ می‌شد ولی هنوز چاپ نشده است.

□ لطفاً با عباراتی شیرین، مستند و مستدل از نقش تاریخی تالشان در کل تاریخ گیلان همیا و همدوش برادران گیلکشان توضیحاتی بفرمائید. ریشه‌های عمیق این برادری دیرین به کجاها و تاریخ می‌رسد.

■ تالشی‌ها و گیلک‌ها تقریباً از چند قرن پیش بنابه شواهد تاریخ با هم زندگی می‌کردند و چون اکثرشان کشاورز و دامدار هستند با یکدیگر و همدوش هم زندگی می‌کنند.

البته زبان تالشی با زبان گیلک فرق دارد، ولی به نظر من زبان تالشی قدیمی‌ترین زبانی است که مردم تالش با آن تکلم می‌کردند و الان هم شعر تالشی در پیش دوستان قدیم و دوستان جدید کم و بیش بدست می‌آید.

□ شما را در منطقه انسانی عارف می‌شناسند، کمتر در محافل هستید بنظر می‌آید خود این انزوا را دوست دارید. بفرمائید امروزه در عرفان، و میان عرفا حرف تازه و ناگفته چیست؟

■ عرفای سابق حرفهایی که زده‌اند در کتابها ثبت شده است و آلان آنچه که نسبتاً ناگفته مانده تحقیقات درباره‌ی شیخ زاهد گیلانی و شیخ صفی‌الدین اردبیلی مرید شیخ زاهد و سید نیکی و عرفای دیگری که در تالش مدفونند، می‌باشد که امیدوارم بزودی این تحقیقات توسط خود مردم تالش انجام گیرد.

□ رابطه‌ی شما با نویسندگان و شاعران گیلانی چگونه است و به اصطلاح با کی‌ها بده بستان های فرهنگی دارید؟

■ من در این سن تمایل زیادی به تنهایی دارم و بیشتر ترجیح می‌دهم مطالعه‌ی منام تا معاشرت. دوستانی که در گیلان دارم مانند دوست عزیزم فریدون نوزاد، احمد اداره‌چی، و چند نفر دیگر، متأسفانه رابطه‌ی خود را با من در سن ۸۵ سالگی قطع کرده‌اند. و چون آلان در تهران ساکن هستم، شاگردانم که آلان برای خود استادانی هستند، پیش

در چهارم آبان ۱۳۴۵ در دوران جنگ وینتام منظومه بلندی - به تلمیح در رد سخن «سعدی» و شعر معروف او «بنی آدم اعضای یکدیگرند» سرود که بعلل سیاسی و مصلحتی از چاپ آن ممانعت بعمل آمد. در این جا بعنوان نمونه به چند بیت آن اشاره می‌شود...

بنی آدم اعضای یکدیگرند  
باین شاخداری سراید دروغ؟!  
نگوید سخن یاوه و بی سبب  
بنی آدمیم عضو یکدیگریم  
که مایل به شر نیست، هرگز بشر

«ندانم چسان در زبان آورند  
چرا سعدی آن گوهر پرفروغ  
نه آن آفتاب جهان ادب  
درست است، ما جمله یک پیکریم  
بشر را کجا میل باشد به شر؟!  
ولیکن گروهی جهانخوارگان...»

من می‌آیند و فقط آن زمان بحث‌هایی در مقوله علم و ادب و عرفان با هم داریم.

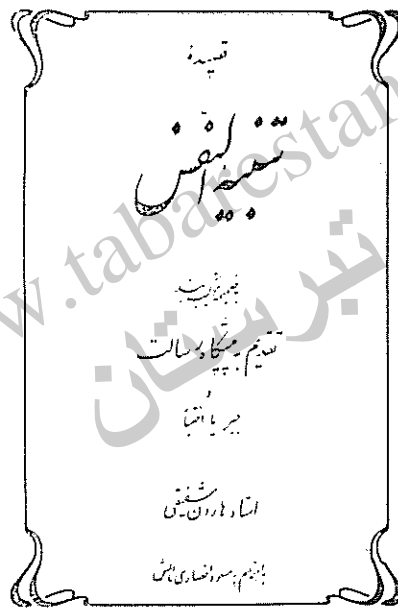
□ نظر حضرت‌تعالی را می‌خواهیم در مورد گیله‌ها و حرکت آن بدانیم و مطمئناً خوشحال می‌شویم عیوب و نقایص کار ما را از زبان شما که تجربیات فراوانی اندوخته‌اید بشنویم و به سود مجله بکار گیریم.

■ مجله گیله‌ها و یگانه اثری است که هدفش زنده کردن آشنائیا و زمان یادرفته‌ها را دوباره به میدان کشیدن است و اثری جالب و قابل تحسین است.

□ استاد جا دارد که در خاتمه پیامی برای مردم خوب تالش داشته باشید.

■ توصیه من و آخرین توصیه من به مردم خوب تالش این است که دانشمندان تالش و گیلان را تشویق نمایند که با وسیله‌ای با گیله‌ها و سایر آثار مطبوعاتی همکاری نمایند و هر چه در این راه تحقیق بیشتر باشد باز نسبت به موقعیت گیلان و تالش کمتر است و به طور خلاصه مردم تالش جایگاه فرهنگی خود را در فرهنگ ایران همیشه و همیشه حفظ نمایند. و به جوانان عزیز تالش توصیه می‌کنم که راه دانش و فرهنگ را با همت تمام پیگیری نمایند و از راه تحقیق باز نایستند و فرهنگ بالای تالش، و طمان را با بر جا بگذارند. ان شاء الله

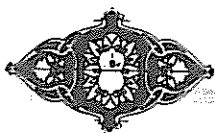
□ باسپاس از لطفی که فرمودید و به پرشش‌های ما پاسخ دادید.



## مولانا خالد نقشبندی

تألیف  
استاد هارون شفیقی عنبرانی

با تقریظ و تعلیقه‌ی بی‌به قلم:  
پرفسور سید حسن امین



## گیلان، استان آخر

### مدخلی بر ایستایی، پسرفت و توسعه نیافتگی گیلان

این مقالات که بر شمرديم و در طول دو سال گذشته در گيلهوا مطرح شد جملگی مبین مسایل عمومی در زمینه توسعه و عدم توسعه در گیلان بوده است که بیشتر به کلیات پرداخت تا جزئیات. اینک با توجه به اهمیت قضیه لازم است به این بحث حرکت و شتاب بیشتری بخشید تا زودتر به استنتاج رسید و کاری شایسته برای گیلان کرد. بویژه که در سطح استان گیلان هیچ نهاد اداری و اجرایی و دانشگاهی پیشگام طرح آن به صورت علمی و گسترده نشده است در حالی که برای نیل به پیشرفت‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی استان و یک کلام توسعه آن، لازم است نسبت به این مسئله از طرق مختلف باریک و دقیق شد و آن میسر نیست مگر با نشست‌های علمی و ارائه مستندترین مقالات و طرح مستدل‌ترین پیشنهادات و جمع‌بندی نظرات و تصویب آنها و پیگیری امر با قاطعیت هر چه تمام.

بر این اساس فکر کردیم تا وقتی که یک همایش بزرگ و جدی و کارساز در این مورد خاص و حساس در گیلان به فعل نیامده و شاید هم در قوه نگنجد، نشریه بتواند حداقل کلید آن را بزند و جرعه‌های لازم را تولید کند. از این رو گيلهوا طرح سئوالاتی را تدارک دیده و به فراخوان عمومی می‌گذارد تا با مشارکت صاحب‌نظران و متخصصان امر توسعه بتواند زمینه تشکیل همایش سراسری توسعه در گیلان را فراهم آورد.

پیدااست مقالات علمی رسیده بتدریج در شماره‌های آینده گيلهوا منتقل می‌شود و چنانچه تأسی از این امر ایجاب کند که مقالات به صورت انبوه فراهم آید گيلهوا از انتشار آن‌ها در یک شماره به صورت «ویژه توسعه» استقبال خواهد کرد.

پیش از طرح فراخوان لازم است به این سه نکته مهم و اساسی اشاره شود:

- ۱- آن چه در قالب این موضوعات گنجانده شده قریب به کمال است نه کمال قضیه. بنابراین کارشناسان و خبرگان امر توسعه چنانچه لزوم طرح موضوع دیگری را افزون بر آن چه ارائه شده احساس کنند می‌توانند بر آن بیفزایند.
- ۲- طرح برخی موضوعات را تعمداً در این مقوله نگنجانیم چه فکر کردیم آن‌ها نکات باریک تروریزتر همین موضوعات مطرح شده در فراخوان هستند که بنحوی در یکی از آن‌ها مستترند (بعنوان مثال روحیه نشاط و امید به زندگی، آمار و ارقام مرگ و میر، بهداشت و درمان و تخت‌های بیمارستانی و امثال آن که بنحوی به توسعه اجتماعی ارتباط پیدا می‌کند)
- ۳- در انسجام و یکدستی موضوعات و همچنین نکات پیرامونی و حاشیه هر موضوع چنانچه تجدید نظری لازم است لطفاً اصلاح نموده به اطلاع ما برسانید. در واقع ما تعجیل خود را بر تأخیر سؤال برانگیزی که در سال‌های اخیر بر گیلان و توسعه آن اعمال شده ترجیح دادیم به تعبیری در وسواس نماندیم بلکه عمداً آن را به صورت پیش‌نویس به اطلاع عموم رساندیم.

از فروردین ماه سال ۱۳۷۵ تاکنون بحثی را در «گيلهوا» گشوده و دنبال کرده‌ایم که از حساس‌ترین و به شهادت نامه‌های رسیده پرتعدادترین مباحث مطروحه در مجله بوده است. بحثی که خیلی زود به بیرون از دایره نشریه کشید و در سطح جامعه گیلان تأثیر بسزایی گذارد طوری که هم اکنون در بیشتر محافل اداری، در بازار، میان صف اتوبوس و شیر و نان و ... مورد گفت و گوست.

عنوان اصلی بحث را که گفتیم آزاد اعلام شود «گیلان، استان آخر» گذاشتیم. عنوان فرعی «مدخلی بر ایستایی، پسرفت و توسعه نیافتگی گیلان» این عنوان کلی را بسط و توضیح می‌داد. عبارت استان آخر البته یک تعبیر تمثیلی و مجازی است و آن نه به معنای این که گیلان از نظر توسعه در کشور آخرین استان است بلکه به این تعبیر است که میان استان‌های پیشرفته کشور که روزگاری گیلان پیشتانز آنان یا هم‌ردیف با آنان بود اینک عقب مانده است. بحث را نخستین بار با درج یک اطلاعیه مهم از سوی «جمعیت اسلامی دانشگاهیان گیلان» که در طلیعه انتخابات مجلس صادر شده بود و متضمن نکات حساسی مبنی بر عدم توسعه در گیلان و اعمال مدیریت غیربومی و عوارض سوء آن در استان مطرح شده بود گشودیم.

در شماره ۳۷ نشریه، دکتر بهمن مشفق ضامن نقدی بر اطلاعیه «جمعیت»، «پیشنهاد سمینار عدم توسعه گیلان» و شناخت عوامل سد راه توسعه در استان را عنوان کرد.

در شماره ۳۸ دکتر مهرداد داودی یک بررسی تاریخی از اوضاع سیاسی و اقتصادی سیصد سال گذشته گیلان عرضه داشت و در آن به دوره‌های رشد اقتصادی تا ظهور بلشویسم اشاره کرد.

آقای احمدرضا هامونی صفت در شماره ۳۹ پای شاخص‌های توسعه را پیش کشید و آن را به صورت یک سؤال علمی مطرح نمود.

مهندس سیدحسین معصومی اشکوری در شماره ۴۱ و ۴۰ کلیاتی از زبان آمار و ارقام بیان داشت که نشان دهنده توسعه نیافتگی گیلان بود.

در شماره ۴۲ و ۴۳ آقای احمد علی دوست از زاویه‌ای متفاوت به قضیه نگریست و به روانشناختی مردم گیلان اشاره کرد و به استناد جمله معروف از ماست که بر ماست دلیل این پسرفت را در خلیات ما گیلانیان دانست.

سازمان برنامه و بودجه استان گیلان در شماره ۴۴ به عنوان یک نهاد دولتی و متولی امر توسعه در گیلان کلیاتی از آمار و ارقام را در قالب یک گزارش اداری تحت عنوان «سهم استان گیلان از دوران سازندگی کشور» ارائه داشت.

در شماره ۴۵ آقای شهرام تاج‌الدینی طی جوابیه‌ای با عنوان «سهم بی سهم» نقدی بر گزارش فوق ارائه داد و در همان شماره آقای محمد هندی مسئله مهاجرت گیلانیان را به دلایل مختلف در مقاطع مختلف به عنوان یکی از عوامل عدم توسعه بر شمرد.

## فراخوان مقاله

۸- بررسی وضعیت شغلی جمعیت سرریز روستائی در شهرها و تعیین شاخص‌ترین ویژگی نیروی کار در بخشهای کشاورزی، صنعتی و خدمات. [مثلاً بررسی میزان مشارکت جمعی در اجرا و تحقق اهداف سازمانی، نقش تعصب محلی و منطقه‌ای در محیط کار و ...]

۹- موضوع سطح دستمزد در استان و تأثیرات شرح تورم و اثرات آن بر روند کارآئی نیروی انسانی [مطالعه نیروی کار صنعتی استان که دارای خاستگاه روستائی می‌باشند].

۱۰- نقش فعلی گیلان در تأمین تولید ناخالص ملی و تعیین ظرفیت‌های بلااستفاده آن در زمینه‌های کشاورزی، دامپروری، صنعتی، معدن، جنگل و شیلات و مقدار سرمایه‌گذاری مورد نیاز در هر یک از این موارد.

۱۱- بررسی نقش زنان استان و امر تولیدات در ارتباط با سهم آنان در تولیدات کشاورزی و صنعتی و دامی.

۱۲- بررسی فرهنگ کار استان در قیاس با فرهنگ مصرف و فرهنگ زندگی بدون ایجاد تولید انبوه و کافی [چرا در گیلان مصرف بالا است و تولید پایین؟]  
۱۳- بررسی آثار تبدیل اراضی و تغییر کاربری آن در اقتصاد کشاورزی استان [حال و آینده]

۱۴- بررسی نظام دانشگاهی در جهت ارتقای سازمانهای تولیدی و خدماتی استان [تعداد استادان بومی با توجه به رشته‌های موجود دانشگاهی در چه سطحی قرار دارد؟ وضعیت کمبود این استادان در این رشته‌ها چگونه است؟ رشته‌های لازم در دانشگاه‌های استان که دایر نیست و رشته‌های دایر که لازم نیست و ...]  
۱۵- هدف آموزش و پرورش در سطوح ابتدائی و راهنمایی و دبیرستان در راستای ارتقاء کیفیت و کمیت تولیدات استان [و نیز آموزش عالی در سطوح بالاتر چه نوع تربیت و الگوی انسانی را هدف دارد؟]

۱۶- بررسی تأثیر الگوهای توسعه اقتصادی در روند تولیدات استان از قبیل الگوی جانشینی واردات، الگوی توسعه صادرات اعم از مواد خام و یا نیمه خام و یا صنعتی [اگر الگوی جانشینی واردات مورد نظر است، ویژگی مدل مدیریت و کیفیت نیروی انسانی چگونه باید باشد؟ و اگر الگوی توسعه صادرات هدف باشد چگونه؟]

۱۷- در تقسیم بین‌المللی کار و بحث مزیت نسبی جهانی، الگوی توسعه ما چقدر توانائی ارتقاء دارد؟ جایگاه ایران و گیلان کجاست؟ [و سهم گیلان در کشور چقدر است، رتبه و مقام چندم را داریم؟]

۱۸- بررسی مقدار سرمایه‌گذاری انجام شده پس از انقلاب در استان گیلان در قیاس با استانهای دیگر [جهت و نوع سرمایه‌گذاری]

۱۹- مطالعه صنعت توریسم و تأثیرات آن در درآمد ناخالص استان [نارسانیه‌ها و پیشنهادها]

۲۰- تأثیر آب و هوا و اقلیم در روحیات جامعه شناختی مردم استان [و نیز روان شناختی آن]

۲۱- بررسی نیروی کار کشاورزی استانهای مجاور در استان گیلان [حضور نیروهای کار آذربایجان و مازندران (و تعدادی افغانی در امر گازرسانی) در امور کشاورزی و تجارت (و خدمات اداری مخصوصاً در طول چند سال اخیر) در حالیکه نیروی بیکار گیلانی بسیار قابل توجه است و اسف بار]

۲۲- بررسی روان شناختی نیروی کار در داخل شهرهای مختلف گیلان در قیاس با یکدیگر [در ارتباط با الگوی مصرف‌زدگی، تحمل سختی کار، راحت طلبی، شجاعت برخورد، درک عمومی]

۱- شناخت یافت جمعیتی استان گیلان [درصد نیروی کار جامعه استان، بیکاران شهری، بیکاران روستائین، نسبت نیروی کار شهری به روستائین و نسبت بیکاری این دو نیرو، سهم نیروی کار هر یک از جوامع مذکور در تولید ناخالص استان و سطح سواد هر یک از آنان و ...]

۲- میزان درآمد سرانه استان [تولید ناخالص استانی در ارتباط با انواع تولیدات کشاورزی، صنعتی، دامپروری، خدمات و ... و محل جغرافیایی استحصال این درآمدها و نحوه تمرکز این مراکز تولیدی در مناطق مختلف، تعیین نسبت درآمدهای حاصله از منابع کشاورزی، صنعتی، دامپروری، خدمات و غیره و ارزیابی این نسبت‌ها از دیدگاه اقتصادی و جامعه‌شناسی].

۳- بررسی روشهای تولیدی استان [در مقایسه با حال و چند دهه گذشته و همچنین در چند قرن گذشته، بررسی تفاوت‌های تکنیکی این دوران‌ها].

۴- میزان اطلاعات فنی و تخصصی جامعه کشاورزی استان [در امر بهره‌گیری از امور کشاورزی و نحوه بهره‌برداری آنان از علم و دانش روز و مقایسه آن با کشورهای آسیائی چون پاکستان، هند، تایلند، مالزی و سنگاپور در قیاس با تولیدات چای و برنج و ...]

هم چنین در مورد مسائل دریا و ماهیگیری و صنایع وابسته به امور دریائی و بررسی تطبیقی بنادر این استان با بنادر مازندران و تطبیق آن با کشورهای نامبرده در بالا [چنانچه عمده تولیدات این استان از منابع کشاورزی باشد تغییرات فنی و کیفی تولیدات، در طول قدمت تولید کشاورزی مثلاً ۵۰ سال اخیر از قبیل برنج، ماهی، چای، چه روندی را طی کرده است و متأثر از چه عواملی بوده است. و برای تعیین جایگاه جامعه روستائی، گیلان هم اکنون در موقعیت جهان امروز، در چه دوره تاریخی و در چه عصر از دوره تکاملی بسر می‌برد؟ جهان‌بینی و فرهنگ و باورها و سنت‌های مردم گیلان در ارتباط با دخالت علم و تحقیق در امور تولیدات چقدر موفق یا تا چه حد زیاد شده؟]

۵- در زمینه صنعت نیز سؤالات فوق مطرح است با این تفاوت که صنعت استقرار یافته در استان، آیا کمکی به توسعه تکنیک و کیفیت امور کشاورزی استان نموده است یا خیر؟

پس از مطالعه دقیق این موارد و تعیین جایگاه استان از لحاظ تاریخی و جغرافیایی در دورانهای مختلف و بررسی جامعه شناختی بافت‌های کشاورزی، صنعتی، دامپروری و خدماتی [تجاری] و غیره قاعدتاً باید برای این پرسش‌ها، پاسخی تهیه نمود که در گیلان چه اقداماتی برای عبور از دورانهای خاص تاریخی انجام گرفته است و چه برنامه‌هایی برای آینده آن هدف‌گذاری شده است. در این صورت است که می‌توانیم مسائل توسعه و امور مرتبط به آن از قبیل مدیریت بومی، نظام کارای بهره‌وری، استفاده صحیح از منابع استان و شکل مطلوب نظام اداری در آن را مطرح نماییم.

بنظر می‌رسد مطالعه ریشه‌ها و شناخت محیط ضرورتی بیش از راه‌حل‌ها و درمان دارد پس در پی آن، موارد و نکته‌های چاره‌ساز دیگر نمود پیدا می‌کند که باید به تفرقه آن‌ها نشست و طرح نمود:

۶- اثرات و تبعات مدیریت بومی بر روند کارآئی و بهره‌وری سازمانها و کارخانجات استان [و هم چنین تأثیرات مدیریت غیربومی و بررسی نتایج حاصله از آن در روند توسعه نسبت به مدیریت بومی].

۷- مطالعه کاربردی، روان شناختی فرهنگ کار نیروی انسانی در گیلان [در قیاس با فرهنگ کار استانهای صنعتی و کشاورزی دیگر از قبیل آذربایجان، اصفهان و خراسان].

۲۳- بررسی سختی‌پذیری کار زنان در قیاس با مردان روستایی و تأثیرات آن در روند تولید.

۲۴- مطالعه بحث مهاجرت نیروی انسانی و نوع تخصص این نیروها در استانهای کشور و کیفیت پراکندگی آنان [و چنانچه قابل دسترسی باشد نیروی انسانی مهاجر متخصص و غیرمتخصص گیلانی در سایر کشورها، تمرکز آنها غالباً در کدام شهر و کشور صنعتی غربی هست؟]

۲۵- مطالعه اثرات رشد استانی در مقاطع تاریخی [از قبیل رونق تجاری گیلان در عصر تزاری به عنوان یک عامل قابل اعتنای انباشت سرمایه، جهت ادامه توسعه آیا امکان‌پذیر است؟]

۲۶- رونقی که در بعضی از استانهای مرکزی و جنوبی دیده می‌شود آیا یک الگوی توسعه است و یا یک رشد ناموزون؟ و یا یک بهره‌گیری صرف اقتصادی [اگر در توسعه کشور استفاده از همه منابع انسانی و جغرافیایی کشور مطرح است پس این رشد ناموزون و پراکنده چه معنی دارد؟ در غیاب زیرساختهای صنعتی و کشاورزی چه نوع الگوی توسعه در استانهای عقب مانده از جمله گیلان توصیه می‌شود، برای ارتقاء از دوران کشاورزی سنتی به دوران کشاورزی صنعتی - نیروی انسانی استان باید چه ویژگی داشته باشد؟ انسان دوران کشاورزی چه ویژگی دارد؟ و انسان دوران صنعت؟ آیا گیلان از دوران کشاورزی عبور کرده است؟]

۲۷- کنترل طبیعت و استفاده مطلوب از منابع [برای این کنترل چه نوع عقلابیتی و جهان بینی لازم است؟ آیا استان گیلان یک جامعه تولیدی هست؟ یا تولید آن در حد بقا و برای مصرف است و تنها بر پایه اقتصاد معیشتی استوار است؟]

۲۸- در بحث توسعه، وضعیت مالکیت، امنیت و قانون در سطح استان چگونه است؟

۲۹- سطوح جاده‌ها و راههای شوسه و خط آهن به نسبت طول راههای ایجاد

شده در قیاس با استانهای دیگر در چه سطحی از توسعه است [به ویژه در امر کالا رسانی تولیدات استانی به عنوان پیش مقدمه مراحل توسعه]

۳۰- مطالعه نحوه توزیع اعتبارات بانکی در بخش‌های مختلف صنعت، کشاورزی، خدمات [و بررسی نسبت مصرف این اعتبارات با توجه به امر توسعه و مسائل زیر بنایی استان در قیاس با استانهای مشابه و یا استانهای در حال رونق]

۳۱- نحوه الگوی کارخانجات احداث شده در سطح استان از چه سیاستی پیروی می‌نماید؟ [آیا صنایع مصرفی و غذایی از الگوی تولیدات مصرفی پیروی می‌کند؟ آیا صنایع موجود به زیرساخت‌های توسعه کمی می‌کند؟]

۳۲- بررسی ضایعات محیط زیستی حاصل از فعالیتهای کارخانجات و تأثیرات آن بر آبریزان در دریا و رودخانه‌ها و محاسبات ضرر و زیان حاصل از این ضایعات در ذخایر دریائی و ساحلی.

۳۳- نقش صنایع دریائی، به عنوان مکمل توسعه کشاورزی در توسعه کلان گیلان [از قبیل کشتی‌سازی، صنعت غذایی، دریایی، بسته‌بندی، با توجه به امکانات موجود چقدر امکان رشد دارد؟]

۳۴- بررسی تعصب منطقه‌ای و قومی [بومی‌گری] و مسئله زبان گیلکی [به عنوان یکی از عوامل پیش برنده توسعه، یا عدم توسعه یا عامل خنثی] در ارتقاء امر توسعه [آیا توسعه از گذر توسعه قومی به ملی می‌رسد؟ یا برعکس؟ برانگیختن احساسات قومی برای رسیدن به توسعه چقدر تأثیر دارد؟ احساسات

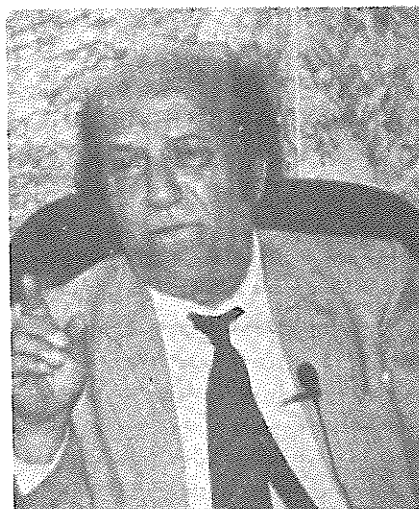
یا عقابیت؟ کدام یک؟]

۳۵- و بالاخره این که: چگونه و از چه طریقی می‌شود برنامه‌های توسعه استان را در شرایط موجود به دولت ارائه داد که امکان اجرای آن را داشته باشد و صرفاً کتابچه آه و ناله نباشد بلکه حاوی برنامه‌های قابل اجرا باشد.

گیله‌وا، ویژه توسعه منتظر دریافت آرا و اندیشه‌های صاحب‌نظران و متخصصان امر توسعه در گیلان است.

## جرج جرداق نویسنده و شاعر مشهور لبنان در گیلان

در مسیر حرکت خود به سوی کشور شما از منطقه دیلم عبور کردیم، این منطقه زادگاه دیلمی شاعر شما و ماست که اشعار او با موسیقی عبدالوهاب خوانده شده است. و از کثرت شنیدن، این اشعار را حفظ کرده‌ایم. قصیده شاعر [دیلمی]، قصیده‌ای طولانی است که در آن به تمجید از فارس‌ها، پدران و اجداد شما می‌پردازد و به هرحال کشور شما با نام ایران و یا هر نام دیگری در افکار ما مانده و پس از پیروزی انقلاب مبارک شما ماندنی تر شده است...



جرج جرداق\*، شاعر و ادیب لبنانی و مؤلف کتاب «الامام علی صوت العدالة الانسانیة»، در سفری به ایران از زادگاه مهیار دیلمی (در گذشته ۴۲۸ قمری)، شاعر پرآوازه عربی‌گوی، «جامع فصاحت عرب و معانی عجم»<sup>(۱)</sup> و معاصر سیدرضی «ره»، دیدن کرد. به نوشته «سخن سمت»<sup>(۲)</sup>، نشریه سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، او در ضیافت شامی که با حضور علماء و استادان دانشگاه و مترجمان کتاب ارزنده‌اش «الامام علی»، در تهران برگزار شده بود، اظهار داشت: «... سرزمین شما [ایران] بزرگان زیادی را در زمینه علم و ادب به جهان تقدیم کرده است؛ نفلویه، سیبویه، ابونواس، مهیار دیلمی، فردوسی، حافظ، خیام، سعدی و صدها تن دیگر شما نمونه‌ای از این بزرگان هستند.

\* جرج جرداق در سال ۱۹۲۱ میلادی (۱۳۰۰ شمسی) در بک خانواده مسیحی ارتدکس در جنوب لبنان دیده به جهان گشود.

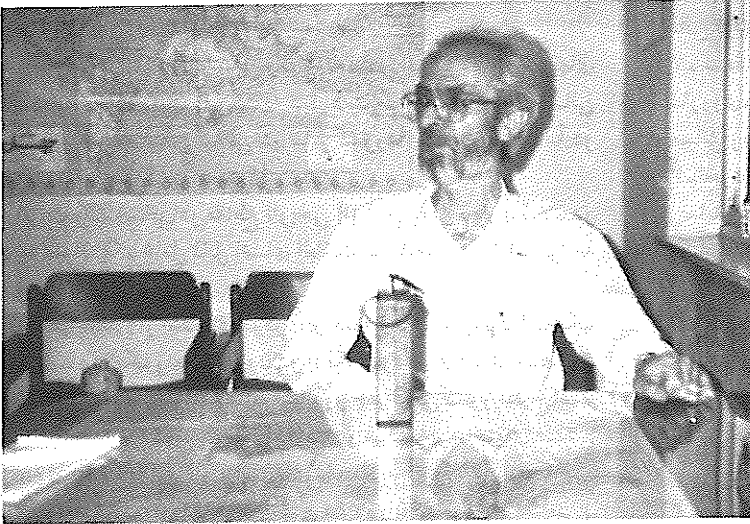
۱- علامه علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه

۲- ساک اول، شماره اول (آذر و دی ۱۳۷۵)، ص ۲۳- ۲۲

# آرمان پروری یا واقع نگری؟

گفتگو با دکتر ورسه‌ای

استاد دانشگاه، سرپرست دانشگاه پیام نور گیلان و  
ریس دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (قزوین)



گفتگو از علی انجم‌روز

دانشگاه و مسایل مربوط به آن همیشه بحثی داغ، حاد و حساس را برمی‌انگیزد. پرداختن به آن در گیلان به اقتضای این که مؤسسه‌ای علمی و فرهنگی است از بدیهیات است. بویژه که پاسخ مثبتی است به تقاضای طیف وسیعی از خوانندگان مجله که خواستار گشایش بایی در این بحث بوده‌اند. پنداست آن چه در این خصوص در گیلان مطرح می‌شود حول و حوش دانشگاه گیلان و محیط دانشگاهی آن یعنی گیلان دور می‌زند اما این مانع از آن نیست که به کلیتی از مشکلات موجود در دانشگاهها پرداخت نشود. آنچه در زیر می‌آید گفت و شنود رودرروی یک دانشجو با یک استاد و رییس دانشگاه است.

آقای دکتر ورسه‌ای استاد و رییس اسبق دانشگاه گیلان و رییس فعلی دانشگاه پیام‌نور گیلان در نشست مسالواتی، صمیمانه و خودمانی با آقای علی انجم‌روز دانشجوی جوان - به نمایندگی از گیلان - از بسیاری مسایل مربوط به دانشگاهها، سیاست‌های حاکم بر آنها، استاد و دانشجو، مدیریت دانشگاهی دانشگاه گیلان، استان گیلان و عدم توسعه در آن و... حرفهای قابل تعمق و تأملی زد که با هم می‌خوانیم.

□ آقای دکتر با تشکر از اینکه وقتتان را در اختیار ما گذاشتید بعنوان اولین سؤال بفرمایید که مشکلات اصلی و حاد دانشگاهها (اعم از دولتی، آزاد و پیام‌نور) را هم‌اکنون در چه مسائلی می‌بینید و اصولاً استادان و دانشجویان یعنی دو عنصر اصلی تشکیل‌دهنده دانشگاه با چه معضلاتی دست به گریبانند؟

■ مشکلاتی که اکنون هست من صلاح نمیدانم راجع به آنها حرفی بزنم زیرا شکافتن این نوع مسائل دربر دارنده ارزیابی، قضاوت و داوری است و شاید متضمن نقد هم باشد و این شاید مناسب نباشد که از جانب بنده که قبلاً مسئولیت را در دانشگاه داشتم آنهم برای درج در مطبوعات مناسب باشد. البته خودم را مقتید نخواهم کرد و البته در جاهای خصوصی و مناسب از جمله با شما مسائل را عنوان خواهم کرد اما اینکه در نشریه شما عنوان شود صورت جالبی نخواهد داشت.

□ اما اگر دردها عنوان نشود درمان هم میسر نخواهد بود و گفتن دردها در مجامع خصوصی چندان موثر نخواهد بود. ما با مصاحبه‌های این چنینی قصد حذف کردن کسی و یا کسانی را نداریم. بنظر ما با عنوان کردن دردها و درمانها کار برای مسئولان آسانتر خواهد شد. حالا بهتر است بفرمایید که مشکلات موجود در چه مسائلی هستند؟ یکی از مشکلات جدی این است که زاویه دید بعضی از مدیران محدود است و کارشناسانی که تجاربی دارند چه خوب است با نقد و بررسی عملکردها به این نوع مسئولان باری رسانند.

■ قطعاً اینطور است. مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ما بهم پیوسته هستند و انسان بطور ناخودآگاه از یک حوزه به حوزه دیگر کشیده خواهد شد. بیند الان این موضوعاتی که ما در مورد دانشگاه مطرح میکنیم ممکن است که در خیلی از زمینه‌های دیگر هم وجود داشته باشد. متأسفانه هنوز بدرستی نقش و اهدافی را که دانشگاههای ما باید ایفاء کنند تألیف نشده است تا دانشگاههای ما بتوانند در چارچوب نظام و مصالح کشور حرکت کنند. آنچه تا حال شده بیشتر بصورت شعار بوده است و بیان‌کننده آرزوهای افراد، افرادی که حسن نیت

هم داشتند و صاحب‌نظر هم بودند ولی این بصورت برنامه درنیامد و یک تعریف جامع و مشخص از آن ارائه نشد. ما هنوز در مراحل شعار و آرزو هستیم. دانشگاههای ما باید در چند بعد انجام وظیفه کنند و اثرگذار باشند چه مدیریت آموزش عالی توجه داشته باشند چه نداشته باشند بنظر من مهمترین یا یکی از مهمترین ابعاد نقش و عمل دانشگاهها بُعد مدیریت فرهنگی و سیاسی و هدایت جامعه است. یعنی جامعه به‌عنوان یک مرجع شایسته به دانشگاهها و مدیران و استادان و دانشجویانش نگاه می‌کند تا ببیند اینها چه دیدگاهی دارند. همین عنوان وزارت فرهنگ و آموزش عالی یک عنوان بی‌معنا نیست و گرنه می‌شد فرهنگ را حذف کرد و وظایف را صرفاً به آموزش عالی و تحقیقات منحصر کرد ولی وقتی فرهنگ هم هست این را باید معنی کرد برایش و معنا هم دارد بدلیل همان اثرگذاری و نقش دانشگاه در حرکت‌های فرهنگی و سیاسی جامعه. حال اگر از مراجعی خواسته شود مدیران دانشگاهها فارغ باشند از خط و خطوط سیاسی و هرگونه جانب‌داری، بنظر من این حرف باطل است. البته تعصب خطی هم پسندیده نیست آنهم از ناحیه یک مدیر دانشگاه و یا یک مدیر فرهنگ و آموزش عالی. مدیر دانشگاه باید نگرش فراگیر و ماورایی باشد. من تصور می‌کنم مدیران دانشگاهی باید آدمهای سیاست‌دان هم باشند فرهنگ‌دان هم باشند، این مسئله خیلی مهم است. در یک دورانی مصلحت کشور اقتضاء می‌کند که فراجناحی و فراحزبی عمل بشود این مدیر باید قابلیت آنرا داشته باشد که چنین خط و مشی را اتخاذ کند و ممکن است در یک دوره‌ای هم لازم شود که جناحی عمل شود و خطی عمل شود. بُعد دیگر مسائل در همین راستاست. این بحث اسلامی شدن دانشگاهها و اسلامی کردن دانشگاهها اینها هم در همین عرصه مطرح می‌شوند دانشگاه اگر...

□ عذر می‌خواهم آقای دکتر اصلاً تعریف درست اسلامی کردن دانشگاه چیست؟ و چرا هنوز تعریف مدرنی از آن نشده است؟

■ بله این هم از آن مسائلی است که باید به درستی تعریف شود. تعریفی که بر اساس آن بتوان آن اهداف را

تعیین کرد و روشها را بدرستی شناخت و در نهایت در آن جهت صحیح حرکت نمود. به هر صورت جوامع دانشگاهی چه در درون و چه در بیرون دانشگاهها در حال فعالیت فرهنگی هستند. مدیریت دانشگاهها خلاصه باید بصورتی عمل کنند که در درون دانشگاهها نقش تربیتی و کار فرهنگی را بخوبی و بطور موثر ایفا کنند یعنی دانشجویی که فارغ التحصیل می شود غیر از آن تعلیماتی که فرض کنید در آن رشته خاص گرفته از نظر شخصیتی و بعد فرهنگی هم یک باری اندوخته باشد.

□ اگر بخواهیم مشکلات دانشگاهها را اولویت بندی کنیم کدام مشکلات شکل حادثی دارند که مثلاً باید به شکل اورژانسی به آنها رسیدگی شود و اگر هر چندر زمان بگذرد کار سخت تر خواهد شد؟

■ بنظر من این باصطلاح نقشها و یا این ابعاد وظایف باید به موازات هم عمل شود. نمی شود بگویم یکی مهمتر از دیگری است. حالا می شود فعالیت دانشگاهها را دسته بندی کرد. بعد فرهنگی و تربیتی، بعد آموزشی و پژوهشی دانشجویی، بعد توسعه دانشگاهها که از جمله آنها توسعه فضاها، سرمایه گذاری و تجهیزات، توسعه رشته و مقاطع جدید، ایجاد دوره های جدید، دوره هایی مثل دوره تکمیلی فوق لیسانس و دکترا، بالا بردن ظرفیت پذیرش دانشجوی، جذب استاد، سهمیه بورسیه، فعالیت های عمرانی و غیره عرصه های فعالیت یک دانشگاه هستند.

با توجه به اینها می شود وضع یک دانشگاه و فعالیتهايش را در یک دوره ای از مدیریت دانشگاه سنجید و نتیجه گرفت و دید که چقدر موفق بوده است یا بالعکس ناموفق بوده است. البته بعضی از این معیارها قابل اندازه گیری هستند مثل همین موضوعاتی که برشمرديم که می توان بصورت کمی آنها را سنجید مثلاً می شود بررسی کرد و دید در یک دوره خاصی از نظر فضاهای آموزشی و کمک آموزشی و رفاهی دانشگاه چقدر توسعه یافته است و چقدر مثلاً زیربنای جدید به بهره برداری رسیده است و یا میزان جذب سرمایه در زمینه های عمرانی و غیره چه اندازه بوده است چقدر استاد جذب شده است چقدر سرمایه گذاری در زمینه تجهیزات انجام شده است چقدر بورسیه اعزام شده است و از نظر مسائل دانشجویی چقدر مثلاً به ظرفیت خوابگاهها اضافه شده توسعه خوابگاهها وضع سلف سرویس یا سایر مسائل از نظر حمل و نقل و نظایر اینها که قابل اندازه گیری هستند و با سنجش اینها در یک دوره خاصی می شود عملکرد مدیریت دانشگاه را اندازه گیری کرد ولی بعضی چیزها قابل سنجش نیستند فرض بفرمایید معیارهایی از قبیل روشن بینی، دانایی و آگاهی و هوشمندی و توانایی علمی مدیر معیارهایی نیستند که به سادگی قابل اندازه گیری باشند. معیار تعهد و پایبندی به دین و انقلاب و خدمت به مردم و نظیر اینها شاید خیلی بطور کمی قابل اندازه گیری نباشند و اینها نیاز به بصیرت مسئولان ذی ربط دارد که خودشان باید صاحب معیار باشند و مهارت داشته باشند تا بتوانند افراد و مدیران را محک بزنند و عیارشان را از این حیث اندازه بگیرند. بله این را در راستای آن سوال عرض کردم که اینگونه مسائل زمینه های بستر کلی پاسخ به آن سوال است می شود تحقیق کرد و وضع موجود دانشگاه گیلان را بدست آورد و به عملکرد چند سال گذشته دانشگاه گیلان پی برد.

□ مسئله بسیار مهمی را که می خواهم عرض کنم فقط مربوط به دانشگاههای موجود در گیلان نیست بلکه به تمام شئون فرهنگی اقتصادی اجتماعی و حتی ورزشی مربوط می شود و آنهم مهجور واقع شدن استان گیلان است. متأسفانه آن توجه لازم به گیلان نشده است و جالب اینجاست که علاوه بر مردم، مسئولان نیز به این امر واقفند شاید حالا بخواهیم کمی از بحث دانشگاهها خارج شویم. مثلاً وقتی به استانهای همسایه گیلان نگاه می کنیم در همین دوره ۸

● متأسفانه این یک واقعیتی است که سهم گیلان از سرمایه گذاری های - حالا چه در بخش دولتی و یا خصوصی طی دو برنامه اول و دوم - توسعه کلان کشور که در جریان هست بسیار محدود و ناچیز بود.

● یک بخش اساسی در عدم توسعه بعضی از مناطق کشور از جمله گیلان همین عدم اعمال مدیریت صحیح است که باید اول از همه این مشکل حل و فصل شود.

● بسیاری از دانشسجویان، چشم انداز خودشان را مه آلود می بینند، روشن نمی بینند. البته نسل جوان به مقتضی سنش آینده را روشن می بیند و این از مستقضیات جوانی است و آرمان پروری می کند اما این فرقی می کند با واقع نگری.

ساله که مشهور به دوران سازندگی بوده می بینیم چه کارها انجام گرفته و در مقام سنجش به ظلمی که به گیلان شده پی می بریم و اگر دقت کنیم می بینیم که گیلان چه پتانسیل ها و چه استعدادهایی از نظر بالقوه داشته که اگر همان سرمایه گذاریها چه در زمینه مادی و معنوی در اینجا می شد و حتی اگر شصت هفتاد درصدش هم انجام می گرفت چه جواب بسیار عالی می داد. متأسفانه همان اندازه که در مسائل اقتصادی اجتماعی ورزشی فرهنگی کار نسبتاً درخور توجهی نشد متأسفانه همان اندازه هم در سیستم آموزشی و

خصوصاً دانشگاهی ما هم همین کم توجهی اتفاق افتاد و این قضیه وقتی خودمان را با بقیه جاها مقایسه می کنیم کاملاً ملموس است البته ما خیلی خرسندیم بعنوان یک ایرانی که همه مناطق و استانها به توسعه و پیشرفت دست پیدا کنند اما درد ما این است که در تقسیم سهم هر استان از ثروت ملی چرا عدالت رعایت نمی شود و از شما که سالها بعنوان یک مدیر در این استان خدمت کرده و می کنید می پرسیم که آیا اشکال از مدیران محلی در گیلان است که مسئولان کشوری را راجع به امکانات و استعدادهای گیلان توجه نکرده و نمی کنند و یا نه علت دیگری هم دارد؟

■ بنده فرمایشات شما را تأیید می کنم. متأسفانه یکی از باصطلاح علل یا دلایل رنج و تأثر و تأسف ما هم بوده و طبیعتاً در این چند سالی که ما در گیلان بودیم و زندگی کردیم یک حتمت از نوع مثبت به این منطقه و نسبت به گیلان پیدا کردیم که این حساسیت گاهی هم شدت می یافت در دوران مدیریت بنده. متأسفانه این یک واقعیتی است که سهم گیلان از سرمایه گذاریهای - حالا چه در بخش دولتی و یا خصوصی طی دو برنامه اول و دوم توسعه کلان کشور که در جریان هست بسیار محدود و ناچیز بود. در حالی که در بعضی مناطق سهم خیلی بالایی از سرمایه گذاری را دارند و داشتند. اینکه چرا در گیلان اینطور عمل شده است یک نکته ایست که بالاخره ما توجه داریم و واقعیت است. اگر یک مقدار از نظر صورت ظاهر در شهر و شهرسازی و بعضی مناطق ساحلی یک فعالیتهایی شد نباید اشتباه شود و ما تصور کنیم که از نظر زیربنایی هم توسعه به معنای واقعی کلمه کاری صورت گرفته است. این که علتش چیست به نظر من پاسخ به این سوال خیلی دشوار است قطعاً به یک سلسله عوامل فرهنگی اجتماعی تاریخی بستگی دارد. هر اقلیمی و هر سامانی بالاخره دارای مختصات فرهنگی و اجتماعی خودش است. البته بعضی از مسائل هست که شاید مصلحت نباشد در اینجا آورده شود اما خیلی مهم است که ما در ابعاد مختلف از نظر استعداد و پتانسیل و قابلیت ها در گیلان هیچ کم نداریم ما واقعاً غنی هستیم. این خیلی مهم است که شرایطی در منطقه فراهم شود که اولاً مدیران با کفایت دارای قابلیت و کارآ جذب شوند به این منطقه و مدیران خوب هم باقی بمانند. خدای ناکرده شرایط جوری نباشد که افرادی که دارای ظرفیت و قابلیت خوب هستند رانده شوند. ضمن اینکه گرایش به تهران و معدودی از شهرهای بزرگ که باصطلاح عرصه فعالیت در آنجا بسیار وسیع است در ما زیاد است. این یک آفت است. خیلی مهم است که شرایطی بوجود بیاید که مدیران شایسته و کارآمد جذب شوند و باقی بمانند و عکس این مسئله نباشد که خوبها دور بشوند از منطقه و هرگز میل نکنند که بیایند در اینجا مسئولیتی را قبول کنند.

□ شما یکی از دلایل عدم توسعه را همین عدم مدیریت صحیح می دانید؟

■ بله به نظر بنده یک بخش اساسی در عدم توسعه بعضی از مناطق کشور از جمله گیلان همین عدم اعمال مدیریت صحیح است که باید اول از همه این مشکل حل و فصل شود.

بزرگترین مخاطب دانشگاهها جوانان هستند طی این چند ساله اخیر هم آن توجه لازم به جوانان انجام نشد تا اینکه ریاست جمهوری آقای خاتمی این مسئله را دوباره مطرح نمود و دوباره آنرا آورد جلوی دید اجتماع. الان اکثر مسائل لااقل در حد حرف بر روی حل مشکلات جوانان تمرکز یافته است و می توان گفت صحبت از جوان و مسائلی مد روز شده است شما اینبار در این مرحله تاریخی رسالت دانشگاه را چگونه می بینید؟

■ من عذر می خواهم. در رابطه با آن مسئله قبلی یک جمله ای را باید عرض کنم. ببینید این چیزی که عرض می کنم در رابطه با همه کشور است. خیلی از عزیزان هستند که مصادر امور مهم هستند در زمینه های مختلف و در شؤون مختلفی مسئولیت دارند اینها باید توجه داشته باشند که این فرصتی که اکنون برای آنها فراهم شده فرصت کار و خدمت و تلاش است و چه بسا کسانی باشند که بنظر خودشان در صف مقدم معتقدان به نظام و کشور هستند ولی در واقع نقش شان خیانت باشد البته ناخودآگاه. الحمدلله کسانی را نداریم که آگاهانه بخواهند خیانت کنند و نقش تخریبی ایفا کنند اما ناخودآگاه ممکن است. قضاوت تاریخ قضاوت بی رحمانه ای است البته نمی گویم قضاوت ظالمانه، فرق است بین بی رحمانه و ظالمانه. تاریخ مآلاً در قضاوت خودش رحم نمی کند عادلانه دوری می کند و فضل و بخشش هم ندارد باید ما واقعاً یک نظری به قضاوت تاریخ هم داشته باشیم و دلخوش نکنیم که امروز چه می گویند این افراد محترم بدانند که این مردم و این کشور در ادوار گذشته هم توسط بیگانگان و هم بوسیله دست نشانندگان شان بسیار مورد ستم و تعدی واقع شده اند. اکنون که دیگر هیچ فرصتی ندارد که آنرا باز بسادگی از دست بدهد من فکر می کنم دیگر مطلب را راجع به اجحاف به بعضی مناطق مثل گیلان روشن کرده ام.

اما در رابطه با جوانان خوب این مسئله را همان طور که اشاره فرمودید مد روز شده است و خصوصاً بعد از ریاست جمهوری آقای خاتمی و در برنامه های ایشان هم توجه موکد بود به موضوع جوان ما باید توجه کنیم که این مسئله را بشکل اصولی و اساسی بشناسیم قبل از اینکه به حلقه مبادرت نمائیم. مسئله جوانان هم یک مسئله ای است که باید به دقت تعریف شود که واقعاً مشکل جوان ما چیست برای جوان چکار باید کرد این مسئله باید تعریف و تبیین شود. اینکه جمعیت ما جوان است البته یک ارزش بحساب می آید یک امتیاز است، از آنطرف هم باید توجه کنیم که این ممکن است آفت زا هم باشد به این صورت که بسیاری از مشکلات اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و رفاهی ما شاید به همین جمعیت ناموزون برمی گردد و همه این گرفتاریها بدلیل انفجار جمعیتی بود که طی این دو، سه دهه اخیر اتفاق افتاده است. ممکن است بگویم شصت میلیون جمعیت برای کشوری با این منابع و وسعت خیلی هم بالا نیست درست است ولی اینکه به تناسب برنامه ریزی نکرده باشیم و برای این حجم جمعیت ظرفیتهای لازم را فراهم نکرده باشیم به معنای تبدیل خواهد شد که هست. مشکل جوانان ما هم در همین راستا باید بررسی

شود مسئله بسیار گسترده و پیچیده است و شرط اول آنست که مشکل بدرستی شناخته شود. بنده این مطلب را در جایی دیگر هم گفتم و هم نوشتم که ما الان با یک جمعیت انبوهی مواجهیم که داوطلب ورود به دانشگاه هستند و یک درصد کوچکتان مثلاً در مورد دانشگاههای دولتی از یک میلیون و دویست هزار نفر حدود ده درصد یا کمی بیشتر موفق می شوند در دانشگاههای دولتی تحصیل کنند خوب پس تکلیف بقیه اینها چیست؟

انبوه جوانان که موفق ورود به دانشگاه نمی شوند به نوعی در جامعه رها می شوند در جامعه فرصتهای شغلی و حرفه ای و صنعتی و حرفه ای مختلف به نحوی نیست که به صورت برنامه ای رضایت بخش و قانع کننده این جوانان را بخود جذب کند در کنار این ما انبوهی از جوانان را داریم که در مقاطع بیشتر از آخر دبیرستان تحصیل را رها کردند و به هر دلیل در جامعه رها هستند که شاید بسیاری از اینها در هر صورت مشکل و مسئله داشته باشند. حالا بیاییم سر جمعیتی که وارد دانشگاه می شوند، چه فرصتهایی برای اینها فراهم است اولاً ببینید عده کثیری از این افراد به رشته هایی وارد می شوند که در حقیقت انتخاب شان آن رشته نیست. اگر از اینها نظرخواهی شود اکثر ترجیح می دادند وارد رشته پزشکی شوند یا فنی مهندسی بخواهند به همین دلیل الان یک عنوان تأسف آمیزی داریم که می گویم رشته های برتر! حتماً مسئولین ما هم از این عنوان استفاده می کنند.

■ عکسش هم وجود دارد آقای دکتر مثلاً بنده اکنون حسابداری می خوانم ولی تمایل دارم که در رشته علوم اجتماعی تحصیل نمایم علی رغم اینکه حسابداری باصطلاح همان آقایان برتر از علوم اجتماع است اما بنده یکسال است سرگردانم و هنوز هم موفق نشدم.

■ بله همین جوری است متأسفانه سازمان سنجش هم از رشته های برتر! صحبت می کند چرا؟ همه رشته های ما باید رشته های برتر باشند. در سایر کشورها اینطور نیست سایر کشورها واقعاً شرایط آموزشی و تربیتی جوری است که جوانی به مرحله ورود به دانشگاه می رسد برحسب علاقه خودش است اولاً علاقه برایش ایجاد شده و بعد براساس علاقه و استعداد آن رشته را انتخاب می کند ولی اینجا اینطور نیست مثلاً دانشجویانی که وارد رشته فیزیک، شیمی، ریاضی و علوم انسانی می شوند دانشجویان دسته اولی نیستند دسته اولیها می روند به رشته های پزشکی و فنی. رشته علوم انسانی و رشته های فیزیک و شیمی و غیره سهم منصفانه ای از محصلین با استعداد ندارند یا اصلاً سهمی ندارند و بعد با این وضع ما می خواهیم در این کشور دانشمند و محقق داشته باشیم. برای اینکه دانشمند ریاضی یا فیزیکدان داشته باشیم لازم است که استعدادهای درخشان به آن سمت بروند و از ابتدا نشو و نما کنند. ببینید مسائل چطور بهم مرتبط می شوند. من می خواهم عرض کنم درون دانشگاه هم یک چنین مسائلی هست. و بعد دانشجو بعد از فراغت تحصیل چشم انداز آینده اش را روشن ببیند! و فرصت مناسبی از نظر شغلی و کار برایش فراهم شود! من فکر می کنم غالباً اینجور نیست بسیاری از دانشجویان ما چشم انداز خودشان را مه آلود می بینند روشن نمی بینند

البته نسل جوان به مقتضی سنش آینده را روشن می بیند و این از مقتضیات جوانی است و آرمان پروری می کند اما این فرق می کند با واقع نگری تدریجاً که دارد عرصه های واقعی زندگی می شود این آرزوها عقب نشینی می کنند و جای خودشان را به واقع گرایی می دهند بنابراین حل مسئله جوان را می خواهم به اهمیت مسئله و ریشه دار بودنش متوجه کنم. قسمتی از مشکلات جوانان ما زمانی حل می شود که داوطلبان ورود به دانشگاهها موفق شوند وارد دانشگاه شوند و نسبت به آینده شان اضطراب نداشته باشند و احساس نکنند که به یک ناکامی عظیمی و شکست بزرگی دچار شده اند اینجور باصطلاح ورود به دانشگاه یا عدم ورود...

■ چکار بکنند آقای دکتر!

■ همین دیگر ما زمانی می توانیم این مسئله جوان را حل کنیم که آنهايي که وارد دانشگاه نمی شوند مشکل و دغدغه نداشته باشند.

■ این مشکل مال چند سال قبل بود ولی مشکلی که اکنون فزاینده تر شده و شکل حادثه تری بخودش گرفته است خیل فارغ التحصیلان یکا است.

■ جوان ما شرایطش باید جوری باشد که یک نگاهی به اطراف خودش و فرصتهای موجود بیاندازد و برنامه ای برای خودش اتخاذ کند زمانی که این بستر فراهم شد می توانیم ادعا کنیم که مشکلات جوانان را بطور اساسی شناخته ایم و در صدد حل آن هستیم حول و حوش این مسائل می شود بطور نامحدود بحث کرد.

■ بنظر شما اگر ترتیبی داده شود تا دانشجویان در شهرهای خودشان تحصیل کنند چطور می شود یعنی با وجود مشکلاتی نظیر کمبود خوابگاه مشکلات مالی اغلب خانواده های دانشجویان و غیره بهتر نیست دیگر دانشجویان صد ها بلکه هزاران کیلومتر از شهر و دیار خود دور شود؟

■ همه این نوع مسائل نیاز به سرمایه گذارهای کلان دارد و خوب شما می دانید که منابع هم محدودند و عرصه ها هم متنوع و بسیار گسترده و این مسئله احتیاج به فرصت و زمان دارد یک فرمول ساده اش را در نظر بگیریم این است که در هر منطقه متناسب با تعداد داوطلبان آن منطقه دانشگاه و با ظرفیتهای آموزش عالی ایجاد شود که دانشجویان بومی را بگیرد. کنترل این مسئله واقعاً دشوار است حال در گیلان شهرهای استان به هم نزدیکند نمی توانیم در هر کدام از شهرهای استان یک دانشگاه جامع ایجاد کنیم یک دانشگاهی که جامع همه رشته ها باشد. ممکن است مؤسسات آموزشی کوچک با تعداد رشته های محدود ایجاد شوند مانند مؤسسات آموزشی پیام نور. از طرف دیگر نمی شود یک داوطلب اهل آستارا را محدودش بکنیم که فقط در همان دو سه تا رشته ای که در فلان مؤسسه آموزشی که در آستارا هست تحصیل کند او ممکن است ترجیح بدهد به رشته ای که مورد علاقه اش هست تا رشت مفر کند تازه مسئله اینست که ظرفیتهای همان دانشگاههایی که در مناطق مختلف هستند دقیقاً متناسب با داوطلبان آن مناطق نیستند علاوه بر اینها کیفیت آموزشی یعنی آموزش متوسطه و آموزش پیش از دانشگاه در سطح کشور یکنواخت نیست می بینید که مسئله آشفته است یعنی داوطلبی از یک نقطه دوری بالاخره پذیرفته می شود در



یک دانشگاهی که نسبت به شهرش بُعد مسافت دارد و اینها اجتناب‌ناپذیر است از آن طرف هم برای اینکه مشکل استاد و غیره پیش نیاید و حل شود حالا شاید راه حل این مشکل همان توسعه خوابگاهها باشد که نیاز به سرمایه‌گذاری دارد البته سهم آموزش عالی باید بیشتر از اینها باشد تا این توسعه‌ها با سرعت بیشتر صورت بگیرد.

□ اما همین اندازه هم که هست اگر در نطفه خفه نشود می‌تواند در سالهای آتی مشکل‌ساز شود.

■ بله دقیقاً همه چیز را متلاشی می‌کند یعنی این مسائل همه چیز از فرهنگ گرفته تا چیزهای دیگرمان را نابود خواهد نمود.

□ استاد مطهری یک نظر بسیار جالبی راجع به تدریس داشتند که در کتاب پیرامون انقلاب اسلامی خود آورده بودند ایشان معتقد بود که برای ارائه درس مارکسیست در دانشکده الهیات حتماً باید یک استادی را بیاوریم که معتقد به مارکسیسم باشد نه این‌که فقط مارکسیسم را خوب بشناسد، بلکه خودش باید مارکسیست باشد. وقتی اندیشمندان ما نظیر استاد مطهری چنین می‌اندیشیدند نظرشان راجع به یک سری مشکلات که اکنون اساتید دانشگاه با آن مواجه هستند چیست یا وقتی که مورد تصفیه‌های سلیقه‌ای قرار می‌گیرند و با توجه به اینکه علوم انسانی بسیار گسترده است و بحث هم باز، آیا صرفاً برای «بیان آزاد نظرات» استادان باید از تدریس محروم شوند آن هم بحکم برخی از دانشجویان، نه مراجع ذیصلاح در دانشگاه؟

■ بله اگر کارهایی را که باید انجام شود به تأخیر بیندازیم یا بهر دلیل مورد غفلت قرار دهیم همچنان این مسائل را خواهیم داشت. اگر مسائل تربیتی ما حل شود چه در سطح خانواده و جامعه یا مدرسه و دانشگاه یعنی این واحدها نقش خودشان را بخوبی ایفاء کنند ما بعد از یکی دو نسل دیگر استادی که دغدغه‌ای نسبت به او داشته باشیم نخواهیم داشت علل القانده یعنی هم استادان ما سواد کافی خواهند داشت و هم معارف‌دان خواهند بود و در زمینه کاری خودشان صاحب‌نظر می‌شوند و هم اینکه جویری تربیت شده‌اند که هیچ آفتی از سوی آنان جوانه‌ای ما را تهدید نخواهد کرد این به اصطلاح حل اساسی مسئله است. البته دانشجویان هم باید مراقبت‌هایی داشته باشند و این بدیهی است اما نقش اصلی با مدیران دانشگاه است یکی از آفات ما افسراط و تفریط است ما باید از این فضای تنگ و خفقان‌آور برهیز کنیم در عین حال هم بر سر اصول و ارزشهایمان بایستیم چرا فکر می‌کنیم اصول‌گرایی ملازم با تنگ‌نظری است هم می‌توان اصول‌گرا بود و هم روشنفکر. اگر مدیران این اوصاف را داشته باشند هم دانشجویان از اظهار نظر محروم نخواهند شد و هم استاد مسئله آفرین نخواهد بود این مشکلات ناشی از اینست که اغلب ما حدود خود را نمی‌شناسیم همه اینها به مسائل تربیتی برمی‌گردد و حال هم معلوم نیست که گوش شنوایی این حرفها را بشنود.

□ انشاءالله که گوشهایی باشند تا دردها را بشنوند و برای درمان بکوشند و با تشکر از جنابعالی که وقتتان را در اختیار گیلوه گذاشتید.

## یاوران گیلوه

در فاصله انتشار شماره ۴۵ تا انتشار شماره حاضر تنی چند از گیلانیان علاقمند همت کرده به یاری و یاوروی گیلوه و شتافته‌اند. یاری این عزیزان موجب شده تا بخشی از بار مالی مجله تأمین شود و هزینه صحافی آن مستهلک گردد سرفراز و برقرار باشند:

آقای فروزی (کانادا) معادل ۵۰۰۰ تومان

آقای پورقاسمی (واجارگاه) ۱۰۰۰ تومان

آقای مهندس عطاءالله سعیدنیا (رشت) ۷۰۰۰ تومان

آقای سیدمحمد آل یاسین (تهران) ۵۰۰ تومان

(یک معلم گیلانی از رشت) ۲۰۰۰ تومان

و تنی چند از علاقمندان که خواستند نامشان ذکر نشود. مجموعاً ۱۲۰۰۰ تومان

● کمک به گیلوه و کمک به حفظ و حراست از میراث فرهنگی گذشتگان، پدران و مادران و پاسداری از فرهنگ اصیل بومی گیلان و مازندران است و هرگونه کمک به آن عیناً و تماماً صرف هزینه مجله می‌شود.

● گیلوه و نشریه شخصی و خصوصی نیست، متعلق به یک قوم ایرانی است که به مرحله استحاله رسیده است، غیرت و حمیت آحاد آن قوم شرط بقای آن است و مسلماً سیاهه این ستون ثبت تاریخ می‌شود.



## توضیح و تصحیح

در شماره گذشته چند مورد اشتباه رخ داده است که با بوزش بدینوسیله تصحیح می‌شود.

۱- شماره گذشته فاقد سرمقاله بوده و ذکر عنوان آن در فهرست مندرجات اشتباه است.

۲- گزارش مربوط به «بزرگداشت مرحوم مهندس علی حاکمی» (صفحه ۵) از آقای محسن جوادیان ارزاقی از تهران بوده است که متأسفانه از قلم افتاد.

۳- اگر در مدخل مندرج در صفحه ۱۸ با عنوان «جنگلی» اشتباه سنوایی وجود دارد و لحن آن ضدانقلابی و در

گیلوه، غرور قشنگ من!

چندی است می‌خواهم سواد دلتنگی‌ام را ارزانی‌ات دارم اما هر صبح ستاره‌ها که می‌روند من نیز بدن‌ها، روزمرگی می‌روم و هرشب بسیار دیرتر از ستاره‌ها، برمی‌گردم در حالی که رنجوری روزمرگی لحظات آبی شبانه‌ام را سیاه می‌کند. اما تو با منی، هربار که می‌آیی. اینجا و آنجا در آبی‌ترین لحظات زندگی‌ام جای می‌گیری. چه نفس‌ها که با تو کشیده‌ام و چه بغض‌ها که با تو شکسته‌ام و چه...!

احساس می‌کنم در پائیز سختی گرفتار افتاده‌ایم، باد می‌آید - و این بار - برگها را از درون زرد می‌کند و دریفا که:

«کس نمی‌پرسد در این غوغای سخت

سبز می‌بارد چرا برگ درخت؟!»  
و این مرگ رنگ و پژمردگی را چشم‌هایم دیدن بر نمی‌یابند. از کوی و بوزن بگذریم، گاه در کلاسهایم آشکاره می‌بینم که دلمشغولی جوان همه چیز است جز ارزشهای متعالی، جوانی که دیروز در سنگ‌های جنگ و دفاع حماسه را تا بی‌نهایت تعالی بخشید. راستی برگها چه بی‌خیال دست در دست باد می‌گذارند؟! و از این همه نشکفتن و پرپرشدن، گاه از سردرد استخوانهایم نفرین را فریاد می‌کنند. اما سخت بر این باورم و یقین دارم که بقول شیون عزیز: «ای عشق هنوز عاشقی باقی است»

و باز با یادکرد گیلوه و در بنفشای بغض چشم در حریر اشک می‌پوشم، مگر تو درد مشترک مرا فریاد کنی!  
و گیلوه‌ای عزیز

بادا که سالها سبزیز بمانی، بیالی و بارآوری و هر روز بر شاخه‌ای بلندتر از درخت اعتبار بنشین و هرگز لب از زمزمه خاموش مگردانی.

سال گذشته مرد یک ساعت از تدریس هفتگی‌ام را در مدتی معین به گیلوه اختصاص داده بودم اما پرداخت این دین به درازا کشید. امروز نیمی از آن مبلغ را که البته بسیار ناچیز است تقدیم می‌کنم و نیمی دیگر را در فرصتی دیگر، با سلام و ثنایی دوباره ارزانی‌ات می‌دارم.

تا همیشه روزگارت سبز باد.

۲۶/۹/۲۵ - رشت

یکی از معلمین استان

تعارض با نهضت مردمی و ملی جنگل است بخاطر این است که مدخل و شعر عیناً از کتاب «دیوان اشعار بهار» برداشت شده است و مقصود، بیان همین امر بوده است.

۴- صفحات ۳۱ و ۳۲ از نمایشنامه گیلکی «عرضحال» نوشته آقای فرهنگ توحیدی در صفحه بندی جایجا شده است.

۵- تیر صفحه ۴۹ «زشت و زیبا درباره گیلوه» عنوان کلی و اصلی صفحات ۴۸ تا ۵۰ می‌باشد و نه فقط عنوان دو

نامه مندرج در صفحه ۴۹

۶- صفحه ۴۹، سطر ۱۰، «مصلح» اشتباه و «مصحح» صحیح است.

۷- صفحه ۴۹، سطر ۱۱، استاد دادگاه غلط و استاد دانشگاه درست است.

بعد از چاپ مطلبی تحت عنوان «سازهای ناساز از افراد ناسازگار» به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی مورخ ۱۳/۱۰/۷۶ در دم‌ورد گیله‌وا در صفحه ۴۸ شماره ۴۵ گیله‌وا، تعداد زیادی نامه و مقاله از دور و نزدیک میهن عزیزمان ایران و خارج از آن به دست ما رسید که جملگی گیله‌وا را مورد تقدیر قرار داده‌دوام و بقای آن را خواستار شدند، حتی یک مورد طوماری داشتیم از «جمعی از اساتید و دانشجویان گیلانی دانشگاه سیستان و بلوچستان» با ۵۰ امضاء و متنی زیبا.

جز چند نامه دوستانه که صرف طرفداری از گیله‌وا و بیان عشق و علاقه به آن است بسیاری از نامه‌ها متضمن نکات بسیار دقیق فرهنگی و اجتماعی حاکم بر گیلان و ایران و همچنین مسایل اخلاقی و روانشناسی مردم استان و میهن ماست. نامه و مقاله چند تن از نویسندگان هم به صورت سرگشاده دریافت شد و مطابق لیستی که در پایان آن آمده است گویا برای نشریات مختلف از جمله «جمهوری اسلامی» ارسال شده است.

دست یکایک این عزیزان را به گرمی می‌فشریم و صمیمانه از ابراز لطفشان سپاسگزاریم. ضمن این که نوشته‌هایشان را بعنوان مایه‌های دلگرمی، به مثابه سندی گرانبها در آرشیو خود حفظی‌نماییم، اما از چاپ آن‌ها به دلایلی مشخص صرف نظر می‌کنیم، و تنها به درج نامه‌ای از یک دوست و محقق ایرانی بسنده می‌کنیم. آنهم نه به صرف تأیید تلویحی گیله‌وا و سابقه دوستی نویسنده با مدیر آن، بلکه بخاطر واقعیت‌های موجود و ارائه اطلاعات تازه و مفید در آن که لازم است خواننده از مفاد آن‌ها اطلاع یابد.

## فرهنگ‌های قومی خود را بشناسیم

### دکتر جمشید صداقت‌کیش

ایران باستان، مراسمی در چنین روزی برگزار نمی‌شده بنابراین غیر از حدس و گمان به گاهنبارها که جشن‌های کشاورزی در هر ۴۵ روز تکرار می‌شده، نمی‌توان برد.

۴- نوشته‌اند که کسی هزینه تعدادی مشترک را می‌پردازد. من از کم و کیف چنین سخاوتمندی اطلاع ندارم اما نشریات محلی که آگاهی ندارند و اصولاً کتاب و مجله در ایران به عنوان کالای لوکس فرهنگی است چگونه دوام بیارند مگر آنکه دست دراز کنند و این مسئله‌ای است بدیفرته شده در سراسر جهان. (در آمریکای پُرتروت مجلاتی وجود دارد که کمک و اعانه دریافت می‌کنند من نمونه آنها را دارم.)

اگر ایشان تصور می‌کنند که سخاوت آن فرد با هدف غیرمتعارف است مسلماً دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی خاموش نمی‌نشستند.

۵- از محتوی مطلب نویسنده مزبور چنین مستفاد می‌شود که مسئله شخصی دارد تادلسوزی کامل برای جامعه ایران. سبزیبری می‌گوید:

«تقد کوششی است برای یافتن و شناختن و دوست داشتن و توجیه کردن همه نکته‌های خوبی که در جهان اندیشیده و نوشته شده‌اند، نه بهترین آنها.»

و آیا واقعاً گیله‌وا در این شش سال انتشار، یک نکته مثبت ندارد؟ چرا به جای تشویق، عامل دل‌سردی باشیم؟ دکتر الف‌ن‌باین یک نفر انگلیسی است که دارای تخصص زبان بلوچی است و در اروپا مجله «بلوچ» را برای هموطنان بلوچ ما منتشر می‌کند. آیا فکر نمی‌کنید که هدفی دارد؟

پس اجازه بدهید آنان که خدمتی انجام می‌دهند، با هزاران زحمتی که متحمل می‌شوند به راهشان ادامه بدهند.

۷۶/۱۰/۱۰ - شیراز

گیله‌وا: آقای دکتر جمشید صداقت‌کیش چهره‌ای آشنا در مجامع دانشگاهی کشور است و نیاز به معرفی ندارد. وی علاوه بر تدریس در دانشگاه شیراز و دیگر دانشگاه‌های استان فارس، از محققان برجسته معاصر و از فارسی‌شناسان بنام کشورند و مؤلف چندین اثر می‌باشند.

می‌خواست، مجری فارسی صحبت نمی‌کرد و به ترکی صحبت می‌کرد.»

شک ندارم که اگر قرار باشد قلقلکی سیاسی از طریق استعمار صورت گیرد، همواره روی ایلها بیشتر حساسیت خواهد بود اما مسئولان امر آگاهانه و هشیارانه مواظب امر هستند. در صورتی که در گیلان، هیچ قلقلکی روی قومیت گیلانی‌ها نمی‌تواند اثر داشته باشد.

۲- نکته دیگر آنکه در سال ۱۳۷۰ که سفری به مازندران داشتم، دانش‌آموزان مازندرانی دیگر با گویش مازندرانی صحبت نمی‌کردند و آشنایی با آن نداشتند. رسانه‌های گروهی، به ویژه صدا و سیما آن چنان در گذشته تأثیر گذاشته که دیگر امکان بازگشت ندارد.

از لحاظ علمی ما نیاز داریم که تمام فرهنگهای قومی خود را بشناسیم. از لحاظ ادبی واژگان گویش‌های محلی می‌تواند در غنای زبان فارسی بسیار مؤثر باشد مثلاً یادم می‌آید که در گروه واژه‌گزینی فرهنگستان زبان به جای واژه‌های «آنالیز» و «تجزیه و تحلیل» از واژه «هرگفت» یا «هرگفت» (herkoft/ hergoft) که در فارس به معنی کنده شدن پوست بادام می‌باشد و هسته آن نمایان می‌شود را انتخاب کردیم و باز یادم می‌آید که در برابر واژه «احتمالی» با مشکل مواجه شدیم چون واژگان گویش‌های محلی گردآوری نشده بود، برخی پیشنهاد واژه «اگری» را در برابر آن دادند.

۳- ما در تحقیقات میدانی خود در روستاها معمولاً از مردم می‌پرسیم تقویم محلی دارند یا نه؟ این تقویم‌ها عموماً کشاورزی است. با پرسش این سؤال هیچکس نمی‌خواهد این تقویم و گاهشماری را نو و زنده کند اما برای تحقیقات دیگر به آنها نیازمندیم. مثالی بزنم: در پژوهشهایی که درباره آرامگاه سعدی از مردم و پیرمردان شهرک سعدی شیراز داشتم همه اظهار داشتند که تا سال ۱۳۲۷ شمسی سال تخریب ساختمان آرامگاه سعدی، روز چهلم بهار همه مردم اطراف تا ۵۰ هزار نفر دور آرامگاه جمع می‌شدند و آتش نذری (در اصطلاح مردم فارس، دیگ جوش) می‌پختند.

در تمامی جشن‌ها و اعیاد اسلامی و در جشن‌های

دوست‌گراقتدر جناب آقای جکتاجی:

سلام و درودی - امروز شماره ۴۵ مجله وزین گیله‌وا به دستم رسید و با خواندن مطالب آن به صفحه ۴۸ رسیدم که مطلبی تحت عنوان «سازهای ناساز از افراد ناسازگار» چشمم را گرفت. آنرا خواندم، از یک سوی متأسف شدم و از سوی دیگر خوشحال که آقای جکتاجی آنقدر سعه صدر دارد که حتی مطلبی را که علیه خودش نوشته باشند، در مجله گیله‌وا درج می‌کند.

من شما را از سال ۱۳۵۵ در کتابخانه ملی ایران در تهران می‌شناسم. در آن سالها من در تهران اقامت داشتم. و این آشنایی هم چنان ادامه یافت به طوری که همه آثار و انتشارات گیلکان را به همت شما دریافت داشتم. می‌دانید که گیلک نیستیم و فارسی هستیم. و باور بفرمائید در کتابخانه غنی من، تعداد کتابهای درباره گیلان بیشتر از هر کتابخانه‌ای در فارس است. و اما بعد...

۱- در مقاله مذکور آمده است که: «مجله‌ای به نام «گیله‌وا» در رشت منتشر می‌شود که فعلاً و در شرایط حاضر «پرچم نیمه افراشته استقلال قومی» را بلند کرده» است. در جایی دیگر می‌افزاید که «احیای هویت قومی و ملی و رهایی قوم گیل از بی‌کرانگی گمگشتگی»...

نویسنده مطلب فوق اطلاع ندارد که: در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، در تهران اداره کلی وجود دارد به نام اداره کل قومیت‌ها... که هر سال سمینار یا همایشی در مورد قومیت‌های ایران دارد و در آبان سال ۱۳۷۴ از من دعوت کرد و در سمینار دو روزه‌ای که در همان وزارتخانه تشکیل شد درباره «تغییرات ایل قشقایی» سخنرانی کردم. تردیدی نیست که این وزارتخانه، صلاح در آن می‌داند که روی قومیت‌ها تکیه کند. هر سال فرهنگسرای بهمن در تهران از یکی از ایل‌ها دعوت می‌کند و جشنواره‌ای ترتیب می‌دهد. دو هفته پیش در گچساران جشنواره ایل قشقایی برگزار شد و روز ششم بهمن امسال هم در شیراز، موسیقی و شعر قشقایی تحت عنوان «نگاهی به قومی کهن» برگزار شد که کارت دعوت آنرا پیوست می‌کنم. باور بفرمائید یک ترک قشقایی که در کنار دست من نشسته بود، می‌گفت «دلم

### چور

مرا یاده ایتا سال

می برار

خو دسا داره بزه بو بیج بینی ره  
ایتا خاله انه گوشت جلاسته بو

می برار

او روزانی که شویی دارکله  
کنده کانی، لی بینی، کنف چینی  
مرا یاده کی آما -

کنده نا آتش زه ایمی زمستانه  
لی یا زنیل بالا کا بافتی می مار

مرا یاده می برار

تا به زانو -

چل و چول روفه بجان میان فرو شویی  
تا زمستان هوا سردی ره آتش بداریم

تا آیه مانده نا چفتن نزنه

تا آیه اسبانا سرما نگره

گابان شیر او پیله برقی میان -

خوشکا نبه، وانسوجه

امه لیشه ن نیمیرید.

مرا یاده می برار

بیکاریا عار دانستی

صُب دم

خالیک به دوش

روخان کولانا دُوستی

ذوق کودی وقتی چور آبادا بوستی

ذوق کودی!

تهران / ۷۶

چور = بایر جلاسته = آویزان مانده = گوساله  
لیشه = گوساله ماده

### تماشا

آبکاری

وختی گیله وا اوزه،

و توجه باغ و بچار بخانه وا گردی،

تشت - به سرداری

ناز مره جنبانی ترا،

تا که مرادینی

شرم جا

ته دیم گل گلی به،

در او وخت

مه دیل خایه

دوتا چوم ده

قرضا گیرم

تا به سیری

ته شرما

و ته اون نازا تماشا بکنم.

عبدالحسین نیک بخش

### چوم انتظار

به کو بینشته آفتاوا

کی تانه آسونو

وا گردانه؟

شوا چوم به چوم نزنن

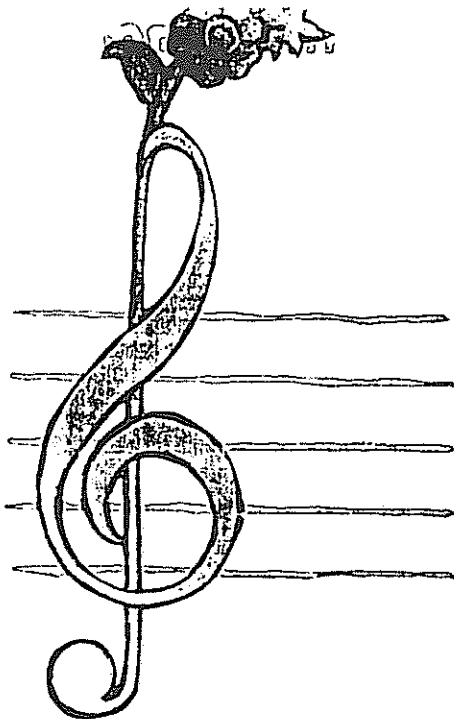
انتظاری وا کشین

اگه صُب سیفیدی عشقا

به دیل بداشتائی...

فومن - رضا صفایی

ارسونو arsunu = دوباره، بار دیگر



# گیلان جان

گیلان جان «رافا»ی تی سر فرازم

تی مردان میان مو طفل بازم

می ایران ژ تو یکنه سبز تاجی

ای دنیا من فقط تی سر بنازم

رحیم آباد - مظاهر زمانی (م. رافا)

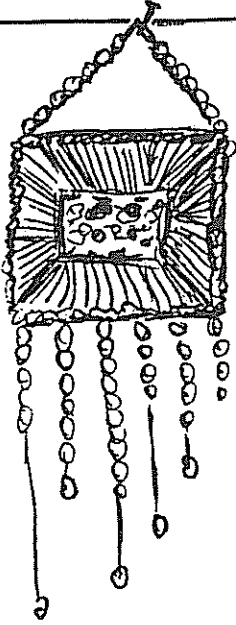
گیلان جون در فشنگی تو نمونای

کونه حظ هر کی ته کونه چای مای

هچی بیخود نیه ته ناز ده نزن

سراپا سبزی، پاپ پوکی تو های های!

لاهیجان - محمد علی زاهدی



کوز قوقو

کوز قوقو!  
ها را خراب.  
کوز قوقو!  
هو را خراب.

می چومان هر دو تا آب.  
چی خایی از آمی جان؟ \*

کوز قوقو!

خانه خراب،

دیل کباب،

جان می نشین بی تب و تاب.

کوز قوقو!

وسا کون آسگ لآب. \*

کوز قوقو!

شومی،

ویری،

جه آمی هرته، چیری. \*

## دیل راز

گاهی زنه می سر

که هر چی می دیل درو

فوکونم بیرون.

مگر چقد تانم

بهارا بیدتم

جنگلا

آفتابا

مهتابا

وختی نمانست!

مگر چقد تانم

نرگس رویا

بنفشه مویا بیدتم

عمری نمانست!

مگر چقد شا عُمَز کودان؟

پنجاه! شصت! هفتاد؟

ایوار پده ئی دوارست!

بندرانزلی - فرامرز شکوری

کوز قوقو!

شومی،

پیرا،  
جه آمی لوزنه سر.

لوزنه!

وازا بو، واز.

شب شه، آفتاب آیه باز. \*

شب پره، کوز قوقو،

وختی آفتاب زنه سو،

نه دینید،

نه پر زید،

تاریکی خوله دؤید. \*

تی دیلا تارا نو کون.

غما آمبارا نو کون

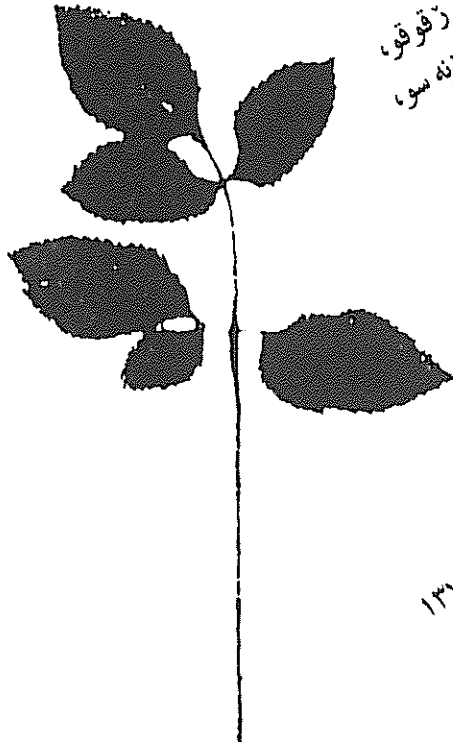
کوز قوقو جا آفتاب،

دیل سو، دتاب،

دتاب.

رشت - ۱۳۷۵/۵/۱۷

کریم - موللاورد بیخانی



## تی یاد

نیما اسماعیل زاده

و چون پیون  
اُز جِه پاپلی سازمبه  
وره پر دمبه تا افتاو چش پلی  
شوکه انه  
مونگ رسو کیمبه  
- شیه گرم افتاو وین دل جه  
اون گذرکه تی وایی یاد  
می جان را تکون دنه

آذر ۷۶ - قائم شهر

# ش

۱  
تال تاسیانی  
فیویخته راشی پرچینا  
کینه دوارسی؟  
(بیچک دلتنگی / بر پرچین کنار جاده پیچید / کی از  
اینجا رفته ای؟)

فروردین ۷۵

## اسا شعر

اتی آته زمسن ل خشک دار  
بهار چش به راه مه  
دَم  
آته روز

و شکوه زَم

(همچون درختی خشکیده در زمستان / چشم در راه بهارم  
/ می دانم / یک روز / شکوفه خواهم زد.)

نور - محمدصادق رئیسی

۲  
بلنه ور  
تی پوشت سر  
ایتا دلو آب.  
آمی سیوایی نقل  
ایتا کیتاب!

(کنار دروازه چویی / پشت سرت / یک سطل آب  
(می ریزم) آنگاه قصه جدایی ما / یک کتاب!)

۷۵/۴/۲۹

غلامحسین عظیمی



## شوارتز

علی قانع

تا می درس تمنا به بایستی شوارتز کار بوکونم، خلاف نیه، دانی کی عادت ناریم لقمه یا حرام سفره جا اوسانیم، کار آزاد و بی مجوزا گیدی، سیاه، نصف دستمزد امره، رستوران، مغازه یان، کارگاه، هر جایی کی بیه، چی فرقی کونه، خیال بکون خودمان بازار آزاد، هوسپگار و کوپن فروشی خیابان کنار، بساط زنن، کی مرا وازده بارده بو، اما هتقدر کی سرباز کسی نیبی، خودت پا رویسی، تی دیل حرفانا گوش بدی، هتقدر کی تی زندگی رجه یا بیگیری... چی شا کودن، هر جایی خوشان ره لفظی داریدی، مثل هه «شوارتز» یا آنکی همه جا ترا دوخانیدی «اوس لاند» یعنی خارجی، یعنی بیگانه، آن جی همه بدتره، پنجاه سالم کی آیا بیسی، آشان مردم امره بنیشینی، بوخوسی، ویریسی، بازم غربیه ای، هنده ترا خارجی دانیدی، هیجا امی مردوم مرام و معرفتا ناره کی... اما آگبانم تی ورجا بمانه، فقط می مارا بگو کی کار

زیگنرید اسطوره ای ره کی آدیاز میان فراموشا بوسه و فرامرز - پگیله مرد مهاجر ره... شوارتز "Schwarz" رنگ سیایا گیدی، رنگی کی همیشه تی چشم جلو نھا، جی وختی کی تی خانه جا دورا بی همه چی تیره و نار بنظر آیه، آیا جی همه ویشتر دو چیز آدما آزار دھه، آدما داغانا کونه، ایتا رنگ سیایه کی همه جا تی امره یه، اویتا سرما، کی دايم تی دیل و جانا - نیشینه، آب و هوای گبا نزنم، قدرت خدا آلمان هوا آمی گیلان مانستان همیشه بهاره... غربتا گم...، خیلی سرده، هتو کی تی پا به آیا فارسه، یخ زنی، ز مهریرامانه لامسب... اما آ حرفانا می مار ره نگو، دق کونه بنده خدا، دانم کی می سفر آن درد و غصه یا اضافه کوده، بگو کی او یا راحت، بگو هتقدر خوره زندگی کونه، کار سرشه، درس خانه، راستی بگو هنوز قدیم مانستان شعر و داستانم نیویسه!

\*\*\*

کونه، خوسرا بوجور داره، و دايم خونقلان هوای نفس کشه کی پوره جه اون دارو درخت و گول باغان عطّر جا، بگو کی راضيم...

\*\*\*

بينويشتی بی کی پيله آقاجان بمرده، اونم اوتو غريب مَرَدَنی، خیلی سخته آيا عزیزان مرگْ خبرا ايشناوستن، بخصوص ای نفر آقاجان مانستان، نامه يا خنده امره بازو کونی اما آخر سر اشکْ امره تمانابه، روزگارا دینی پاری و ختان کاغذ و نامه نی تی ره جه سیاهی گیدی... اما پیر مردای کی زندگیا خُب شناختی، مرگانی هتو، دانستی دنیا جی چی خایه یو چی دنبال کرده...، آغربت میان، اون خاطره شبانده روز می تنهایی رقیقه، هو گبانی کی جی قدیمی سالان مرا قوت دیل دایی، در اصل هون باعث می سفر بو، بلکی بتانم بعضی چیزانا عوضا کونم، آقاجانم ویشتر آدمان مانستان خو دردا داشتی، خو حکایتا دنبال کودی، مثل می همساده کی او هفته واگردستید ایران، پیشتر ترا بوگوفته بوم چقد مهربانیدی، بیژن و آن زناگم، هر دو جنوب شین بید، مردای مهندس معمار، زنای نقاش. آشان تنها دختر ناخبر بکشتن بشو و هیچکس هیچی نوگفت... ایتا بارانی شب و سیاه، اول بهار، ایتا خلوت ایستگاه اتوبوس، چند تا جوان مست کی خارجین امره بد بید، نژادپرستان، نئونازی یان چه دانم هر اسمی که داریدی، شیش سال ویشتر ناشتی، طفل معصوم...

بیژن گفتی کی بامو بو آلمان تا خو زاک سرنوشتا عوضا کونه، شاید کی ایتا آینده بهتر، ایتا آسمان بازتر ایا بداره. آ شان اولی زاکا جنگ فگفت، اهواز بمباران درون، دونیای متمدن! و حتی شون دبو، هر چی پول داشتی، هر چی جان بکنده بو، آ چند سال، خرج بوکود تا خو زاک جنازه یا واگردانه ایران، کی خودتن خاک میان دفنا کونه... هسا بیدهئی هر کی خو حکایتا دنبال دره، تا آمی داستان به کویا ختم بیه!!

\*\*\*

آیا روزان هر جوری ایسه گودره، ولی غروب هوا تاتی

دیل بخایه سنگینه، هتو کی آسمان تاریکا به، بخیالی چند خروار سنگ تیکه تی دیل رو بنایدی کی تی دیلا فشار دهه و نفسا بند آورده... غروب وختان زنه بیرون شهر، ایتا سبز خرم جا کی «هرکولس» نام داره... همه جا سبز، دارو درخت و ولگ و ایتا آرام روخان، او تپه یان جور ایتا مجسمه جه سنگ نها کی «هرکول» دوخانیدی... خجالتم نکشه او هیکل لخت و نکره امره... گیدی خیلی قولچماق بو، گیدی کوها جابجا کودی، گیدی آشان قدیمی خدایانا حریف بو... دانی چیه، خیلی سوچ داره آيا هیچکس پهلوانی معنیانانه، هیتا پهلوان عاشقا بیاد ناریدی، مجسمه یان خالی آدم ورجه ایسیدی یو عکس یادگاری گیریدی، نه رستمی که دلاوری بوکونه، حماسه چا کونه، سهراب جنازه ورجا درد بکشه و جی غصه خون گریه بوکونه، نه سیاوشی کی دیل به دریای آتش بزنه یونه سیمرغی... کی آشان بال پر نشان بده آيا کسی به یاد مجسمه شاهنامه نخانه...!! وختی کی هوا سنگین به، نفس نی سنگینا به، می یادا اوسانم راه دکفم، تپه یان جور می ره فکر کونم، تازه هوایا نفس کشم، شعر خانم، سوبوکابم می چومان هه قشنگ منظره یا فاندیره ولی می ذهن او یا گول باغان جا دور زنه و هو عاشقی ترانه یا ایشناوه. آيا همیشه بارش واره، همیشه آسمان سیاه آبرانا شکم داره، اما ده عادت بوکودم... خاستیم ای دفعه تی ره جه دیل تنگی نگم... نوبوست. دیروز حافظ دیوانا وا کودم مزده بداکی...

«ایام غم نخواهد ماند...»

دنیا یا جی دینی، بلکی هه روزان واگردستم، ایتا روز خروسخان بیدارا بی، درچه یا وا کونی یوتی سینه یا جی باغچه یاس عطّر جا پورا کونی، بازون دینی حیاط وسط هو کوچی پرنده ای که پورزومات پیش خولانه جا کوچ بوکوده بو، دُورده گیلان داز ولگان سر پر و بال زنه و بازی کوداند ره... چقد می دیل بیگفته به، خدا بوکونه وارش بایه...!!

بهار ۷۶ / قزوین

## آسودگی ناجی



آسودگی خایى جه آدنیا بزَن بوشو

تى قرض و قول و هول و تكانا بنن بوشو

يا خرَبو همیشه تى پوشتا پالان بنن

سنگین باز بردن ره جان بکن بوشو

يا، کش بزَن تِه زونه يا وُرگان دلی دلی

بازار سر هتو تِه ره ملق بزَن بوشو

تِه زندگی ارابه نچرخه؟ آباى اونا

تى دست آمره درّه درون ترمادن بوشو

اول بوشو تى قبر بکن تى اتاق تان

تى اشهدا بخانده پسه بی کفن بوشو

بعدن تى قبر سر بینشین فاتحه بخان

## غزل

(تالشی)

نه گوش و چم بدار، نه دماغ و دهن بوشو

بهتر خایى؟ تِه رانکی و تنگا خُب دکش

هر کس بگفته هُش، تو سواری بدن بوشو

وقتی کی زرخ سیره ای کیلو دویس تومن

تى چانپسه سه چارتا کشیده بزَن بوشو

تِه کیسه خالیه چره کرتوب هین دری

کم کم علف بچر، تِه ره خر در چمن بوشو

پیش پیش روانه کن به او دنیا تى جفلانا

آخر پیسه یواشگیه با خانغا زن بوشو

صُب تا غروب کی په تو ای میلیون نفس کشی

تى مالیات و حق حیياتا فدن بوشو

نان و پیاز حسرتا تى دیل چره نهی؟

تى اون اوغول اوشاق ترا گفتن درن بوشو

من گم بوشو تِه بخت و تِه اقبالا پس نزن

تى پا مژه تى کله نخورده فجن بوشو

جعفر بخش زاده محمودی

بنن = بگذا، رها کن - کش یزن = بغل کن - زونه = زانو - وُرگا = سرده - آواز بخوان - دلی دلی

= ایدل، ایدل تکیه کلام آواز خوانی - آباى = برادر - ترمادن = هول بده، به حرکت در آور -

کرتوب = سیب زمینی اوغول اوشاق = (ترکی) بچه ها - فجن = تخماق = پُتک چوبی

ام رشته آبی بن نوته

چن خط کیتابی بن نوته

بی سفره، سبزه زیندیگی

هر دم عذابی بن نوته

دیل تابوا، دیل بُغضی نه

گرگر جوابی بن نوته

هم هم همه با دم دم

هم پیچ و تابی بن نوته

هی چی نبو خج تاک - آ

طعمش گلابی بن نوته

رنگین اگه یه روزیگار

دو، یا، دشابی بن نوته

«خشتاونی» وای از چ - ت؟!

ام سر حیسابی بن نوته

قزوین - جمشید شمسی پور «خشتاونی»



## گیلان

دسرزمین نابء

«گیلان چو بهشت منظری تو  
از باغ اِزم قشنگ تری تو»  
قربان تی نم بیگفته جنگل  
ماسوله و هشتپر و سیاهکل  
تی عین قشنگی در بهاره  
سرتاسر دشت شالیزاره  
تی سبزه به جای سوزن انداز  
از سنگ گشه خزه جبهه باز  
تی جنگل و دشت با صفایه  
تی کوه و کمن قشنگ جایه  
پژمرده نیه تی ای کفه دس  
تی تار و پودا بهار بامویس  
رودخانه چمن دره در آغوش  
لیزک بوبو جویبار پاپوش  
عاشق کوشه تی آداو غمزه  
تی کا کول توک همیشه سبزه  
قربان صفای مردم تو  
گرمه می نفس هم از دم تو  
«زائیده سرزمین نابم  
پرورده گیل و طفل آیم»

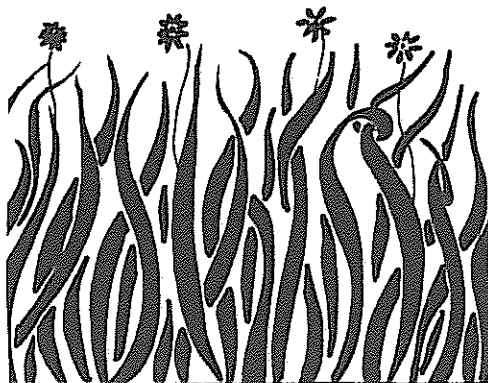
محمد فرخی کلدہ

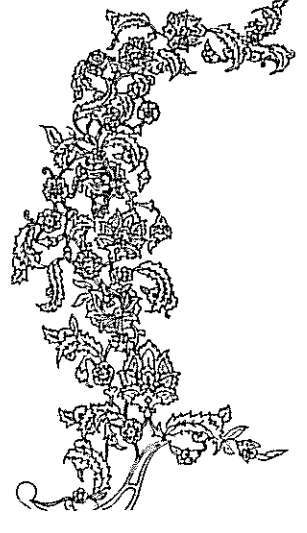
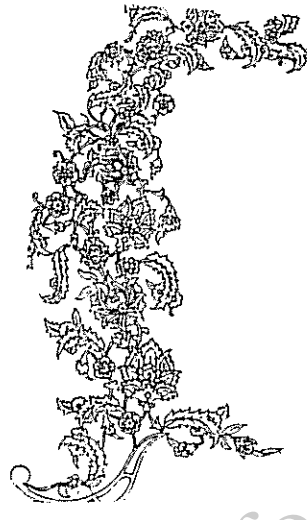
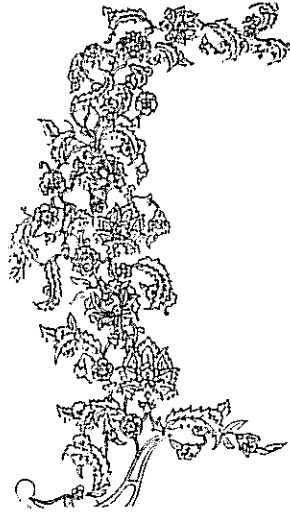
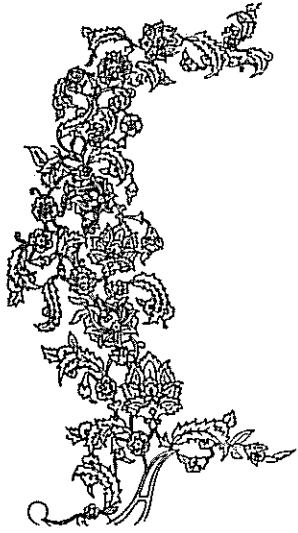
(روشن گیلانی)



## کورپی

انزلی غازیان کورپنا را دوارمه  
گول مورداب! تی امره بوگوبیشتاو دارمه  
گول مورداب ولانم گیشه مانستان دیمیری  
می دسا کورپی سازم تا کی جه مورداب دواری...  
ای قشنگ گول مورداب تی ره من ناجه بمه  
تی او شوش قامت ره بادبان کرجی بمه  
گول مورداب، گیلان جان، او زمات بخیر  
بسا کاس امره زئیم بندر پیربازارا ور  
غازیان کورپی وا ایمرور فارسین فردا دیره  
دورشین کولکه میان فراوانی مرگ و میره  
انزلی شهر و دیار ریشه یه دریایی داره  
ایران بهشته ، آواز اروپائی داره...  
فندری قشنگ گیلان جه زمانه پکره  
انزلی کورپی مگر ساچمه بوخوردہ چنگره  
گول مورداب اگه بشکفه تی کورپی کمر  
گیلان و تبریز و آذربایجان دینه ضرر  
«بارور» قور دیل گبا وستہ تام بزن  
ده نشا غازیان کورپی یا داشتن به جرن  
تو ایتنا نازک لافندی نه ایستا پیلہ کسی  
نتانی رود بی بی تاکی بدریا فارسی  
آبان ۷۶ - محمد تقی بارور - انزلی





## دوبیتی

آما فریاد امره هم زیون بَم  
پلنگ جنگلون ديلمون بَم  
الون نینین آمه سر جیر بومه نا  
یه وخت تو فون بزه دریا کولون بَم  
تهران - علی صبوری

نین = نگاه نکید  
کولون = جمع «کول = موج» امواج

می دیل پوره جه دست ای زمونه  
می درد و غوصه هیچکی ندونه  
می دیل خایه بوشوم جایی که بولبول  
بیگیته دیل ره آواز بخونه  
بهمن صفائی - لشت نشاء

اگه تو گول نی بی خارم نوا بون  
به فیکر نیش و آزارم نوا بون  
نخایی باری جه می دوش بیگیری  
نیگیر تو! اما سر بایرم نوا بون

سیروس کارگر - لشت نشاء

سرده، خاموشه، می خانه، می کله  
وانگ زنه، شیر خانی می جفله  
تا به کنی و افوکونم نان عوض  
می جگر گوشه پاجیر آه و ناله  
رشت - ابراهیم پگاه

سیاهکلی  
گرفتار شوم، ماتو دمورده  
زمونه دردا می گولی فوزه  
ولی وازه همش می گاز خاله  
اگر چی می دیما ارسو بشورده

هامبورگ - جواد رحمتی برفجانی

آسمون غریزه می تن پیرکس  
گرمش باد که بزه می دیل بلرزس  
می خونه با یته آه در میونه!  
می ناله آسمون عرشا فترکس

رستم رودسر - مرتضی اصغری زرکلامی

مو دوس دشم همش صلح و ثباته  
که انسونون به راه نجاته  
تنان به عاشقا بو چون که جز عشق  
بشر هر چی بگو اون شات وماته  
لاهیجان - علی وثوقی رودبند ای  
شات ومات = طولانی کردن کلام و زیاده گویی

چره پاستی تو می شیون صدا یا  
تو که خوندن تونستی می نگایا  
بمای اول می دیل شیرین بنیشتی  
نونستم که کنی آخر می چایا

بندرعباس - علی معصومی

برنج! نفرین خلقه یا خودایه  
بگو تی سرکی بارده ای بلایه  
یقین دونم خودا دیل سوچه اما  
کی بو بر هم بزا تی جاجیگایه

لشت نشاء - سید حسین رضوی

## نبی‌الله عاشوری

### راه‌های سنگفرش معروف به شاه عباسی در تالش

گفته‌اند شاه عباس اول سدی در مدخل گیلان احداث کرد تا از ورود آبهای البرز و باتلاقی شدن گیلان جلوگیری کند. و یا بنا به اظهار اورشل بلژیکی، رشت بعد از آنکه به فرمان شاه عباس اول به پایتختی گیلان ارتقاء یافت، در سایه موقعیت خاص شهر که بین خلیج انزلی و دره سفیدرود واقع است و دروازه عراق عجم به شمار می‌رود، بلافاصله اهمیت به سزایی کسب نمود.<sup>۱</sup> اورشل اضافه می‌کند: رشت انبار کالاهایی است که از اروپا به ایران یا بالعکس فرستاده می‌شود. تجارت عمده این شهر ابریشم خام است.<sup>۲</sup> در رشت تعداد کاروانسراها زیاد است. حفظ نظم و امنیت بازار برعهده دوازده نفر طالشی است.<sup>۳</sup> (۱۸۸۲ م - ۱۲۹۹ ه.ق).

از بیرحمی شاهان و فسق و فجورشان در گیلان عصر صفوی بی‌اشاره نمی‌توان گذشت از آن جمله است: «کوچ دادن طایفه «چپک» و «اژدر» از لشت‌نشا به سیلاخور، همچنین صوفیها از خراسان به رانکوه - کردهای اطراف قزوین به سواحل مرداب انزلی و لنگرود. امرای گسگر [تالش] به شیروان»<sup>۴</sup> شاه عباس به سال ۱۰۰۴ قمری حکم قتل لشت‌نشایها را صادر نمود و دو ناحیه مهم «ننک» و «بجاریس» را به حسینخان کهدمی به خاطر نقشی که در دستگیری دوتن از مبارزان علیه شاه ایفاء کرده بود بخشید. بار دیگر دستور داد به خان احمدخان حاکم لاهیجان که از دخترش برای فرزندش (صفی میرزا) خواستگاری کرده و او به بی‌اعتنایی گذرانیده درخواست شاه را رد کرده بود، حمله شود و چون خان احمدخان در مقابل مهاجمین تاب مقاومت نیاورد ناچار لاهیجان را ترک کرده از راه رودسر عازم شیروان شده از قیصر روم تقاضای پناهندگی کرد و با قبول تقاضایش عازم قسطنطنیه شد و کیا فریدون که یک زمانی سپهسالار احمدخان بود به پاداش خیانت به مخدوم سابقش و اینکه عیال حاکم لاهیجان را از پیوستن به شوهرش مانع شده بود مورد محبت شاه واقع شده خلعت و منصب یافت.

شاه عباس در یکی از سفرهایش به گیلان، دستور قتل یکی از فرزندانش [همان صفی میرزا]

را به اتهام شرکت در توطئه نابودی پدر صادر نمود. محمدباقر میرزا معروف به صفی میرزا فرزند شاه عباس را در محل فعلی مسجد صفی رشت کنار نهری سر بریدند، بعداً شاه عباس از این کار، پشیمان شد و مباشر عمل را واداشت که سر فرزند خود را از تن جدا سازد تا قلب شاه از نابودی فرزند دلپسند آرام گیرد.

در سفر دیگرش به گیلان فرمان داد سی هزار نفر در جنگل رانکوه، مقدمات قرق شکار را فراهم کنند تا او بتواند از پیچان ساختن حیوانات، قرین نشاط گردد با آنکه فصل سرما و یخبندان بود و همه نقاط گیلان مستور از برف و متجاوز از ۲۷۰۰ نفر مأمور، از سوز و سرما به هلاکت رسیدند معهدا شکار شاه، تعطیل نشد حتی با شنیدن رقم تلفات خم به ابرو نیاورد و تا پیش از عزیمت به مازندران همچنان سرگرم شکار و تفریح بود.

اسکندر بیک ترکمان در عالم آرا می‌نویسد: حضرت اعلی در این سفر، به نفس نفیس، به شکار تیهو و دراج نشاط‌افزا بودند و گوزنان سرین و غزالان رشک آهوی چین را به نوک ناوک دلدوز، از پای در می‌آوردند بطوری که شماره شکار از تخمین و قیاس بیرون بود و گوشت شکار در اردوی شاهی ببقدر شده بود.<sup>۵</sup>

از آن زمان که آل‌کیا و شرفوند لاهیجان از یکطرف و آل اسحق و امرای تجاسبی رشت به عنوان «بیه‌پس» و «بیه‌پیش» به روی هم شمشیر کشیدند و عده بسیاری از مردم حوزه تسلط خود را فدای مطامعشان ساختند گیلان به سرایشی سقوط و زوال افتاد. تنها در قتل عام کوچصفهان و لشت‌نشا هشت هزار تن از مردم دو ناحیه به قتل رسیدند. (عالم آرای عباسی تعداد کشته شدگان را ده هزار نفر نوشته است). کشتار بیرحمانه مزبور بدان سبب بود که غریب شاه لشت‌نشایی به حکومت مرکزی عصیان ورزیده رشت را تصرف نمود و خود را شاه خواند. حکومت مرکزی از حکام و فرمانروایان گسگر و تنکابن و آستارا کمک خواست و آنها در یک محاصره دستجمعی غریب شاه را دستگیر کرده به امر شاه به پایش نعل کوبیدند و سپس ویرا در

میدان نقش جهان اصفهان به دار کشیدند.<sup>۶</sup>

آدام اولشاریوس می‌نویسد که ایالت گیلان خیلی ثروتمند است. در سابق حکمران مستقلی داشته، حال از نسل همان حکمرانان و پادشاهان مستقل قدیم چندنفری زنده هستند. ولی ایشان در مقابل دیگران هیچوقت برای اینکه از نسل شاه هستند خموشان را مدح و تعریف نمی‌کنند. بطورکلی گیلانیان آمده‌های جسور و شجاع هستند. این خصوصیات بیشتر شامل ساکنان اراضی بین مازندران و گسگر می‌باشد. چون طبیعت و کوههای محکم ایشان را احاطه کرده است بدانجهت ایشان را قوی‌الجنه پرورانده است. ایشان به شاهنشاه ایران (یعنی شاه صفی) آنقدر احترام قائل نیستند. گیلانیان زمانی شاه مستقل و مخصوصی داشتند ولی شاه عباس کبیر در سالهای نزدیکی سرگش گیلانرا فتح و ایشان را به خود تابع کرد.<sup>۷</sup>

از این رو حضور این شاه صفوی در محیط گیلان به روزهای اجرای مراسم سالیانه مردم هم مقرر می‌شده است. یکی از نمونه مثالهایش روز اجرای سنت «آب‌بازی» در گیلان بود.

اعتمادالسلطنه می‌نویسد: شاه عباس صفوی از جمله پادشاهانی بود که در سفرهایش به گیلان به تماشای آب‌بازی که در ایام خمره مسترقه معمول بود می‌رفت و در میان اهالی به تماشای این مراسم که «روز آب پاشان» می‌گفتند می‌پرداخت.<sup>۸</sup>

علامه محمدقزوینی در تفسیری که به کتاب «شدالازلر» ذیل پادشاهی فیروزین یزد جرد آمده شرح داده: هفت سال قحط افتاد، در عهد او باران نیارید تا خدای عز و جل رحمت کرد و باران داد و فراخی پیدا شد و آنروز از خرمی، آب باران بر یکدیگر همی ریختند و آنرا عید گرفتند و هنوز به کار دارند و می‌نویسد «صب‌الماء» که در تقویم قدیم به کار برده می‌شد فارسیش «آب‌ریزان» است که تا عهد شاه عباس در طبرستان و گیلان این جشن برقرار بوده و بعد ترک شده است.<sup>۹</sup>

از مفاد مطالب فوق و آنچه که بعد از این بسط داده خواهد شد اینطور استنباط می‌شود که شاه عباس کبیر دلایل ویژه‌ای برای رویکرد به دیار سرسبز گیلان داشته است. که آن را بدینگونه می‌توان برشرد:

نخست: اهمیت موقعیت منطقه‌ای گیلان که پل ارتباط ایران و اروپا یا به عبارتی دیگر انبار کالاهای وارداتی و صادراتی بود. دوم: ابریشم گیلان، به عنوان تجارت عمده واردکننده ارز به کشور. سوم: بهره‌وریهای طبیعی و تفریحی و تفرجی این تکیه‌گاه خزری، که هم به سیاحت و هم به اقتصاد مربوط می‌شد. چهارم: جسارت و شجاعت مردم گیلان که در قبال پادشاهان زورگوی حکومت مرکزی سرعناد

و عصیان و عادت استقلال‌طلبی داشتند. پنجم: ارتباط و تماس تنگاتنگ مردم گیلان با بانیان سلسله صفوی در بدو پیدایش و ظهور این سلسله که مسبقاً به سابقه شد. ششم: واقع بودن سرزمین گیلان در سرراه خانقاه اردبیل که یک راه مواصلاتی بود. از این رو در مسیر این تحرکات که از طرفی مسئله ایجاد رقابت میان ممالک اروپایی و دولت ترکیه عثمانی را به دنبال می‌آورد، حضور شاه عباس اول نمی‌توانست خالی از خط و نشانه‌های تازه، پدیدۀ ثانویه، و بازتاب جدید باشد.

هم از این لحاظ است که با عبور از کنار چارباخانه‌ها و کاروانسراهای جدید ساخته آن عصر، جای پای کنجاوی ما بر روی شاهرگی به نام راه سنگفرش شاه عباسی قرار می‌گیرد. شبکه‌ای از این گونه راههای عریض و طولیل که شاید بتوان آن را دوقلوی جاده ابریشم محسوب کرد، سینه جنگلهای انبوه خزری را می‌شکافت و از کنار باتلاقها عبور می‌کرد. تا جایی که کارشناسان نوین جاده‌سازی بدون داشتن امکانات جوراجور، بنا کردن جاده‌های سنگچین جنگلی با عرض ۱۳ متر را در سرتاسر منطقه امری دشوار می‌دانند، بویژه اگر شرایط آن زمان، حاکم باشد. فقط خدا می‌داند که در قبال احداث این جاده‌ها، مردم دیار ما، از نظر جانی و مالی، چه غرامت‌گزافی را پرداخت کرده‌اند.

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که شبکه راه سنگفرش شاه عباسی نقاط محوری مازندران و گیلان و آذربایجان را طی کرده، از گسکر تالش و شیروان هم گذشته است. اکنون هم در نقاط پراکنده‌ای از نواحی جنگل‌نشین تالش، سنگ بست‌هایی هست که مردم محل آن را راه شاه عباسی و منسوب به شاه عباس می‌دانند.

در سفرنامه نواحی شمال ایران اثر ملگونوف اینطور آمده است که:

چون شاه عباس صفوی را منظور، آسانی رفت و آمد و عبور مردم بوده، در هر جا از سواحل دریا خیابانها ساخته، یکی از آنها از آذربایجان ابتدا شده و می‌گذرد از گسکر و انزلی و بار فروش و آستراباد (گرگان) و شعبه دیگر از کوه به شاهرود و بسطام تا به مشهد سر. و شعبه دیگر از راههای کوههای البرز برده شده تا علی‌آباد و خرم‌آباد. و این خیابانها را بسیار نیکو ساخته بود و در هر سه فرسخ جایگاهی برای آیندگان و رونندگان بوده، ولی پس از آن به مرور و دهور چون آن راهها را مرمتی و عمراتی نشده، اکنون به پایه‌ای خراب است، رفتن از آن راهها جای بیم و ترس است. نه همین خیابانها ویران است و بس، بلکه بناهای بزرگ او از عمارات عالیه و کاروانسراهای رفیع و پل‌ها و رباطها از بی‌مبالاتی

ایرانیان یکسر خراب و ویران و عبره‌الناظرین گردیده که هر ستیاحی را لازم است که به چشم بصیرت به فکرت و تأمل در آنها نگردد و عبرت برد. (۱۸۶۰ م. - ۱۲۷۷ ه. ق.)

فریزر در سال ۱۸۳۱ م - ۱۲۴۸ ه. ق از سمت شرق به لاهیجان آمد و از استخرها و آبگیرهای راه شاه عباسی که از سنگفرش بود و از میان تپه ماهورها می‌گذشت یاد می‌کند.<sup>۱۱</sup>

به قول «لرد گرژن» شخص «فریزر» دوبار سرتاسر گیلان را پیموده و وضع سوق‌الجیشی آن را به شرح زیر خلاصه کرده است: «مسلماً من هیچ‌وقت سرزمینی را از جهات نظامی مستحکم و غیرقابل نفوذتر از این ولایت ندیده‌ام و فکرش را نمی‌توانم کرد. جاده به معنی راه ساخته و پرداخته هیچ ندارد مگر راه شاه عباس که تقریباً چنان از بین رفته است که برای شناختن آن بلدی لازم است و اگر هم مکتشف شود برای حوایج نظامی به واسطه چاله‌ها و شکاف‌هایی که در مسیر آن هست و جنگل‌های غیرقابل نفوذی که از هر جانب احاطه‌اش کرده است و کمینگاه مناسبی برای اقدامات حیرت‌آور دشمن فراهم می‌سازد هیچ قابل استفاده نیست. سطح زمین اگر کشتزار نباشد باتلاقی یا آب‌بندان است که جنگل و بوته‌های خار اطرافش را فراگرفته بخصوص پشته‌های پرپشت تمشک که به کلی غیرقابل عبور است.<sup>۱۲</sup>

اقالرد کرزن که ۳۰ سال بعد از ملگونوف (۱۸۹۰ م - ۱۳۰۷ ه. ق) گیلان را دیده، از روی مشاهداتش درباره راه شاه عباسی چنین می‌نویسد:

کوچه‌های آنجا با سنگ، فرش شده است که

هنوز یادگاری از دوره شاه عباس کبیر است و جاده معروف سنگفرش که آن پادشاه جهت تسهیل ارتباط

بین ولایات شمالی که مورد علاقه فراوان او بوده ساخت از دروازه غربی آغاز می‌گردد و از آنجا راه راست وارد جنگل می‌شود و از میان قصرها و شهرهای متعدد که وی در آن حدود ایجاد نموده یا توسعه داده است عبور می‌کند و تا نقطه‌ای به نام گسکر که در قسمت غربی گیلان واقع است، امتداد دارد.

ترکیب ساختمانی این جاده با قطعات سنگ پاره [ایجاد شده] که هر کدام گاهی به اندازه یک پای مربع است و عرض راه از پانزده پا در آستراباد و ده پا در داخله جنگل است. با وجود این روزگاری از کارهای ممتاز پادشاهی بود که بانی آن بوده است. این جاده اکنون در بعضی قسمت‌ها به طور کلی از بین رفته و در جاهای دیگر سنگ‌ها شکسته و یا از جای خود خارج شده است و به این طرف و آن طرف افتاده و راه پر از چاله و شکاف است. و در تمام مسیر طولانی هیچ‌وقت تعمیراتی نشده است و در نقاطی که هنوز باقی است جاده شکاف‌ها و شکستگی‌های سیصد ساله دارد.<sup>۱۳</sup>

از روی اطلاعاتی که آلفونس گابریل (۱۹۲۹ م - ۱۳۴۶ ه. ق) در اختیار ما قرار می‌دهد: «شرکت تجارتنی انگلیس هم در لندن مایل بود راجع به وقایع ساحل بحر خزر اطلاعات بیشتری به دست آورد و لذا «ج. هانوی» را اعزام داشت تا در خود محل تحقیقاتی به عمل آورد.

«هانوی» در سال ۱۷۴۳ با مقداری کالا به مقصد ایران به سوی لنگرود حرکت کرد تا در آنجا به «دالتون» محلق گردد.

خط سیر «هانوی» از راه کوهستان همان بود که در زمان ما هم [۱۹۲۹] از آن عبور می‌شود یعنی از راه رودبار قزوین. از نو برای «هانوی» فرصت دست داد که از سرزمین پست خزر عبور و آنرا تشریح نماید. در ضمن سایر مطالب، شرح یک

**راهنمای کوچک**

**انتخاب نام‌های گیلانی**

**برای دختران و پسران**

**مغازه‌ها و شرکت‌ها**

**قابل استفاده برای**

پدران و مادران گیلانی که علاقمند به گزینش یک نام اصیل بومی برای فرزندان خویش هستند.

مدیران شرکت‌ها و مؤسسات تولیدی، صنعتی، خدماتی و صاحبان مغازه‌ها که تمایل به انتخاب نامی بومی برای واحدهای خود دارند

و خلاصه هر گیلانی اصیل و علاقمندی که طرحی نو برای کار و فعالیت خویش دارد

نامهای گیلانی

برای دختران و پسران

مغازه‌ها و شرکت‌ها

م.ب.جکتاخی

**قابل وصول در هر نقطه کشور**

در ازای ارسال ۷۰ تومان تمبر به نشانی **دگیله‌وا**

جاده سنگفرش با شکوهی را، که از یادگارهای شاه عباس اول می‌باشد داده بود. این جاده در سراسر گیلان و مازندران تا استرآباد (گرگان) کشیده شده و تقریباً ۴۰۰ کیلومتر طول داشت. سنگفرش آن در غالب نقاط کاملاً بی‌عیب مانده بود، جاده تا سیزده متر عرض داشت و وسط آن برجسته بود و در دو طرف آن خندقی کنده بودند. (جاده سنگفرش از دروازه غربی استرآباد (گرگان) شروع شده از طریق بندرگز و بهشتر تا کیشار که در غرب گیلان واقع است [منظور گسکر تالش است. ن.]، امتداد داشت. این جاده از سمت جنوب شرقی استرآباد تا پای گردنه شروع شده از طریق جاجریم تا نزدیکی چناران به سمت شرق رو می‌آورد.<sup>۱۲</sup>

طبق اظهارات ماکسیم سیرو استاد سابق دانشگاه تهران: «با روی کار آمدن دودمان صفوی (۹۰۸ هـ ق) مشکلات رفت و آمد کاروان‌ها بر طرف گردید ولی این بار مبادله کالا فقط بین کشور ایران و قاره اروپا انجام گرفت. امروز نخستین نظری که راجع به یک خرابه در میان راه‌های کشور داده می‌شود این است که از بقایای یکی از کاروانسراهای شاه عباسی است. در این زمان راهی دیده نمی‌شد که در آن پل‌های محکمی ساخته نشده باشد. اینطور به نظر می‌رسد که در آذربایجان و در خراسان تشکیلات منظمی برای رفت و آمد کاروان‌های بازرگانی وجود داشته است. «تاورنیه» جهانگرد فرانسوی در قرن هفدهم می‌گوید: چون پادشاه متوجه شد که سرزمین ایران عواید زیادی ندارد تصمیم گرفت آرامنه را همراه با ابریشم خام ایران به اروپا روانه کند، شاید بتواند خریداری برای آن پیدا کند و به این طریق عوایدی به دست آورد.

قسمت مهمی از زربفت‌ها و پارچه‌های ابریشمی ایران با بازارهای اروپا از طریق کشور روسیه و لهستان فرستاده می‌شدند. پارچه‌های ساده، راه ترکیه را در پیش می‌گرفت. ساخت ۹۹۹ کاروانسرا را به شاه عباس بزرگ نسبت داده‌اند.

[بعد از شاه عباس] دیگر راه‌ها ترمیم نمی‌شدند و حتی در حفظ آنها کوششی به عمل نیامد.<sup>۱۵</sup>

ماکسیم سیرو در سال ۱۹۴۴ در بیان راه‌های سواحل شمال ایران در جای دیگری از بحث خود اینطور ادامه می‌دهد:

«تنها راه مهم ساحلی راهی است که از کنار دریای خزر عبور می‌کند، با اینکه در آن رفت و آمد زیادی نمی‌شود، زیرا در آن باطلاح‌های متعدد و سیل آبهای فراوان وجود دارد که هنگام طوفانها از جنگل‌های مجاور آن بارانهای شدید سرازیر می‌شود و خود جنگل‌ها نیز مانعی برای رفت و آمد کاروان‌ها به شمار می‌روند. شاه عباس اول برای

معمور کردن این راه‌ها کوشش فراوان کرد، پل‌های محکم ساخت و در نواحی باطلاحی راه‌های سنگفرش بوجود آورد، ولی کارهای ساختمانی فقط به سبب علاقه‌ای بود که به این ایالات سرسبز و زیبا داشت.<sup>۱۶</sup>»

در یک اثر تحقیقی از مارسل بازن و کریستیان برمبرژه با همکاری اصغر عسگری خانقاه و اصغر کریمی اشاره‌ای به راه‌های واقع در امتداد دریای خزر به عنوان یکی از راه‌های تجارتهای قدیمی به شرح زیر رفته است:

جاده شاه عباسی که در امتداد ساحل دریای خزر از استرآباد (گرگان) تا گرگانرود (هشتپر) ممتد است در شمال جاده فعلی قرار دارد. برای رفتن از مازندران به رشت مستقیماً مسیر ساحلی را در قسمت شمالی گیلان می‌بیمودند. می‌گویند که شاه عباس در آن تشکیلات زیادی از قبیل پل‌های هوایی مانند پل‌کیسم بر روی سفیدرود در شمال آستانه و... درست کرده بود.<sup>۱۷</sup> منبع مزبور ادامه می‌دهد:

ولی اغلب این تشکیلات نتوانسته در مقابل گذشت زمان دوام بیاورد، مثلاً پل کیسم احتمالاً قبل از قرن نوزدهم خراب شده بود، زیرا «فریزر» در سال ۱۸۲۲ از روی سفیدرود با لاوک چوبی ساده عبور کرده است. این جاده‌ها به وسیله شکاف‌های زمین و سیلابهای خیلی نزدیک که باران‌های سیل‌آسا آنها را پر آب می‌کردند و جنگلهای انبوه قطع می‌شد. (سیرو ۱۹۴۹ ص ۲۱). عکس‌های هوایی که توسط رابینو در ابتدای قرن (۱۹۱۷) بخصوص گرفته شده حکایت از موانع و مشکلاتی که بر سر راه مسافر بوده می‌کند. بدین دلایل در این جاده ساحلی تردد کم بوده و اغلب حمل و نقل از راه‌های دریایی را ترجیح می‌داده‌اند.<sup>۱۸</sup>

و اما درباره راه‌هایی که از گیلان به طرف آذربایجان می‌گذرند:

راه‌هایی که دشت‌های فومنات، تالش جنوبی و مرکزی را به دره شاهرود (خلخال) وصل می‌کرد جاده‌هایی است که برای کوچ‌های انسانی و یا دامی و یک تجارت ضعیف بین منطقه‌ای مناسب بود و هنوز هم هست.

از هرآباد به طرف دشت، بر پشت قاطر آرد گندم، روغن، میوه‌های خشک و غیره حمل می‌کردند و از گیلان به طرف دره شاهرود اساساً برنج و چای فرستاده می‌شد. مسیر اصلی راهی بود که از فومن و از طریق ماسوله به هرآباد و سپس اردبیل می‌رفت. از دو راه اصلی قدیمی شمال غربی گیلان به آذربایجان، یکی از هشتپر شروع می‌شد و دیگری از آستارا و هر دو به طرف اردبیل مایل می‌شدند. راه اول را «فریزر» طی کرده و آن را

عالی توصیف نموده و حدس می‌زند که این راه باید امتداد جاده ساحلی باشد که در زمان شاه عباس کشیده شده است.

خرابه‌های کاروانسرای که در «آق‌اولر» قرار دارد از اهمیت این راه در زمان قدیم حکایت می‌کند. و اما در مورد گذرگاه آستارا - اردبیل، باید گفت که مسیری ترس‌آور ولی به خاطر موقعیت خاصش بسیار پر رفت و آمد بوده است و از طریق آن کالاهای وارداتی از روسیه را که به آستارا، بندر مرزی ایران می‌رسید به آذربایجان می‌آوردند.<sup>۱۸</sup>

پایان سخن را به یادداشتی از عبدالفتاح فومنی اختصاص می‌دهیم که در تاریخ گیلان آورده است: «شاه عباس کبیر» در گیلان جاده‌هایی بساخت و امراء مقتدر «گسکر» را به «شیروان» کوچانیده و جمعی از مردم آذربایجان را در حدود «طالش» سکونت داد.<sup>۱۹</sup>

منابع و مأخذ:

- ۱) اورسل، ارنست (Orssole, Erneste). سفرنامه اورسل، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، ایران، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۵۳، ص ۲۲.
- ۲ و ۳) همان، ص ۲۴.
- ۴) فخرایی، ابراهیم، گیلان در گذرگاه زمان، ایران، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۵، ص ۲۳۰.
- ۵ و ۶) همان، ص ۲۳۱ - ۲۳۲.
- ۷) عون‌اللهی، دکتر سید آقا، اولتاریوس آلمانی در طالش (مقاله)، هفته‌نامه نخل، سال ۴، شماره ۱۱۷، دی ۱۳۷۳.
- ۸) فخرایی، همان، ص ۲۶۳.
- ۹) فخرایی، همان، ص ۲۶۴.
- ۱۰) ملگونوف - و عزالدوله، سفرنامه ایران و روسیه «نواحی شمال ایران» به کوشش محمد گلین - فرامرزی طباطبایی، ایران، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۹۸.
- ۱۱) سعیدیان، دایرة‌المعارف سرزمین و مردم ایران، ایران، تهران، انتشارات علم و زندگی، ۱۳۶۳، ص ۱۷۹.
- ۱۲) لودگرزن، جرج. ن. ایران و قضیه ایران، ترجمه غ. وحید مازندرانی، ایران، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹، ص ۵۰۸ - ۵۰۹.
- ۱۳) همان، ص ۴۷۱ - ۴۷۲.
- ۱۴) گابریل، آلفونس، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ترجمه فتحعلی خواجه‌نوری، تصحیح دکتر هومان خواجه‌نوری، ایران، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۸، ص ۱۷۵ - ۱۷۶.
- ۱۵) سیرو، ماکسیم، کاروانسراهای ایران و ساختمانهای کوچک میان‌راهها، ایران، تهران، انتشارات انجمن فرانسوی شرق‌شناسی در قاهره، ترجمه عیسی بهنام، ۱۹۴۹، ص ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳.
- ۱۶) همان، ص ۵۲.
- ۱۷ و ۱۸) بازن، مارسل - برمبرژه، کریستیان - با همکاری اصغر عسگری خانقاه و اصغر کریمی، ترجمه امین قرشچیان، گیلان و آذربایجان شرقی، ایران، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۵، ص ۵۶ - ۱۸۵ - ۱۸۶.
- ۱۹) فومنی، عبدالفتاح. تاریخ گیلان، با تصحیح عطاءالله تدین، ایران، تهران، انتشارات فروغی، ۱۳۵۳، ص ۲۸.

## نماواژه ها

### درباره‌ی خاستگاه الموت، دلفک، دلخونی، رشت و پژوهش‌های پیوسته به آن

راه به پرسشهای یاد شده پاسخ دهیم و در یچه‌های آغازین بازشناسی آن را بکشاییم.

۱ - الموت - از توابع شهرستان کرج که ارموت هم می‌گویند. این آبادی در دشت جای گرفته و ویژه‌گی جغرافیایی بایسته را برای آشیان ساختن عقاب ندارد.

۲ - الموت - از روستاهای شهرستان اردستان است که به گونه‌های ارموت و ارمود هم می‌گویند. این آبادی هم ویژه‌گی جغرافیایی بایسته را ندارد.

۳ - الموت - از توابع شهرستان اردکان است که در دشت جای دارد و از ویژه‌گی‌های جغرافیایی چکاد الموت برخوردار نیست.

۴ - الموت - در پیرامون شهرستان لاهیجان که الموت هم می‌گویند با ویژه‌گی‌های جغرافیایی یاد شده همگون نیست.

۵ - الموت آغاچ - از روستاهای شهرستان ارومیه می‌باشد. پسوند ترکی آغاچ همان درخت فارسی است و نشان می‌دهد که خاستگاه واژه گیاهی است. این نام به گونه‌ی ارمو آغاچ هم ادا می‌شود و در دشت جای دارد.

۶ - الموت آجاجی - این نام هم با پسوند ترکی آغاچ به معنی درخت و یاء نسبت یا گویشی نشان از پدیده‌های گیاهی دارد که در پیرامون شهرستان قوچان واقع است و فاقد ویژه‌گی‌های بایسته می‌باشد.

۷ - الموت باغ - در حومه‌ی شهرستان لار است. بالای کوه هم جای ندارد تا آشیانه‌ی عقاب گردد. ناگفته پیداست که پسوند باغ هم نشان از گونه‌ای درخت دارد و به گونه‌های ارمود باغ و هرمود باغ هم گفته می‌شود.

۸ - الموت داغ - از توابع شهرستان میانه است. این نام می‌تواند از سه چهره‌ی گوناگون برخوردار باشد. با پسوند ترکی داغ به نشانه‌ی جای باش خوش آب و هوا است که این آبادی را در بیلاق قرار می‌دهد.

این نامگذاری زمانی قانونمند می‌شود که روستایی قشلاقی با همین نام وجود داشته باشد. با بررسی‌های نگارنده که خاستگاه بیش از چهل هزار نماواژه را

شده‌ی پژوهشگر هیچ پیوندی با نام عقاب ندارد. به واژه‌ی آله هم نمیرسیم، چه در آن صورت ناگزیریم صدای زیر حرف لام را نادیده بگیریم و برای نخستین بار واژه‌ی آلموت را آلموت یا الوموت بخوانیم. تازه همین صدای زیر هم نایب‌سیده است و تنها صدای لام ادا می‌شود.

در بخش دوم هم لخت «موت» آشیانه معنی شده که در هیچ یک از شاخه‌های زبان‌های ایرانی پیدا نمی‌شود. این واژه با همین پیکره در زبان‌های گفتاری گیلانی به ویژه دیلمانی به معنی «خایه»، بیضه» است و کارمایه‌ی دیگری ندارد.

بنابراین نماواژه‌های «موت آباد»، شهرستان اراک و «موت و موتک»، شهرستان اهواز و «موت» شهرستان اصفهان و حتا نام سردار دیلمی «موتا» هیچ گونه نسبتی با آشیانه یا کارمایه‌ی گیلانی آن ندارد.

نامگذاری‌های جغرافیایی از قانونمندی‌های ویژه‌ای برخوردارند که از دید پژوهشگران این رشته در طول هزار و دویست سال گذشته پنهان مانده است. بدون شناخت این ویژه‌گی‌ها، هر پژوهشی در این راستا ناکام می‌ماند همچنان که تاکنون چنین بوده است. هر پژوهنده‌ای با هر سطح دانش و آگاهی اگر بخواهد در این راه گام بردارد، در همان آغاز گزینش و بررسی باید به پرسش‌های زیر پاسخ گوید.

۱ - آیا پیکره‌ی واژه یکپارچه است یا نه؟ چرا؟  
۲ - نام برگزیده شده یگانه است یا نمونه‌های دیگری هم در این جا و آن جا پیدا می‌شود؟  
۳ - آیا ویژه‌گی‌های جغرافیایی واژه با نام‌های هم خانوادگی دیگر هماهنگ است یا نه؟

۴ - آیا بن مایه‌ی نام بدست آمده فراگیر است یا با نام‌های دیگر نمی‌خواند؟

۵ - آیا نام برگزیده شده جزئی از نام یک ناحیه است یا به انگیزه‌ی داشتن یک ویژه‌گی جغرافیایی هستی یافته است؟

در همین راستا می‌توانیم نام‌های هم خانوادگی الموت را دسته بندی کنیم. نگاه نازک اندیشانه‌ای به پسوندهای برخی از این واژه‌ها داشته باشیم و از این

در شماره‌های پیشین ماهنامه گیله‌وا، دو پژوهش درباره‌ی کاریست و خاستگاه واژه‌های یاد شده انتشار یافته که کجراه‌های بیش نبوده است. گفتار حاضر برای بررسی شیوه‌های بکار آمده و دستامدهای برگرفته از آن فراهم گردیده تا ناگفته‌ها گفته شود. راه از بیراهه جدا گردد و زمینه‌های بازیابی آنها فراهم آید. این کار در راستای پیام صاحب امتیاز و مدیر مسئول ماهنامه انجام گرفته تا با چاپ گفتارهای نقدگونه نگاه بازنگرانه‌ای هم به محتویات گذشته‌ی ماهنامه داشته باشد.

#### درباره نماواژه‌ی الموت

پژوهشگر گرامی بدون آگاهی از یکپارچه بودن پیکره‌ی واژه، به بخشبندی آن روی آورده و دو لخت «آل âl» و «موت» ساخته است. سپس الف کوتاه بخش نخست را که همواره با صدای زیر ادا می‌شده، به الف کشیده رسانده و به گونه‌ی آل در آورده است. آنگاه صدای گویشی یا پیوندی میان دو حرف لام و میم واژه‌ی الموت را «هائ پنهان» پنداشته و در پایان لخت نخست آورده و از این راه به نام «آله» و به معنی عقاب رسیده است. روشی که در گذشته هم انجام گرفته و پیش از این در کتاب جهانگشای جوینی آمده است. آن چه که پژوهنده را از یک بررسی نازک اندیشانه باز داشته، هسانی پیکره‌ای دو نام «آله» و «آله» بوده است. زیرا واژه‌های «آله و آله و له و الوغ و آله و الوه همه‌گی برگرفته از زبان پهلوی و به معنی عقاب می‌باشد.

برای نمونه می‌توان از فرهنگ زنده یاد دکتر معین یاد کرد که در صفحه‌ی ۸۵ آن می‌نویسد:

- ۱ - آله - e - âla = آله، گیاه سنبل الطیب. نگارنده نام اشنه و اشنوم را هم بر آن می‌افزاید.
- ۲ - آله - e - âla = آل، پسوند نسبت در کلمات مرکب مانند ترشاله، تفاله، دنباله، کشاله
- ۳ - آله - e - âla، عربی، آله = آلت بران اسب آله زاندازه

بیش - فردوسی

ناگفته پیداست که کارمایه‌ی واژه‌ی ساخته

## شالیکاران

## در چنبره سلف خرها و ربا خوارها

عروسی دختر خود می‌پرسم پاسخ همان داستان بدهکاری و اختفاست.

همه آنچه که در بالا آمد و بارها و بارها شنیدیم معلولند و شایسته است بدانیم علت در کجای کاراست و چگونه می‌شود که سالیان دراز این داستان ادامه داشته و بالاخص در سالهای اخیر تزايد غیر قابل انکاری پیدا نموده است. تردید نیست که در جهت اعتلای فرهنگ اقتصادی کشاورزان کار اجرائی مناسب و کافی صورت نگرفته است.

همه می‌دانیم هیچ ارگانی خود را مسئول برقراری تراز درآمد و هزینه کشاورز شالیکار نمی‌دانند.

بر کسی پوشیده نیست که ارگانهای ذیربط مبارزه با داستان غمبار نزول و نزولخواری آنطور که می‌بایست داس همت بر کمر نهند و منسجم و هماهنگ با این مسئله رویارویی نمی‌کنند. این رویارویی در ضروری‌ترین شکل خود، اختصاص وام‌های با بهره اندک و قرض الحسنه به شالیکاران، نسود پیدا می‌کند و بعد همت و تلاش جدی وزارتخانه‌های کشاورزی - بازرگانی - تعاون - بهداشت و درمان و آموزش پزشکی و ارگانهای ذیربط انتظامی را در برخورد بامقوله مورد بحث و مشکلات دیگر کشاورزان می‌طلبد. شاید در سایه برنامه‌ریزی اصولی دولت در مقابله با مشکلات کشاورزی، مقوله سلف خری و رباخواری از جامعه کشاورزی گیلان رخت بریندد.

کلام آخر این که شالیکار عزیز گیلانی بدانند به خرج گرفتن مختصر پس انداز استحصالی هر سال، داماد کردن پسر ۱۶ ساله و یا تشرّف به یکی از مراکز متبرّکه نیست.

کدام هموطن است که تصویری از چگونگی امر شالیکاری نداشته باشد؟ پای صحبت چه کسی بنشینیم که بی‌اطلاع از کیفیت مقوله کشت برنج بوده و فاقد آگاهی از زحمات و مرامتی که استحصالی شالی دارد باشد؟

بدیهی است شالیکاران سالهاست که با شداید خو گرفته و همه سخت گذرانها و آلام را به جان خریدارند تا در زیر نام پرشکوه کشاورز با تکیه بر غیرت و تعصب خود نقشی سازنده در تأمین نیازهای کلیدی میهن خویش داشته و حیثیت و اعتباری در جامعه روستائی دست و پا نمایند اما افسوس و صد افسوس که این همه مصائب به یکسو و رنج اختفاء از طلبکار و سلف خر و رباخوار و بانکها به سوئی دیگر، که این واقعیت عینی از کشاورز شالیکار موجودی نگون بخت و قابل ترخّم ساخته و همه سرفرازی را از این قشر به راستی محترم سلب نموده است.

شالیکار زحمتکش از سالیان خیلی دور تا به امروز ناچار بوده هم زمان با تخلیه انبارش دست نیاز به سوی سودجویان ابن الوقت دراز نماید. مدیر مدرسه‌ای تعریف می‌کرد از دانش آموز ساعی و منظمی پرسیدم شما که محض روبراه و منضبطی هستید چرا در رابطه با شرکت پدران در جلسه انجمن اولیاء و مربیان همتی نداشتید؟ ایشان را ترغیب به شرکت در جلسه نمودید؟ پاسخ دانش آموز بسیار غم‌انگیز بود. فرزند غیور روستا با همان حجب روستائی گفت: آقا پدرم اشتیاق فراوان برای شرکت در جلسه داشت تنها بجهت ترس از طلبکاران نتوانست در جلسه شرکت نماید. و یا وقتی علت عدم حضور مشهدی جعفر ... را در مراسم

بازیابی کرده، چنین نامی پیدا نشده است. این نام می‌تواند با حذف حرف تاء به گونه‌ی المود، آق با پسوند ترکی آق به معنی سپید باشد که به واقعیت‌های نامگذاری نزدیک‌تر است. اما به باور نگارنده و با آزمون‌هایی که از شیوه‌ی نامگذاری نامواژه‌های جغرافیایی در زبان ترکی و در شش سده‌ی گذشته و از جابه‌جایی پیکره‌های پارسی به ترکی دارد بی‌گمان نام نخستین واژه «الموتک» یا «المودک» با پسوند کاف اتصاف بوده که به این شکل درآمده است.

این نام‌ها و دهها نام هم‌خانواده‌ی دیگر که با پسوندهای گوناگونی همراه‌اند نشان می‌دهند که پیکره‌ی واژه یکپارچه است و نمی‌توان به انگیزه‌ی همسانی بخشی از پیکره‌های آن با واژه‌های دیگر به روش لخت بندی روی آورد. افزون بر این نامی یگانه هم نبوده که ویژه‌گی جغرافیایی منحصر به فردی داشته باشد. دژ الموت و در واقع نام الموت جزئی از نامی است که یک ناحیه را دربر می‌گیرد. اگر چه در برهه‌ای از تاریخ جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده و از این راه نام ناحیه را بیرنگ نموده و خود به جای آن نشسته است. اینک که از راه بررسی پیوندها به خاستگاه گیاهی واژه دست یافته‌ایم، می‌توانیم از گونه‌ی آن نیز آگاه شویم. هر چند نمی‌خواستیم به این بخش از بررسی هم بپردازیم و بسیار مایل بودیم که جستجو را به دستداران این کار واگذاریم و به فراهم کردن زمینه‌های مناسب بسنده کنیم. اما برای نمونه هم که شده آن را در زیر می‌آورم.

از میان درختان گونه‌ای گلابی وجود دارد که از میوه‌های غالب آن سامان بوده است. بخشی از پوسته‌ی میوه‌ی آن به رنگ سرخ در می‌آید و در گروه میوه‌هایی جای دارد که با واژه‌های باستانی آن به معنی سرخ و سرخ‌نیم‌رنگ هویت یافته است. این میوه در سراسر دشت کرج و پیرامون زنجان و نواحی پیرامونی منطقه‌ی الموت به وفور یافت می‌شود. بعدها در استان‌های دیگر هم کاشته شد و در پنج سده‌ی گذشته از میوه‌های شناخته شده‌ی شهرستان ارومیه است. نام‌های گوناگون آن که در فرهنگ‌ها آمده عبارت‌اند از:

امرو - امروت - امرود - ارمو - ارموت - ارمود - المو - الموت - المود - انبروت - امبرود که برگرفته از زبان پهلوی است. تاریخ حیات این واژه در ناحیه‌ی یاد شده به پیش از اسلام میرسد و پیوندی با آشیانه عقاب ندارد.

ادامه دارد

## خواهش دوستانه

از شاعران و نویسندگانی که برای ما مطلب می‌فرستند مصراغه تقاضا می‌شود آثار خود را حتی‌المقدور ماشین کنند یا با خط کاملاً خوانا و رعایت حفظ فاصله و حاشیه روی یک برگ کاغذ بنویسند و از قلم خوردگی و شکسته‌نویسی پرهیز

نمایند. این کار ما را در بررسی سریع مطالب و گزینش آن‌ها، حروفچینی درست و تصحیح نمونه‌های چاپی بسیار کمک می‌کند.

در متون گیلکی، ضمن رعایت نکات بالا، درشت نویسی، آوا نوشت لاتین یا اعراب گذاری و توضیح واژه‌های گویشی الزامی است.

## سفری به آفاق خیال

احمد علی دوست

از این رو می‌توان گفت که مردم رشت نسبت به این دسته از مردمان حرمتی قابل تأمل داشتند تا آنجا که نام آنان را به کویبی که اقامت‌گاهشان بود دادند که هنوز محلات شهر همچنان به نام یا صفت عارفان و اقطاب آن روزگار نامبردار است.

مانند محله آقا پیرولی - محله آقا سید عباس - محله سوما بچار «سوما به معنای عابد و زاهد است و شاید صومعه‌سرا و صومعه بچار، مبتدل به نام سوما بچار و سوما سرا باشد؟» - محله زاهدان - محله وادی الله (نه بادی الله) - محله آقا سید ابراهیم - محله خواهر امام «که در عهد استبداد محل تحصن بود و در زمان سلطنت ناصرالدین شاه به فتوای علماء محل منحصری شناخته شد که متحصنین آن مصون از تعرض بودند»، محله آقا سید ابوجعفر یا آقا شیخ ابوجعفر - محله چلتن - محله درویش مخلص - محله آقا دانای علی - محله چهاربرادران - محله آفخرا - محله چله خانه «قسمت اعظم این محله تا سال ۱۲۸۰ هجری قمری «انارکله» جنگل انار ترش خود رو بود و تا حد «قرق کار گذاری» میدان بانک ملی فعلی امتداد داشت و ظاهراً عارفی چله نشین در قسمت معمور آن مقام داشته است».

محله سلیمان داراب که به نام سلیمان دارابی نامیده شده است و هم‌چنین محله سید کلان که تدریجاً به صیقلان تبدیل شد و آرامگاه عارف اخیرالذکر پس از احداث خیابان رضاشاه سابق در حاشیه شرقی خیابان مذکور بین پیاده رو و میدان صیقلان در معبر عام قرار گرفت.

برای پی بردن به تاریخ حیات هر یک از پاک‌دامنان مذکور اعم از اینکه چله‌نشین بوده باشند یا صاحب کرامات، قطب یا زاهد می‌باید به سنگ مزار آنان مراجعه کرد که تاکنون مقدور نشده است فقط از ضریح چوبی منبت‌کاری سلیمان دارابی می‌توان دریافت که در نیمه دوم از قرن دهم هجری قمری آرامگاه آن بزرگوار به امر سرفراز شاه امیر وقت رشت طاق و رواقی یافته است.

آنچه از یادداشت‌های شوزکو محقق لهستانی

خلاصه همه جا را با حسرت و شیفتگی مرور کردم و عجب صفایی داشت شهر شادی‌های شورانگیز با تاریخی کهن از یادها و باورها و آدم‌هایی در طواف طلب با آرزوهایی به درازای ابدیت! ای وقت تو خوش که وقت ما کردی خوش. در سالهای پایان عمر پُرثمر زنده‌یاد جهانگیر سرتیب‌پور هر وقت فرصت دیداری دست می‌داد سئوالی را بهانه می‌کردم تا از اندوخته سرشار ذهن موتمن بهره‌ای بگیرم - یک روز از وجه تسمیه «خمیران» که از مدت‌ها قبل طالب دانستن معنای آن بودم و پیش از آن با مرحوم ابراهیم فخرایی در میان گذاشته بودم پرسیدم - جواب همان «خم‌سازان یا سفالگران بود» که با توجه به وجود چند محله با نام‌های خمیران شریفیه - خمیران کیاب - خمیران چهلتن - خمیران زاهدان و محله‌ای به نام کوزه‌گران قانع نشدم و با پرس و جوهای بعدی نیز! آقا اینقدر بود که سرآغازی شد در شرح نام محلات رشت و انتساب شنیدنی آنها به اقطاب و عارفان زمانه که از حافظه و دفترها گفتم و من با عجله یادداشت برداشتم.

شادروان سرتیب‌پور می‌گفت: شهر رشت از آغاز در منازعات و کشمکش‌های امرای محلی گیلان کمتر مداخله داشته است به همین دلیل از عارفان و زاهدان منطقه‌ای امن و بی‌دغدغه برای تفکر و عبادت محسوب می‌شد و شاید وجود هدین امنیت و آسایش بود که موجب شد تا عرفا و زهاد ساده عبادت خود را در این شهر بگسترند و در نتیجه امرای گیلان به احترام وجود آنان رشت را از عرصه کشمکش‌ها دور بدارند.

روایت «پرسه در شهر خاطره‌های کودکی شماره ۴۳ و ۴۲ گیله‌وا» به قلم دوست دانشورم دکتر ایرج صراف که این روزها کمتر به حرفه شریف پزشکی می‌پردازد و بیشتر مطالعه و تحقیق می‌کند و ادیبانه بر عیار سخن می‌افزاید بهانه گشت و گذاری شد رؤیا مانند برای من که سالهای سال در آن حوالی زیسته‌ام.

نگاه خیره‌ام بر روی کلمات مقاله ماسید و سبک بال نه چون «سالک عروج و معراج وصل» که همچون مسافر سرگشته کوچه باغ‌های خاطره به آفاق دور دست خیال سفر کردم؛ به دیار دل‌بستگی‌ها و حال و هوای جوانی - به روزگاری که نه غم نان بود و نه بیم جان - از قرق بی‌بی زینب - مدرسه آمریکایی (۱) و کنار پرچین زمین تنیس (۲) مقابل مدرسه گذشتم - از پس کوچه‌های قلمستان و عباس روبرار (رودبار) تا باغ محتشم در سیه‌دمان بهاری و ایام دوره کردن دروس امتحانی و از آنجا به باغ سالاریه رفتم که نام قبلی آن «علی درویش» بود و نام بعدی مظهریه، و هوای روزهای گردش تفریحی مدرسه را کردم - به باغ مدیریه و مشکوتیه و چشمه چمارسرا - بوسار و زاستاب «به زبان روسی پاسگاه» که هر کدام در موقع خود فصلی دارد و نقلی - باغ گنج‌های «مقر فعلی فرستنده آزادگان» باغ معین السلطنه - باغ آخوند «بزرگ خاندان تحویل‌داری» و بالآخره باغ حاج صمدخان که همه آنها ملک شخصی اعیان شهر بود و با فراخ سینه‌گی برای تفریح در اختیار مردم شهر قرار می‌گرفت (۳) و در کنار هر یک یخچال بزرگی تعبیه شده بود که برف و یخ مصرف شهر و بستنی فروش‌ها در فصل تابستان در آنها ذخیره می‌شد.

و بالاخره دباغ خانه‌ها (۴) با رنگ و بوی خانه‌خراب کنش - مراسمی که در کنار چشمه «ولی بزرگوار» انجام می‌شد و به حاجتی با «چلتاس» روی زنه‌ای نازا آب می‌ریختند و بر درختان کهن آزاد اغلب خشکیده و پوسیده پارچه‌های رنگین می‌بستند - آب نیسان (۵) که از باران بهاری می‌گرفتند و بعضی از علماء با ادعیه آنرا متبرک می‌کردند و به حاجت‌مندان می‌دادند - و سخن بی‌وجهی نیست اگر گفته شود نوعی توسلات عامیانه بود که ریشه در خرافه و جهل داشت و تنها آتراکسیون مطلوب و دلخواه اکثریت مردم آن روزگار!

### در مورد مقالات رسیده

چند پیام برای عزیزانی که برایمان مطلب می‌فرستند.

۱ - صفحات محدود گیله‌وا، تنوع موضوعات و فاصله انتشار زیاد موجب گردیده است تا مقالات و اشعار فراوانی که به دفتر مجله می‌رسد در صورت گزینش در نوبت‌های درازمدت (به ترتیب تاریخ وصول یا مناسبت موضوع با زمان) قرار گیرد. این را بر گیله‌وا ببخشید.

۲ - حجم و نوع مقالات فارسی را با توجه به مشی مجله و محتویات آن و گنجایش صفحات طوری انتخاب و تنظیم فرمائید که حداکثر از دو صفحه گیله‌وا تجاوز نکند.

۳ - برخی از مطالب رسیده به مناسبت محتوی ویژه و همخوانی با موضوعی خاص ممکن است تا مدت‌ها در آرشیو مجله بایگانی شود و مقارن با زمان خود چاپ گردد.





که چند سالی در شمال ایران مقیم بوده است برمی آید در تاریخی که رشت به امر شاه عباس مرکز ایالت گردید این شهر دارای پنج بازار و هفت محله بنام بوده است و پس از سال ۱۰۰۲ هجری قمری محلات دیگری نیز در حوالی مرقد عرفا بوجود آمد و آباد گردیده است.

دو محله دیگر از مراکز بزرگ داد و ستد بود بنام باربند محله یا باربندان در حوالی پل عراق در فاصله دبیرستان شاهپور سابق تا نزدیک رودخانه صیقلان رودبار و از سویی تا حدود ساغری سازان امتداد داشته است. نام این محله در قبایلهای قدیمی آمده است و من یکی از آن قبایله را در محضر مرحوم شیخ محمد زاهد گیلانی که بر قسمتی از اراضی همان محله ادعای به حقی داشت دیده‌ام!

غرض آنکه محله باربندان یا باربند محله مرکزی برای معاملات بازرگانان و سوداگرانی بود که با قزوین و تهران معاملاتی داشتند و محل تمرکز کالاهای صادراتی و وارداتی عراق بوده است.

این مرکز صدور و ورود کالا پس از ایجاد راه شوسه رشت به تهران از اعتبار افتاد و بساط معاملات و حمل و نقل به آن سوی رودخانه منتقل گردید.

کوی بزرگ تجارتهای دیگری در فاصله خیابان سعدی و صیقلان قرار داشت که ساروق بندان نامیده می شد و مرکز داد و ستد امتهای بود که از راه پیله بازار یعنی بازار بزرگ که فعلاً به معنای درستش پیربازار خوانده می شود به رشت وارد و یا به صورت بقچه‌های ابریشم یا کالاهای دیگر که به ساروق «پارچه بسته بندی» زده می شد آماده صدور می گردید. قسمتی از این کوی سرخ‌بند امروز است که یادآور ساروق بندان قدیم است.

گفتنی است که چون در آن روزگار شتر و قاطر تنها وسیله انتقال کالا بود و اکثر مردم رشت تا آن زمان شتر ندیده بودند روزنامه «دولت علیّه» که به جای روزنامه وقایع اتفاقیه و به ابتکار امیرکبیر در تهران منتشر می شد نوشت: پس از تسطیح راه کوهستانی منجیل به رشت (۶) با رسیدن اولین قافله شتر مردم دسته دسته برای تماشای آنها به کاروانسراهای خارج شهر رو کردند در نتیجه ازدحامی به راه افتاد و ساربانان از فرصت استفاده کردند و از هر نفر تماشاگر شتر یک شاهی مطالبه کردند!

و بالاخره محله سبزه میدان: آبادهای و ساختمانهای این ناحیه در عهد حکومت نصرالسلطنه که بعدها لقب سپهسالار اعظم گرفت به وسیله خوانین و معتبرین فومن و کسما و تولم که به شهر رشت روی آورده بودند بوجود آمد و با ایجاد خیابان در اطراف قسمتی از درختستان سر سبزی که از بازارچه سبزه میدان تا انتهای بهستون یا بی ستون کشیده می شد ناحیه محصورری تشکیل یافت که باغ



عکس از احمد نصیری

باکیزه نوشین و شمشاد که در آن روز مانندش در مملکت حتی پایتخت نبود بهترین مکان برای ساعتی آسودن و درد دل گفتن بود.

چهره عابران رنگ آشنایی و لبخند مهربانی داشت و آغوش یاران گرمی محبت در دل شبها زمزمه آواز رهگذران شبگرد یا صدای پای اسبهای درشکه تاریکی کوچه‌ها را می شکافت. امکان مهر و شفقت بی دریغ بود، همیشه فرصت کافی برای دیدار و تجدید و مؤدت با دوستان داشتی و ای بسا به کار دل هم می رسیدی! که «گر عشق نباشد به چه کار آید دل».

افزون بر آن تحلیل دیگری نیز در این مقوله وجود دارد که از منظری متفاوت به بافت زندگی و مزیت آن در گذشته اعتنا شده است. بدین معنا که چون قشرهای مختلف جامعه از پیشه‌ور و کشاورز و تاجر و مالک تا طبیب و مهندس و معلم و عالم هر کدام در جایگاه خود قرار داشتند، به جای آشفتگی و بهم ریختگی برخاسته از جابه جایی‌ها موازنه و هنجار وجود داشت و عرصه کنش‌ها و منش‌ها این همه غوغا و تنش نمی آفرید.

از طرفی اگر چه به اقتضای شرایط مسلط پای اندیشه همیشه در بند بود و بروز و ابراز توانایی و خردمندی حصار و مرز داشت، استعدادها کمتر فرصت شکفتن می یافت و مملکت با اقتصادی خرد و به قول امروزی‌ها در خط فقر تیول جماعتی بود که در بلشوی خیره سری‌ها ادعای سروری داشتند. معدالک تبعات نظام سرمایه سالاری یگانه و یک دست بطور مطلق حاکم نبود.

دست آوردهای کارگاه صنعت کم اما جلوه‌های بارگاه هنر بسیار بود. پول معیار همه ارزش‌ها و بزرگیها محسوب نمی شد و حرص زدن‌ها و دیدن‌های بی حاصل همچنان گناه بی لذت بود.

و در یک کلام رونق اگر نبود صفا بود و با پناه جستن در پستی تعلقات و سنت‌ها دست کم می شد از قربانی شدن حذر کرد!

باری نقل این نشانی‌ها با نگاهی حسرت آلود به گذشته‌های دور دور در عین حال که با منش گیله‌وا

سبزه میدان یا پارک ملی نام گرفت و گردشگاه عمومی داخلی شهر شد، که تا دهه بیست با سر در ورودی باشکوه و انبوه درختان کاج و آزاد در داخل و حاشیه خیابان‌های اطراف جلوه و صفایی کم نظیر داشت و متأسفانه در زمان تصدی شهرداری مرحوم دکتر عباس زاده بر اثر کج سلیقگی یا محمل ناموجهی دیگر از بین رفت. همچنین بولوار کوچک و زیبای ضلع شمالی آن که به محاذات کوچه «احتساب» تا «میرزا مهتاب» و مهمانخانه اسلامیّه امتداد داشت با چند ردیف درخت افاقیا و وسعت و منظری تماشایی که بعدها در طرح مثلاً نوسازی! به چند ساختمان کوتاه و بلند و پاساژ و سینما مبدل شد. نیز ساختارهای شهری دیگر از این دست که با تنگ نظری و امساک دولت مداران وقت همسویی داشت و به جای رونق و آبادانی ویرانی و زشت رویی بیار آورد.

ناگفته نماند که یکی از مشخصه‌های اثر گذار و بیادماندن آن روزگار عامل کمی جمعیت در شهر و مملکت بود. خیلی کمتر از یک سوم آمار فعلی! که زمینه‌ای مبارک برای بهتر زیستن بود. ماشین و عوارض زندگی ماشینی به صورت امروزی وجود نداشت. بنابراین نبض زندگی به آهستگی می زد، عجله و شتابی نبود و اگر بود به نسبت تفاوت آهنگ درشکه با اتومبیل بود. از غوغای عصب گش رسانه‌های دیداری و نوشتاری اثری نبود. اسباب معیشت فراخور هر کس فراهم می آمد. شادی و نشاط سینه به سینه و صدا به صدا منتقل می شد و چرخه زندگی به آرامی می گشت.

مدرسه روها روزی چهار بار در گرما و سرما و باران و برف فاصله از خانه تا مدرسه و برعکس را مثلاً از محله چمارسرا تا ناصریّه «مقر مدرسه شاهپور سابق» سرخوشانه طی می کردند و خستگی نمی شناختند، سهل است، فرصت و فراغتی هم برای بازیگوشی‌ها داشتند. بعضاً به آسودگی سری به کتاب خانه طاعتی یا قرائت خانه ملی می زدند و بزرگترها با ظاهری آراسته در طول خیابان شاه سابق با تانی تفریح می کردند و دو کافه قنادی بزرگ و

سازگار است و پیشینه این دیار را زنده می‌دارد نیز می‌تواند بازتاب بخشی از مقوله دل‌بستگی به این خاک باشد برای امثال من که در روزهای پیری و تن شکستگی بر لب جوی ایم و گذار باریکه عمر را به تماشا نشسته‌ایم.

(۱) - اولین زمین تیس ظاهراً به دستور سرتپ فضل‌الله زاهدی در باغ محتشم و در محوطه عمارت کلاه فرنگی ساخته شد.

(۲) - گذشته از مدرسه آمریکایی سابق در محله خمیران شریفیه که توسط مسیون مذهبی اداره می‌شد و در کنار کار تدریس - زمین تیس - سالن‌های ورزشی و سخن‌رانی برای فعالیت‌های مذهبی داشت بیارستان کوچک اما پاکیزه و معتبر آمریکایی در خیابان چراغ برق سابق وجود داشت و سالها به وسیله دکتر «فرم» و زنتی که ظاهراً منش کشیشی داشتند به مردم گیلان خدمت کردند.

(۳) - سفره و بساط خانواده‌ها در فضای مصفا باغ پهن می‌شد با سوسنات کامل و غذاهای خوشمزه محلی - تعریف و تعارف نیست - دکتر عبدالحمین زرین کوب در کتاب «از چیزهای دیگر چاپ ۳۶ ص ۱۹ - ۲۰» می‌نویسد: وضع جغرافیای گیلان و انواع گونه‌گون برنج و مرغ و ماهی و زیتون و مرکبات که در آنجا وجود داشت سبب شد که آن سرزمین در تمام ایران مهد زرین «هنر آشپزی» تلقی شود چنانکه در رساله «نورالله» آشپزخانه صفوی نیز مکرز از شیوه خاص گیلانیان در طبخ غذا سخن می‌رود همین شهرت و حیثیت خاص سبب شد که در عهد فتحعلی شاه هم یک رساله - هر چند بسیار مختصر - درباره نسخه مطبوعات گیلان تهیه شد و به همراه عده‌ای آشپز زن به دربار خاقان گسیل گشت.

(۴) - راینو در کتاب ولایات دارالمرز ترجمه استاد جعفر خصامی زاده ص ۳۰ در بخش رسوم و موهوم پرستی می‌نویسد: در رشت رسم عجیب دیگری نیز دیده می‌شود. در روز آخر چهارشنبه اغلب زن‌ها از اعیان و کسبه به دیباغ‌خانه‌ها می‌روند و بند زیر جامه خود را به دست پسر نابالغی می‌دهند که آنرا بگشاید تا بخت آنها گشاده شود و شیشه‌ای کوچک از آب دیباغ خانه می‌گیرند که به شوهر خود بخوراند تا به آنها محبت بورزد! و هر کس به قدر استطاعت خود پولی در چاه دیباغ خانه می‌اندازد.

(۵) - نisan ماه هتم از تقویم سریانی مطابق با ماه آوریل سال رومی است؛ قطرات باران نisan را جمع می‌کردند و بر آن دعاهایی می‌خواندند و بقصد سلامت می‌نوشتند. فرهنگ معین. عربی می‌گفت: آب نisan از بارانی که در چهلین روز بهار می‌بارید می‌گرفتند و شهرت داشت اگر در آن روز باران ببارد صدف‌ها از قبر دریا بر روی آب می‌آیند و دهان باز می‌کنند تا از قطرات باران بنوشند و هر صدفی که یک قطره از آن هدیه آسمانی نصیبش بشود آستن یک قطعه مروارید غلطان می‌شود!

(۶) - تنها راه مواصلاتی رشت به تهران و دیگر شهرهای مملکت همین راه کوهستانی صعب‌العبور بود که با اسب و قاطر و شتر طی می‌شد از این جهت در آن روزگار زائران حضرت ثامن‌الائمه برای تشرف به مشهد مقدس ناگزیر با «بارکاس» از پیربازار به بندرانزلی و از آنجا با «پراخوت» به «هشترخان» یا حاجی طرخان و اخیراً «آستراخان» می‌رفتند و سپس از مرز باجگیران دوباره وارد مملکت می‌شدند و راهی مشهد!

## از قدیم و ندیم...

### شاهوخ میرزایی

آقای «م - کوچانی» با فتح بابی که در مورد خوراکیهای تفتنی و سیار آندوره رشت از جمله افلاطونی در «گیله‌وای شماره ۳۹» نمودند ما قدیم‌پاراه‌حالی هوای آنسالها بردند، بعلمت آنکه توضیحات ایشان را در مورد افلاطونی تمام کمال ندیدم، لازم دیدم ضمن توضیح بیشتر در مورد این خوراکی معروف نیم قرن پیش، ابتدا از دو نوع نان که در همان دوران رایج و خوردم شاهد و بعضی اوقات خریدار و خورنده آن بودم، برای اطلاع علاقمندان یاد و شرحی بعمل آورم.

یادم هست که دو نوع نان یکی بنام «تاخ تاخی» و دیگری «کرچه، کرچه» برای فروش به خردسالان توسط دو فروشنده مشخص عرضه می‌شد. اولی شخصی بود که او را سید می‌گفتند، شال سبزی بکمر و عمامه کوچکی بسر داشت. این سید که صورتی گرد و ریشی جوگندمی داشت، در طبقی شیشه «تجه» تعدادی نان گرد سفیدرنگ برای فروش حمل می‌نمود که قطر آنها بیش از ۲۰ تا ۲۵ سانت نبود و گویا از آرد برنج، نشاسته، شیر و چند نوع ادویه تهیه و پخته می‌شد. از قطر بیرونی آن خطوطی سوراخ مانند بود که اگر مشتری نتواند تمام یک قرص نان را که نسبتاً گران و قیمت آن یکقران بود بخرد، بتوان نان را نصف کرد. در این گونه موارد سید با تبغی که از جیب جلیقه خود در می‌آورد، از روی نقطه چینی که عرض کردم آنرا بدو قسمت تقریباً مساوی می‌برد و جلوی مشتری می‌گذاشت، مشتری هم سعی می‌کرد قسمت بزرگتر را بردارد و در این کار مختار بود ولی اگر نصف شده‌ای از مشتری قبلی در طبق بود، مشتری ناچار بود همان نصفه را بردارد، چون آقاسید تا نان نصفه‌ای بود، نان دیگری را نصف نمی‌کرد و من صدای این سید خوش قیافه «تاخ تاخی» فروش را تا اوان جوانی که تابستانها برای فرار از جور مهاجرت ناخواستۀ پدر خود را بزادگاهام می‌رساندم، هر از گاهی از دور می‌شنیدم.

بعد از انقلاب یعنی دو سه سال بعد، بر حسب تصادف این سید بینوا را که بسیار پیر و غلیل شده بود دیدم، پشت حمام نیمه مخروبه کیاب سبزه میدان و با وضعی بسیار بد و دستش هم برای گدائی دراز... بسولی بهش دادم و پرسیدم: چسرا تاخ تاخی

نمی‌فروشی؟ و او نامفهوم پاسخ داد: «آقا... تاخ تاخی که هینه» و دیگر هم وی را ندیدم....

\* \* \*

فروشنده دوم مردی لاغر و بلند بالا بود و تا آنجا که بیاد دارم دارای صورتی تیره و کم‌مو و چشمهائی قلمبیده بود و ما او را «کولی» صدا می‌کردیم و هر وقت شعارش در کوچه بلند می‌شد با خوشحالی فریاد می‌کردیم «کولی بامو، کولی بامو»... نانی را که او به بچه‌ها می‌فروخت، همان نان کوچصفهان امروز است اما تفاوت این نان با آن نان «کرچه کرچه» در آن بود که فروشنده بطریق خاصی آنرا مثل شیشه خشک و شکننده و مثل لوله‌ای بطول همان نان، گرد کرده بود. مثل لوله چراغ گردسوز. و آنرا در طبقی فلزی، یا حلبی و بشکل یک لگن لبه بلند، از ارتفاع بغل هم می‌بیچید و در کوچه و خیابان راه می‌افتاد. و این آواز را می‌خواند:

کرچه کرچه بامو

ایتاده شی برار

کرچه کرچه، کرچه کرچه....

و من هیچوقت این آوا یادم نمی‌رود که با چه گریه زاری از مادر یک دهشاهی می‌گرفتیم و سر کوچه سراغ «کرچه کرچه» می‌رفتیم. و در این بین خدا چشم بد ندهد اگر یکی از بچه‌ها «کرچه کرچه» اش در اثر زمین خوردن و یا دعوا گرفتن با دیگری می‌شکست و مثل شیشه از هم جدا می‌شد، چه قشقرقی به راه می‌افتاد. جالب اینجاست که «کرچه کرچه»، بسیار خشک‌تر و شکننده‌تر از «تاخ تاخی» بود، ولی «تاخی تاخی» نام خوبی در نکرده بود. چون آن ایام مردم که نان می‌خوردند حال اگر نانی در اثر ماندن و یا باد خوردن خشک می‌شد می‌گفتند «آنان ده تاخ تاخی بُو بو» یعنی از دهن افتاد.

\* \* \*

اما «افلاطون یا افلاطونی»....

من نمی‌دانم که آقای «م - کوچانی» خود شاهد و ناظر بازی افلاطونی بوده‌اند یا نه. ولی من که آنوقتها کودکی شیطان و کنجکاو بودم، چندین بار جلوی همین سینما ایران سابق که اکنون پارکینگ اتومبیل شده، چند بار «افلاطون» بازی کرده‌ام.

باحتمال زیاد علت ممنوع و متروک شدن «افلاطون» و شیرینی بازاری دیگری بنام «پول بیرون آیه» که بعداً شرح خواهم داد، بعلمت غیر بهداشتی بودن آن بوده که گویا از طرف اداره بهداشت وقت صورت گرفت و دلیل غیربهداشتی

# آشپزخانه گیلانی

ر. سیف پور

## مالا ویج Mālā Vābig

مواد لازم:

- ۱ - مرغابی، یک عدد
- ۲ - پیاز، یک عدد بزرگ
- ۳ - آب انار، یک لیوان
- ۴ - روغن، ادویه، نمک و فلفل، به مقدار لازم
- ۵ - رب گوجه فرنگی، یک قاشق سوپ خوری

روش طبخ:

ابتدا پیاز را پوست کنده و با رنده درشت ریز می‌کنیم، سپس پیاز رنده شده را در ماهیتابه تفت می‌دهیم تا رنگش عوض شود. در این موقع مرغابی را که قبلاً خوب تمیز کرده‌ایم و به تکه‌های کوچک (چهار تکه برای چهار نفر) تقسیم کرده‌ایم به آن می‌افزاییم و با روغن سرخ می‌کنیم. مرغابی و پیاز که سرخ شد، با آب انار، رب و ادویه‌جات یک مخلوط آبی درست می‌کنیم و به همراه سه لیوان آب، مخلوط رب و آب انار را به تکه‌های مرغابی و پیاز سرخ شده می‌افزاییم و می‌گذاریم تا بجوشد، پس از جوشیدن شعله را کم می‌کنیم و می‌گذاریم تا نیم ساعت به آرامی قوام آید. غذای خوشمزه‌ای آماده میل کردن است. بهتر است تا این غذا کم آب تهیه شود.

با توجه به وفور پرندگان شکاری در اطراف مرداب انزلی و اطراف آبگیرهای تالش، تهیه این غذای خوشمزه در غرب گیلان بسیار متداول است.

## مشترک عزیز

تقاضا داریم برای ادامه کنار گمیله‌ها نسبت به واریز حق اشتراک مجله اقدام فرمایید. گمیله‌ها به هیچ سازمان و موسسه دولتی یا غیردولتی وابسته نیست و فقط از طریق تک فروشی و قبول اشتراک تغذیه مالی می‌شود. واریز حق اشتراک به حساب مجله یکی از راههای تداوم گمیله‌ها است. اگر روش و محتوای آن مورد قبول و دلخواه شماست این راه را بر آن نیندید. جاری ۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ بادی‌الله رشت

سکه‌ای از دهانش بیرون می‌آید یا نه. بغیر از فروشنده که از قبل می‌دانست دارد یا ندارد.

همانطور که گفتیم این شیرینی هم بخاطر عدم بهداشت که ناشی از وجود سکه در داخل آن بود حدود سی چهار سال پیش ممنوع و منسوخ شد....

از شیرینی‌های خیابانی دیگری که بخودی خود و نه در اثر عدم بهداشت، بلکه در مقابله با شیرینیاها و تنقلات کارخانه‌ای مثل انواع بیسکویت‌ها و آبنباتها از میدان بدر رفتند، چند نوع یادم هست که مختصراً در زیر یاد می‌گردد تا لاف‌افش اسمشان در دفتر اسماء خوراکیهای گیلان بیاد بماند.

۱ - «تورشه عطری» نوعی شیرینی بود خشک و مکعبی شکل، باندازه یک قوطی کبریت کوچک که شیار کوچکی در عرض آن بود و بعضاً بصورت نوار، یعنی اگر شما سه عدد از این شیرینی را می‌خواستید، فروشنده از یک نوار مثلاً ۱۰ تایی که در طبقت داشت، سه تایی آنرا جدا می‌کرد و در خط سوم از عرض می‌شکست و بشما می‌داد این شیرینی که در رنگهای مختلف و بیشتر توی «نقل دان» عرضه می‌شد، بشدت طعم زنجبیل می‌داد و گویا از سفیده تخم مرغ و آرد و شکر و پوست زنجبیل درست می‌شد.

چیزی که جالب و شاید خیلی از قدیمیها یادشان هست، اینست که همان وقتها یعنی بعد از منسوخ شدن این شیرینی، عملی ایزدایی بین کودکان و محصلین رسم شد (و شاید هم هنوز باشد) که دو انگشت دژم و سؤم را از طرف شست بهم قفل می‌کردند و از پشت محکم بسر دیگری می‌زدند که دردناک هم بود و اسم این دیگر آزاری را «تُرش عطری» گذاشته بودند شاید بخاطر اینکه دو انگشت بعد از قفل شدن، بشکل همان «تُرش عطری» در می‌آمد. دو یا سه عدد از این شیرینی بقیمت ۱۰ شاهی بفروش می‌رفت...

۲ - «روبار خصال» - نوعی معجون بود دراز و سفیدرنگ، بطول تقریباً یک ممداد و بقطر ۲ برابر آن که به طعم‌های مختلف موجود بود. گویا شکر، سفیده تخم مرغ و آرد از محتویات اصلی آن بود.

۳ - «ماجوم» - چیزی بود در محدوده «روبار خصال» ولی از آن کوچکتر و با همان کیفیت....

خوراکیها و نوشیدنیهای دیگری هم مثل «شربت غوره» (جدای آن چه امروز رایج است) وجود داشت که من یادم نیست و امید است دیگران در اینمورد یاور «گیله‌وا» باشند و در شناخت این نوع خوراکی‌ها که خاص گیلان دیروز بوده و با پا به سن گذاشتن ما و آمدن نسل نو و تنقلات نو از میان رفته است حداقل ذکر خاطره‌ای شود و ثبت تاریخ گردد.

بودن هم وجود سکه در کف محفظه مرباها بود. بشرح زیر:

در داخل اکثر حفره‌های محتوی مربا، سکه‌های یک ریالی و دو ریالی گذاشته شده بود که در کف حفره مربا و در قسمت جلوی طبق قرار گرفته بود. مشتری برای شکار هم مربا و هم پول باید میخی را که به نسبت پهنای انتهای آن پول پرداخت کرده بود، بر می‌داشت و از ابتدای مربا که پول در کف آن خوابیده بود داخل می‌کرد و آهسته سر پهن میخ را بزیر پول می‌برد. «افلاطونی» با میخی دیگر او را تعقیب می‌کرد که به چپ و راست و یا به عقب نرود و تا آخر سلول، میخ را در حالیکه پول لغزان از مربا روی آن است مستقیم با خود ببرد و اگر پول از روی میخ در حین حرکت رد می‌شد، مشتری همینطور باید تا آخر سلول می‌رفت و معلوم است که در انتها سهم او همان مقدار مربائی بود که با میخ بالا می‌آمد و اگر مشتری موفق می‌شد پول را در بیاورد، مربا را مجانی خورده بود که این امر بسیار کم اتفاق می‌افتاد.

\*\*\*

همانطور که گفتیم شیرینی دیگری بود بنام «پول بیرون آیه» که آنهم بععل غیربهداشتی بودن بسرنوشت «افلاطون» دچار شد و ما قبل یا بعد از مدرسه دور طبقت جمع می‌شدیم. این شیرینی طعمی گردو مانند داشت و مثل گردو هم گرد بود ولی یک طرف آن صاف بود و قناد در کف همین صافی، تقریباً ۱۰ عدد در میان یک سکه ده شاهی جا می‌داد که صد البته فروشنده می‌دانست کدامیک سکه دارند و علامتشان چیست. این شیرینهای گرد و قلمبه و چسبناک که برنگ قرمز کم‌رنگ بود، بطرز مرتبی از همان طرف صاف کنار هم در سینی چیده می‌شدند در حالیکه روی سر هر شیرینی یک تراشه کوچک خیزران قرار داشت که حکم دستگیره برداشتن شیرینی را داشت. فروشنده برای جلب مشتری این آواز را با صدای بلند می‌خواند:

«آی برار، پول بیرون آیه گورا گور  
قرانی نقره بیرون آیه گورا گور»

و این صدای خوشی بود برای ما کودکان آندوره که اکثراً مدرسه می‌رفتیم. دور طبقت جمع می‌شدیم و یک دهشاهی می‌دادیم و شانس خود را امتحان می‌کردیم. مشتری حق داشت فقط در یک حرکت سرچوب یکی از شیرینی‌ها را بگیرد و از جا بکند و بدهان بگذارد و دیگر بسته به شانس بود که آیا پولی در کف آن هست یا نه. خریدار بمحض آنکه شیرینی را بدهان می‌گذاشت همه چشمها بدهان بود که آیا

## نگرش‌های زشت در نوشته‌های زیبا

عبدالعظیم یمنی

دوست ارجمندم آقای جکتاجی عزیز. پس از عرض سلام. در شماره ۴۵ گیله‌وا - در صفحات ۴۹ و ۵۰ زیر عنوان (زشت و زیبا...) دو نامه چاپ شده بود اولی از آقای دکتر یاحقی استاد محترم دانشگاه مشهد که نشان دهنده عمق محبت و علاقه ایشان بسرمین گیلان بود و دومی از دوست ارجمند و محقق گرانمایه آقای دکتر روشن که مطالعه آن موجب تأسف من شد با وجودیکه تا حد امکان می‌کوشم فقط بکار حقیر و ناچیز خودم بپردازم و بچرائد و مجلات چیزی نویسم معهداً بدلیل اینکه فاجعه شهریور / ۱۳۲۰ شمسی و اشغال کشور ما بوسیله قوای بیگانه در شمال و جنوب بخلاف آنچه که نوشته شده همیشه جای گفتن دارد و نباید فراموش شود لازم دانستم به تقدیم این یادداشت مبادرت ورزم.

مقاله جالب توجه دوست بسیار عزیزم آقای علی‌دوست تحت عنوان (از دفتر ایام بحافظه تاریخ) را خواندم باید عرض کنم آنچه نوشته‌اند اندکی از بسیار است منکه اصولاً اهل هیچ ادعائی نیستم باید خیلی روشن و صریح ادعا کنم که - در این مورد خاص - از آقای علی‌دوست بیشتر می‌دانم اگر من بجای ایشان بودم می‌نوشتم: آن روز که سربازخانه رشت بمباران شد، هشتاد سرباز بیگناه کشته شد، این هشتاد نفر سربازان کشوری بودند که قبلاً بی‌طرفی آن اعلام شده بود چند تن از این جوانان از بچه‌های محله چهلتن رشت بودند که من همه آنها را می‌شناختم و هنوز هم نام آنان را در حافظه دارم شاید بفاصله یکی دو ثانیه همان دو هواپیما که در ارتفاع بسیار کم پرواز می‌کردند بالای باغ محتشم رسیدند که من با عده‌ای از دوستان همسال مشغول فوتبال بودیم ولی قبل از انفجار بمب در سربازخانه و به محض شنیدن غرش هواپیما در اندیشهٔ بمب هوای توپ - فوتبال - را از سر بدر کردیم و هر یک از گوشه‌های فرا رفتیم و بفاصله دور از هم و زیر درختان خزیدیم نیم ساعت پس از قطع شدن صدای هواپیما به محل اصابت بمب رفتیم یکی از بمب‌ها در جایگاه دروازه‌بان فوتبال افتاده و حفره‌ای بقطر تقریباً ده متر و بمق سه متر ایجاد کرده بود یک قطعه از بمب منفجر شده بشکل هفت (۷) که هر ضلع آن در حدود ۴۰ سانتیمتر بود در سی چهل

متری حفره افتاده بود و روی آن که تا آن لحظه گرم بود عدد 280 خوانده می‌شد که ما معنی آن را نمی‌دانستیم احتمالاً وزن بمب ۲۸۰ کیلوگرم بود ما بمنازل خودمان رفتیم که از افراد خانواده رفع نگرانی بکنیم.

عصر همان روز صدای گریه و شیون پدران و مادران که پس از رفتن سربازخانه از مرگ عزیزان خود مطلع شده بودند از خانه‌ها و کوچه‌های محله چهلتن شنیده می‌شد و این آغاز تجاوز بود و پس از ورود مهمان‌های ناخوانده تجاوز به طور دیگر ادامه یافت من از تجاوزات ناگفتنی و اخاذی بعنف در کوچه‌ها و خیابان‌های خلوت در ساعات شب که شخصاً ناظر بودم چیزی عرض نمی‌کنم فقط بگفته شدن عابران بی‌گناه به سبب تصادف با ماشین مهمانان عزیز اشاره می‌کنم تقریباً هر چند روز یکبار این خبر در شهر منتشر می‌شد که گامیون ارتش اتحاد شوروی یک نفر را در فلان نقطه زیر گرفته و کشته است اگر در این حوادث مخصوصاً موقعی که شخصاً نقش غرقه بخون یک زن را در کوچه مدرسه تربیت نسوان - حد فاصل آفخرا و چهلتن - دیدم شدیداً منقلب شدم و همان روز مقاله‌ای نوشتم تحت عنوان (استراحت در پشت جبهه) و ضمن آن پس از اشاره باین حوادث که فقط بهلت بی‌احتیاطی و بی‌اعتنائی وقوع می‌یافت نوشتم: شما که بعنوان استراحت در پشت جبهه جنگ به شهر ما آمده‌اید آیا سزاوار است که آسایش شما موجب این همه رنج و عذاب و مصیبت برای هم شهریان ما باشد؟

مقاله را بمرحوم بدری مدیر روزنامه بدر خیر دادم که غالباً مقالات مرا چاپ می‌کرد. آن مرحوم مقاله را خواند و بشدت عصبانی شد و با لحنی آمیخته بدلسوزی و ترحم ولی توأم باعصبانیت گفت: این‌ها روزی دو سه هزار جوان در جبهه‌های جنگ با آلمان کشته می‌دهند کشتن تو و امثال تو برای این‌ها از آب خوردن آسان‌تر است این‌که نوشتی اصلاً قابل چاپ نیست و مقاله را بطرف من پرت کرد.

در دناک‌ترین حادثه‌ای که از آن زمان بیاد دارم اشغال دبیرخانه حزب میهن (ایران) بود تقریباً دو سه ماه بود که محل حزب را اجاره کرده بودیم

غروب یک روز افسری که درجه او را نمی‌شناختم ولی یادم هست که روی یقه لباس نظامی او چند ستاره نصب بود سر زده و بدون اطلاع قبلی وارد اطاق دبیرخانه شد و بدون رعایت ادب و نزاکت خطاب بناگفت: اینجا چه اداره‌ایست؟ من گفتم این جا اداره نیست حزب است، گفت حزب چیست؟ مگر آقای سیمرغ بشما نگفت این جا را ببندید؟ که بلافاصله در جواب این درشت‌گویی و تندخوئی شادروان ناصرالدین موسوی بزرگمرد آزاده‌ای که مظهر تقوی و فضیلت و شهامت بود و نسل جوان دیار ما او را بدرستی نمی‌شناسد با صدای بلند گفت: آقای کلنل! ما در کشور خودمان هستیم و طبق قانون اساسی خودمان حزب تشکیل داده‌ایم و بدستورات قانونی مسئولان کشور خودمان عمل می‌کنیم آقای مهندس سیمرغ شهردار شهر ماست از وظایف او نیست بما دستور بدهد و چنین حقی ندارد شما هم بیگانه و مهمان ما هستید حق ندارید بما دستور بدهید این پرچم که روی این بالکن نصب شده پرچم ایران است مال ماست و ما با دست خودمان آن را نصب کرده‌ایم با دست خودمان پائین نمی‌آوریم شما زور دارید قدرت دارید با غول فاشیسم که دارای قدرت وحشتناکی است در حال جنگ هستند خیلی آسان می‌توانید این کار را انجام بدهید.

افسر شوروی که احتمالاً آذربایجانی بود و فارسی خوب می‌فهمید و خوب سخن می‌گفت چند لحظه با خشم در قیافه ۷ - ۸ - جوان ۲۰ - ۲۱ ساله خیره شد بعد دو نفر ترک زبان که همراه او آمده بودند و ما نمی‌شناختیم دستور تخلیه اطاق‌ها را صادر کرد و خودش پرچم ایران را کشید و از نرده بالکن جدا کرد و بکف اطاق انداخت ظرف نیم ساعت میز و صندلی و شکاف و نقشه ایران و اوراق از اطاقها خارج و به پیاده‌رو خیابان ریخته شد که با همت دوست گرانمایه و بزرگوار ما آقای محمد گلزاد که خوشبختانه در قید حیات و مقیم تهران است جمع‌آوری و بمنزل شخصی ایشان در محله (زیرک‌چو) منتقل گردید آپارتمان مورد بحث همان است که اکنون مجاور چلوکبابی سلامت و تقریباً نبش زیر کوچه است.

اینها فقط اندکی از مشهودات من است که در تأیید مطالب مندرج در مقاله آقای علی‌دوست لازم بود نوشته شود. اما برای اینکه مانند چهل و چند سال پیش قلم به مزد ارتجاع و نویسنده منحط بورژوازی معرفی نشوم اضافه می‌کنم که منظورم این نیست که قدرت‌های دیگر در حمله بکشور ما مرتکب تجاوز - حتی بیش از این‌ها - نشده‌اند - من از تاریخ کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ تاکنون هیچ‌گاه نتوانستم بر خشم و نفرتی که از عمال حکومت آمریکا در درون من موج می‌زند غلبه کنم و یا

اندکی از آن بکاهم تجزیه و تحلیل حادثه کودتا که در همان زمان نیز چندان دشوار نبود اکنون بسیار آسان است انگلستان آمریکا را متقاعد کرده بود که دیپلماسی مدارا و مناسبات دکتر مصدق در قبال آمریکا سیاستی هنرمندانه و موقت است و به محض این که دکتر مصدق وضع سیاسی و اقتصادی را روپراه کند و بر اوضاع مسلط شود اولاً با آمریکا نیز رفتاری چون انگلیس خواهد داشت ثانیاً همه کشورهای منطقه ملی‌گرائی متحرک و پویای او را سرمشق قرار می‌دهند و تندباد ناشی از طوفان ناسیونالیسم در سر تاسر خاور میانه می‌پیچد و همه منافع غرب را محو و نابود می‌کند و این درست بود و اتحاد شوروی را متقاعد کرده بود که چنانچه ناسیونالیسم توأم با دموکراسی و مردم‌سالاری مصدق پیروز شود کمونیسم، اول در ایران جاروب می‌شود و سپس در سراسر منطقه و این هم درست بود.

مع‌هذا واقعیت بزرگتر و دردناک‌تر این است که: سرانجام این امریکا بود که در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ضربه قاطع و نهائی را بر ملت ایران وارد ساخت باید توجه داشت که واقعه ۲۸ مرداد را نباید صرفاً یک تجاوز متعارف از آن نوع که در شهریور ماه ۱۳۲۰ انگلیسها در جنوب و شورویها در شمال کشور ما مرتکب شده‌اند محسوب داشت بلکه این واقعه جنایتی بزرگ در حق ملت است که پس از قرن‌ها تحمل نظامهای ارتجاعی و استبدادی آماده شده بود زیر بنای یک حکومت بر مبنای دموکراسی واقعی را فراهم نماید.

من تصور می‌کنم هر مطلب بموقع خود و بجای خود گفته شود درست است آیا شما چنین عقیده‌ای ندارید؟ اگر نویسندگان ما در شهریور ماه از تجاوز همسایگان بکشور ما چیزی ننویسند - در مردادماه از کودتای ۲۸ مرداد و چگونگی وقوع آن چیزی نگویند - در سالگرد قیام آزادبخوانه سردار جنگل و سالگرد غائله تجزیه طلبانه پیشه‌وری و غلام یحیی - در سالگرد انقلاب مشروطیت - در سالگرد ملی شدن صنعت نفت - سالگرد ملی شدن شیلات - سالگرد نوروز باستانی و بالاخره در سالگرد حوادث مربوط به فتح و شکست، ضعف و قدرت و عزت و ذلت و جشن و عزای ملت ما که مجموعه مفاصل و استخوان‌بندی پیکره تاریخ ملت ما را تشکیل می‌دهند چیزی نگویند و ننویسند صاحب‌نظران در این زمینه‌ها به بحث و تحلیل مسائل و موضوعات نپردازند بنظر من کتاب تاریخ ملت ایران تبدیل به (لوح ساده) جان لاک فیلسوف قرن ۱۷ اروپا می‌شود بنظر شما چطور؟!

تردید نیست که نظیر جنایاتی که آقای علی دوست اشاره کردند سایر متجاوزان نیز مرتکب

شدند و اشتباه است اگر تصور کنیم فقط شورویها چنین بوده‌اند و امریکائی‌ها مرتکب چنین رفتارهای زشت و زنده نشده‌اند. من با وجودیکه در آن سالها مقیم تهران نبودم و شخصاً ندیدم می‌پذیرم که آنچه درباره تجاوزات ناگفتنی امریکائی‌های اشغال‌گر گفته شده است درست است کما اینکه اگر در رشت نبودم و نمی‌دیدم می‌پذیرفتم که آنچه آقای علی دوست نوشته درست است زیرا دلیل این تصدیق و تائید نادیده در ذات این کلمه یعنی در مفهوم (تجاوز) مستتر است.

یکی از مفاهیم تجاوز که در این مقام - تجاوز جنگی - دقیقاً مصداق دارد خروج از مرز حق و عدل است این خروج صرفاً بقصد احراز تسلط و تحقق هدف خاص صورت وقوع می‌یابد و برای متجاوز جلب رضایت و درک مصالح طرف مقابل ضروری نیست و چون بقیاس تقدم اصل بر فرع و احاطه کل بر جزء جواز اشغال در واقع جواز تبعات اشغال نیز هست و تخطی از ضوابط مستقر و تطاول بحقوق جامعه تحت تسلط و اشغال عموماً از تبعات اشغال محسوب می‌شود طبعاً هوایی که در محیط اشغال شده استنشاق می‌گردد سرشار از سموم تردید و سوءظن خواهد بود خاصه اینکه این مساله بسهولت قابل درک است که همه معنویات و اقدامات و حرکات متجاوز از منشاء (قدرت اشغال) ناشی می‌شود و تجاوز برای متجاوز یک حالت عادی و از ضروریات ادامه تسلط است در چنین حالتی وجود دغدغه و اضطراب و انتظار وقوع هر نوع تجاوز امری طبیعی است و شایعه وقوع آن را منطقی نمی‌توان تکذیب کرد مگر اینکه عملاً کذب و خلافش قابل اثبات باشد و معمولاً در آن قبیل موارد نوع و کیفیت تجاوز غیرقابل پیش‌بینی است زیرا دامنه آن گسترده در همه قلمرو حیات فردی و اجتماعی جامعه تحت اشغال است.

ضمن حرکت در حول محور قدرت (اشغال نظامی) و در جهت هدف خاص دولت اشغال‌گر ممکن است گام‌هایی در جهت منافع کشور اشغال شده برداشته شود که امری عارضی و تبعی است و هیچ اثر منفی و بازدارنده در جریان تحقق هدف نهائی اشغالگر ندارد و بدلیل رسم این خطوط در صحنه ضمیر جامعه گرفتار که موازی با خط منافع اساسی دولت اشغال‌گر است نباید متجاوز را منجی شناخت.

اینکه بعضی می‌گویند - حتی بعضی از تحصیل کرده‌ها و دانشگاه‌دیده‌ها - که: آن یک تجاوز می‌کند زیرا (امپریالیست) است اما این یک، تجاوز نمی‌کند زیرا (سوسیالیست) است یا این تجاوز از نوع (تجاوز ارتجاعی) است و آن تجاوز از نوع (تجاوز دموکراتیک) نه فقط فاقد وجهه منطقی بلکه

حرف مهمل و مضحکی است

نجات ملت اسیربه مددتجاوز نظامی بیگانه عملاً تجدیدنظر در مواد قرارداد اسارت و تطبیق آن با مصالح و مقتضیات (ارباب تازه) است تسلط بر دیگران و استمرار و توسعه آن جوهره تجاوز است این یک حالت طبیعی است و مانند همه حالات طبیعی به محض بدست آمدن فرصت و شرائط مساعد از (قوه) به (فعل) می‌گراید سیستم حکومت و نوع رژیم هیچ نقشی در این امر ندارد و هیچ تغییری در این حالت طبیعی ایجاد نمی‌کند توقع نداشته باشیم مکتب فلسفی یا اقتصادی بتواند طبیعت بشری را عوض کند تغییر شکل مکتب و مسلک تحت تأثیر طبیعت انسانی یک واقعیت غیرقابل انکار تاریخ است وقتی که می‌بینیم و در تاریخ می‌خوانیم پس از ظهور یک آئین الهی که پیشوایان آن کاملاً ساده و بی‌آسایش می‌زیستند فقط بفاصله یک قرن چنان شیوه زندگی زعمای قوم تحول می‌یابد و از سادگی اولیه به تجمل می‌گراید که خاطره دوران حیات مجلل و متجمل امپراتوران تاریخ را در ذهن زنده می‌کند باید بپذیریم که حتی مقررات آسمانی نیز نمی‌تواند طبیعت انسانی را تحت تأثیر قرار دهد بگوئیم که از دیولاخ اشتباه خارج شویم و اگر از ما گذشته و نمی‌توانیم حداقل دیگران را اسیر اشتباه نکنیم.

بهر حال قطع نظر از اینکه (اشغال نظامی) طبیعتاً با تجاوز و انواع آن ملازمه دارد و تأمل در مفهوم آن می‌تواند حجت مطالب و مقالاتی چون نوشته آقای علی دوست را توجیه کند اصولاً من در طول مدت بسیار طولانی دوستی خودم با ایشان که از آغاز نوجوانی شروع شده و تا امروز ادامه دارد جز صداقت و صمیمیت از معظم‌له ندیدم.

بجناب دکتر روشن نیز کمال ارادت را دارم ولی همان‌طور که گفتیم مطالعه نامه ایشان موجب تأسف من شد زیرا در این نامه نشانه‌هایی هست که ایشان همه دوستان را مورد بی‌مهری قرار داده‌اند مفاد این نامه بجزی که باید واقعاً ارتباط می‌داشت اصلاً ارتباط ندارد. بنظر من جواب بنوشته چیزی است و تعرض بنویسنده چیز دیگر و این دو بکلی از هم متمایزند می‌توان به نوشته‌ای جواب داد بدون اینکه بنویسنده آن تعرض شود ولی نمی‌توان به بنویسنده‌ای تعرض کرد بدون اینکه بنوشته او جواب داده شده باشد. حالت اول منطقی و موجه و نشانه سعه صدر و تحمل رأی مخالف و اعتقاد بدموکراسی است و حالت دوم نشانه سخت اندیشی و تعصب و غیرقابل توجیه و غیرمتعارف.

بکوشیم حالت اول را باور کنیم و گسترش دهیم  
با تقدیم مراتب ارادت  
تهران - دی ماه ۲۶

## گیله‌وای جوان

ضمیمه شماره ۴۵

در ۲۸ صفحه با مطالب متنوع

در زمینه‌های شعر، داستان، مقاله، گزارش، مصاحبه طرح و کاریکاتور و معرفی چندین چهره موفق از جوانان گیلانی

منتشر شد



### گیله‌وای جوان

برای جوانانی که فقط به ورزش فوتبال، ظواهر سینما و عکس‌های چهاررنگ نمی‌اندیشند.

### گیله‌وای جوان

برای جوانانی که به فرهنگ و ادب و هنر و سادگی و صمیمیت بیشتر فکر می‌کنند.

### گیله‌وای جوان را از هر نقطه کشور

در ازای ارسال ۱۰ تومان تمبر

می‌توانید دریافت نمایید.



### تصحیح دو اشتباه در

گیله‌وای جوان، ضمیمه شماره ۴۵

\* نویسنده داستان «دستمال آبی» آقای کیهان خانجانی است که متأسفانه از قلم افتاد.

\* نام سراینده شعر «وسوسه» مندرج در صفحه ۱۹ شیدامهان درست است که به اشتباه مکان ثبت شده است. (با پوزش از هر دوی این عزیزان)

و نوشته طبری

## گذری در «سرتلار»

نگاهی به منظومه بلند «سرتلار»

سروده تبری محمود جوادیان کوتناپی

از مجموعه «نوج»<sup>۱</sup>

چندی است در دیار ما از لای سکوت درختان «نوج»ی رُسته است؛ جوانه‌ای از دستان آنانی که باور دارند به هر زبان می‌توان سرود تا صدای انسان در غربتش نمیرد؛ اما، بی‌تردید تا این جوانه، درختی بارور گردد، رنج‌های بسیار باید کشید و نگاهداشت بسیار می‌باید کرد.

در مجموعه «نوج»، «سرتلار» شاید «طور»ی باشد که با گذر در آن می‌توان دید که چسان می‌شود در گریز از سرگردانی میان همه صداهای به دامن امن ما درآویخت و بی‌تکلف از همه آن چیزها گفت که سخت بی‌قرارمان می‌سازند. «سرتلار»، سفری است در اندیشه، طبیعت و جامعه؛ با انعکاس گام‌های طبیعت است در «جان شیفته» شاعر که با پرسشی پرمویه از چرایی فسردن ذرات هستی آغاز می‌شود:

«چه هوا می‌جش ندانه

پنه جنب و جش ندانه

سیره پرچیم پرتن خشک‌ها پته گگی ماریم

سیره پنجره سوسو ندنه، مار بورد و دیگه سونداپنه

میچکامرد کیتنه چاچ په جا قریبه اونجه»

«از چه هوا نمی‌جند.

زمین جنبش ندارد.

بر برچین خانه گل شیوری خشکید.

پنجره خانه نمی‌تابد، فرو رفت و چشمی ندارد.

گنجشک از لانه مار خیزده در آن، در آبجکی سفغ گالی‌خانه، گریزان شد.»<sup>۲</sup>

شاعر لختی درد سکوت خانه را بر چرخ پیرزنی می‌ریسد و آنگاه در دل‌تنگی فاخته‌گویی می‌کند:

«افتاب چیره‌وای دل تیار تمونس

شوروش هایت‌های چوک چوک به دار تمونس

پاییز داروخال، زرد و زار بمونس

بهار سوز تئی، بردلی یار بمونس...»

«آفتاب فرو رفت و دوباره دل تنها ماند

شب جاری شد و باز شباهنگ بر درخت (تنها) ماند

در پاییز، شاخه‌ها به زردی گراید

آرزوی بهار سبز نشده بر دل یار ماند...»

و در عمق هم‌رهی تو است که نجوا می‌کند: «فسردگی، وجود، پژواک سکوت طبیعت است و خانه خاموش، بندی سکوت جان»:

«گینه ویشه بی‌قراره

همه جا پییزه، تاره

یتمه دل مه نفاړه

خنه دوندی؟ غم باره.»

«سخن از بی‌قراری بیشه است

همه جا پاییزی است، نار است

از دل ناخوش‌ام گفتم

می‌دانی؟ خانه بار اندوه است.»

و بدینسان در آوار اندوه خانه صدای شاعر آهسته‌آهسته گم می‌شود؛ سکوت در می‌گیرد و بندی به پایان می‌رسد اما در آغاز بندی دیگر هم‌رهی تازه دستانت را می‌گیرد و نشانت می‌دهد که چگونه در نگاه زرد پاییز همه چیز سرشار از بوی ویرانی و دل‌مردگی است و چگونه همه آن چیزها که روزی نمودی از حضور بهار بوده‌اند، یخ زده‌اند:

«ناکه کلی، ناکه تبری، ناکه لیلی جان خوش

جنگل و ریته بی‌چک و چمیر

همه گم تینه خرابه، انگیروم، انار ریجه

با بهار بورده زولنگا

هر چه بوداشته با رنگ په‌آ، پچاپچا

همه بورده نمونسه...»

«نه گلبانگی، نه آواز «تبری» و نه آواز «لیلی جان»

سکوت بر جنگل بود

همه در خرابه گم شدند. «انگیروم»، «انار ریجه»

«زولنگ» با بهار ناپدید شد.

بوی بارنگ و گل پامچال

همه از دست رفت...»

دلواپسی‌ها از کلام «پیرازار»<sup>۳</sup> نیز نرم‌نرم جاری می‌شود و به درد می‌پرسد: «چرا ستاره نمی‌درخشد؟ از چه بادرز وحشی را به رقص در نمی‌آورد؟ چرا گل دیگر بویی ندارد و درخت ابریشم برپر شد؟ چرا ستاره «روجا» نشکفته از صبح قهر کرد؟» و آنگاه آن صدای خاموش شده بند نخست از حنجره «پیرازار» ناله سر می‌دهد که:

«... دل دَرده یل به بوم



## نوح

برخی سروده‌های تبری از شاعران مازندرانی  
به کوشش محمود جوادیان کونایی

اینجا لار است، آی بهار است.

حال دیگر جاده به پایان می‌رسد و تو در  
«سرتلار» - در نقطه جوشش - ایستاده‌ای و غرق در  
روشنای بهار و حضور یار، امتداد راه آن صدای  
خاموش بی‌قرار را می‌شنوی «ماه بی‌بی» آن «جان  
شیفته» است که تو را در هم‌نوایی با «مونگ» و  
«آساره»، «نشاک» و «کیل» پیچش پیچک و  
گل‌های پیراهن، آواز «تبری» و «لیلی جان» و با  
عشق به تمام ذرات هستی به «سرتلار»، به «تمامیت  
وجود»، می‌رساند؛ تو را از رنج‌مویه‌ها وامی‌رهاند و  
در جوششی سبز برایت می‌خواند:  
«دل عاشق ره مبارک»

آبان ۷۶

- ۱- نوح: مجموعه برخی سروده‌های تبری از شاعران مازندرانی، به  
کوشش محمود جوادیان کونایی، انتشارات معین، تهران ۱۳۷۵
- ۲- نوح، ص ۴۳
- ۳- معنای فارسی عبارت و واژه‌های مازندرانی، از کتاب «نوح»  
گرفته شده است.
- ۴- پیرازار: درخت آزاد پیر
- ۵- این چهارپاره از آوازه‌های مشهور کو دکان است در آمدن بهار.
- ۶- مادرمه: رسمی است در مازندرانی؛ در آغاز هر ماه تبری  
شخصی از اهل خانه یا از نزدیکان که به خوش‌بین بودن شناخته  
شده است. صبح زود پیش از آنکه کسی از اتاق بیرون بیاید -  
شاخه یا گیاهی سبز به اتاق می‌برد و بر چنگکی آویزان می‌کند؛  
این رسم شگون دارد.
- ۷- ارکه ما: نهمین ماه تبری، برابر است با فروردین ماه
- ۸- مونگ: ماه
- ۹- آساره: ستاره
- ۱۰- نشاک: نفت آب، آبراهه باریک
- ۱۱- کیله: جویبار
- ۱۲- تبری: نوعی آواز است؛ از نظری مایگی در «شور» قرار  
می‌گیرد و شعرهای آواز به «امیر پازواری» شاعر افسانه‌ای -  
تاریخی مردم مازندرانی منسوب است.
- ۱۳- لیلی جان: نوعی آواز مازندرانی است. در همان مایه تبری  
می‌گنجد؛ شعرهای آن دویستی‌های عامیانه است که در چهارچوب  
«پهلویات» قرار می‌گیرد.

«آ... هلی تتی بگردبو

آ... ماجان نینی بگردبو

آ... هلی زلکا بگردبو

آ... ماجان ریکا بگردبو...»

«آه... آلوچه شکوفه بزند

آه... «ماجان» نوزاد بزاید.

آه... آلوچه دانه بزند

آه... «ماجان» پسر بزاید.»

ولی افسوس که «بر سه راه انبوه خار نشسته  
است و غم جهان بار دل گشته است.» و بازگشت بدان  
روزها ناممکن می‌نماید.

آه! «ماه بی‌بی» کجاست تا بیاید و رسم  
«مادرمه» را به جا آورد؛ «ارکه ما» بشکفتد و  
شاخه‌ها جوانه بزنند. او کجاست تا کارها سامان گیرد  
و هر آنچه دل‌افزاست از راه برسد:

«وینه «مادرمه» مایی به

تا که کار رَجْ بَهْوَه.»

«باید ماه در به ماه بی‌بی بیاید

تا کارها راست بیاید.»

«ماه بی‌بی» کجاست؟ کجاست؟

گاه خزان از گذر پرشتاب بهار، در هستی  
می‌خزد و گاه از خاموشی و خمود در راه و گاه دل  
سپردن به روزهای رفته و واگویی نومیدی‌ها نیز  
خود آغاز پاییزی دیگر است پس باید برای یافتن  
«هر آنچه که آرزوی دل است»، از پوسته مانده در  
تار یأس بیرون خزید و خود سرشار از «ماه بی‌بی»  
و نمونش «پیرازار» به پیش رفت:

«پیرازار، دیاری

میره پایه

میره اون تپه نمائیه

آئیده بوردیمه بلندی

تنگه راره، گمیره تا جنگل خرابه را تا «کوتنا» ره

پشت سر پشیمیه من شش تا تلازه

لسن لسیگ سویموئه، باهاز ماه بویموئه

ونگ هیدامیه سرتلاره

اینجه لاره، ای بهاره...»

«درخت آزاد پیر

مرا می‌باید

آن تپه را می‌نماید

آقدر تا بلندی رخم

از تنگه‌ها و پیچ‌ها تا راه خرابه جنگل تا کوتنا

«شش تلاره» را پشت سر نهادم

کم‌کم روشنایی آمد، بوی بهار رسید

بانگ کردم «سرتلار» است

غم دنیاره بَهْوَم اگه تسه

همه ونگ بونی، شوتش گیتی، سیرونی

اساتک تیمه، تیناری ورگی واری میره یخته

وبشه، لالی شیش تک هایتیه

خسه تن ره تچکلسته

ناکه خو دانه، نابیشار هستیه جنگل

زایرانه، ول په پیته

گیل وای انتظاره

چش به راه شه اون گیلای شیردار هستیه جنگل.»

«نگذار درددلم را باز کنم

غم دنیا را اگر برایت باز گویم

همه تن فریاد می‌شوی، آتش می‌گیری، به فغان می‌آیی

اکنون تنها شدم، تنهایی چون گرگی مرا می‌درد

بیشه انگار لال شده است

تن خسته‌اش را نتکاند

نه می‌خواید، نه بیدار است جنگل

چشم به راه و نگران است

در انتظار «گیله باد» است

چشم به راه آن گیلای شیرده خود است، جنگل»

و این انتظار شاید تو را از ناله شب، سکوت  
جنگل و عربانی توت و درخت ابریشم و ارهاند تا  
خود در این اندوه ویران نگردی؛ شاید، شاید بیاد  
کرد دیار پر بهار کودکی ترنمی خوش باشد تا بدان  
از خواب خزان واره‌ی - که شادترین روزها و  
سبزترین دریاها در کودکی جا مانده است:

«بال ره اگه تیری یک نیهب تا «تپه سر»

«گیل لتکا» جوربوری «پلنگ لم»

تا «یورسی»، «پلی هاگرد» بنه هیدار بوری تا  
«زردرف»

«اگر از بال تا «تپه سر» گذر کنی

از «گیل لتکا» تا «پلنگ لم» بر آیی

تا «یورسی»، «پلی هاگرد» همچنان تا «زردرف» در نوردی

اون هیمندی «پرکش» چش تیره دراز راره

«شش تلاره» جوربوری، «کوتنا» ره یوربوری

اونجه خارک بونه دنیا، همه چاشته، مشیت سوئه،

سرتلاره»

از «پرکش» بگذری، راه دراز را بی‌خستگی بسمای؛

از «شش تلاره» گذر کنی و از «کوتنا» بگذری

دنایی زیبایی می‌بینی، همه جا روشنایی است، آنجا

«سرتلار» است»

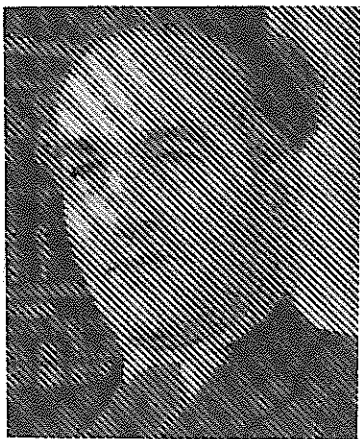
آه چه خوش بود آواز «نوروزخان»! گم شدن

در خوشی و گردش عید و خواندن آوازه‌های

بی‌اندوه کودکی!:

## «خاطرات» و «جدال زندگی»

مجید یوسفی



اردشیر آوانسیان

می شوم و پس از سپری شدن این مدت از اردوگاه یکی دو ماهی آزاد هستم ولی مجدداً با بهانه‌های بازداشت می شوم و دادگاهی تشکیل می شود و در ظرف چند دقیقه محکوم به یکسال کار در اردوگاه کار اجباری می شوم.

یا در کتاب «خاطرات آوانسیان» که اردشیر آوانسیان در پاسخ به وکیل گیلان ابوالقاسم امینی که گفته بود «من آه در بساط ندارم مادرم به من هیچ نمی دهد» می گوید «چون من روزی پشت تریبون گفته بودم که ما در زندگی چیزی نداریم به جز یک چمدان و همیشه آماده همه چیز هستیم چه زندان و چه تبعید» ص ۴۸۳، و باز در بخش دیگر می گوید «درست در خاطرم دارم که روزی ایرج نزد من آمده و به طور جدی گفت اردشیر! من می دانم وضع مالی تو خیلی بد است می خواستم به تو مقداری پول قرض بدهم. حقیقتاً ایرج از صمیم قلب می خواست به من کمک کرده باشد و بعدها من این پول را به او پس بدهم حتماً به او اطلاع داده بودند که من آهی در بساط نداشتم من جداً پیشنهاد او را رد کردم نه این که او را رفیق حساب نمی کردم برعکس از محبت او خوشم آمد اما رد کردم... به این دلیل که «فکر می کردم که انقلابی بایستی همین وضع را داشته باشد، اگر چنین نباشد که انقلابی نیست باید گفت آن وقت‌ها ما زیاد خشک قضاوت می کردیم بیچاره ایرج متأثر شد حتی دیدم اشک از چشم‌هایش سرازیر شد.»

اما آنچه که در هر دو کتاب به چشم می خورد روال ناموزون و ناهماهنگ طبع آنست. در کتاب آوانسیان نویسنده به جزء جزء مراحل تاریخی آن پرداخته، اما هر مقطع تاریخ را بدون زمینه‌های تاریخی و مطالعاتی آن و اجزاء واقعه که در آن رویداد نقشی داشته‌اند عنوان نموده است، همین خطا را خواننده کتاب جدال زندگی در قلم فریدون پیشاپور اما به نوعی دیگر نیز می بیند، پیشاپور نیز به سه مرحله مهم پرداخته - او آن جوانی در ایران، دوم سالهای مهاجرت و فرار به شوروی، زندان، تعقیب و گریز، و بعد بخش پایانی آن یعنی ورود به آلمان سرزمینی که او هرگز امکان زندگی در آن را در ذهن خویش نپرداخته است. اما باز به نظر می رسد که نویسنده سعی در ارائه برهه مهم آن داشته اما در همان انقطاع و به

می افتاد دنبال نام و نشانی از رفقای بالای حزبی بود، اما کسی را نمی یافت. دیگر آنکه یکی - پیشاپور - کمتر از ۲۰ سال در آن مرام، دوام و قوامی نیافت و در تلاش از حصری چنین زندان مخوف روحی ۵ سال در بازداشتگاه سبیری به محبس افتاد و نادم، از دنیایی که خود، خویشتن را گرفتار کرد، دیگری ۱۱ سال گرفتار زندان وطن خود شد، اما پس از آن ۵۰ سالی کمونیست و معتقد باقی ماند و در کشور هم مسلک خویش پیش از آن که ترمیدور انقلابش به فرجام نائل آید در گذشت. آوانسیان ده کتاب دیگر پیش از خاطرات خود به رشته تحریر در آورد و پیشاپور اولین کتابش است که منتشر می شود.

کتاب‌های «جدال زندگی» و «خاطرات آوانسیان» نوشته کسانی است که نزدیک به سه ربع از حیاتشان را به صورت زندگانی موقت، پنهان و فاقد دورنمای روشن از سر گذرانده‌اند. داستان این دو کتاب، داستان دربدری آدمهای مومن به مرامشان است که در طی هفتاد سال، جذب این مرام شده‌اند و دل به آن بسته‌اند. داستان انسانهای شیبه رستم یزدان پناه که خود را به دروغ رابط سفیر شوروی در تهران و قوام‌السلطنه می دانست و زندگی فقیرانه او بخشی از سرگردانی این گروه را برای خوانندگان این کتاب باز می نماید. او چنانچه خود می گوید بواسطه تنگدستی و فقر، پایان هر هفته به کشتارگاه شهر دوشنبه می رفت و مقداری آشغال گوشت گاو یا گوسفند را به قیمت خیلی ناچیز و یا رایگان دریافت می کرد و در تمام هفته به مصرف خوراکش می رساند:

«رستم با خنده حکایت می کند که روزی در کشتارگاه از من پرسیدند: تو این همه اضافات گوشت را چکار می کنی؟ من جواب دادم به مصرف خوراک گربه‌هایم می رسانم ولی آنها نمی دانستند که گربه‌ها خودم و همسرم بودیم.» ص ۵۹.

و یا حکایت آن مرد رومانیایی - که اسیر سازمان اطلاعات شوروی شده بود - که پیشاپور از او می پرسد که چقدر محکومیت داری و چرا در گروه سخت هستی وی خنده‌ای کرد و گفت من مهمان‌همیشگی اینجا هستم تعجب کردم پرسیدم چکار کرده‌ای که به حبس ابد محکوم شده‌ای؟ وی مجدداً با همان لبخند جواب داد هیچ‌گونه عمل خلافی انجام نداده‌ام و به حبس ابد محکوم نیستم بلکه هر بار به یکسال زندان محکوم

یک مرکز مطالعات در لندن در آخرین گزارش خود آورده است که تا به امروز بیش از ۶۰/۰۰۰ تن از فعالان سیاسی حزب کمونیست در سراسر دنیا قلم برداشته‌اند و بخشی از اسرار و مناسبات مکتوم آن حزب را در قالب خاطرات شخصی به رشته تحریر در آورده‌اند در ایران نیز انور خامه‌ای، احسان طبری و ایرج اسکندری نسبت به دیگران پیش از فروپاشی حزب کمونیست نکاتی را پیرامون آن حزب بازگو کرده‌اند تا به امروز که کتاب کیانوری به جلد دوم رسیده حسن نظری، جهانشاهلو، الموتی و مریم فیروز و دیگران نیز اثری دیگر در این خصوص بر جای نهاده‌اند، اما هنوز مانده‌اند کسانی از همان گروه که شاید بخواهند از خود و دیگرانی که در آن حزب بوده‌اند بنویسند.

در گیلان نیز دو سال از آخرین باری که برخی از اعضای حزب خاطرات خود را نوشته‌اند سپری شده است. کتاب «رفقای بالا» نوشته منوچهر کیمرام واپسین کتابی بود که یادمان سالهای اوج حزب بوده که در آن شرحی از زندگی خویش را بازگو نموده. اما در سالی که نفس زنان روزهای پایانی خود را سپری می کند دو کتاب دیگر از اعضای همان مرام به رشته تحریر در آمد و در ماههای پیش منتشر گشت. یکی «جدال زندگی» نوشته مهندس فریدون پیشاپور (متولد ۱۳۰۹ بندرانزلی) که اینک در آلمان اقامت دارد و دیگری «خاطرات اردشیر آوانسیان» (از ارمنیان گیلان و متولد رشت) یکی از رهبران حزب کمونیست ایران که سالهای گرانسایش را در ایروان گذراند و در سن ۸۶ سالگی و به سال ۱۳۶۹ در همان جا درگذشت.

این دو کتاب که به فاصله دو فصل از همدیگر و در تیراژهای مختلف منتشر شد یادآور رویدادهای استالینی دهه ۲۰، ۳۰، ۴۰ است. از یگانه‌ترین اشتراکات این دو تن یکی هم آنکه هر دو در طول زندگانی خود سخت دلبسته به موطن خویش و بالنسبه از خانواده‌های متوسط شهر خویش بودند، اما از اختلافات و نگاه نکات متعارض آن دو آنکه یکی - اردشیر آوانسیان - تا دم مرگ کمونیست و توجیه‌کننده آن حزب بود و دیگری هنوز زنده و بیزار و دلمرده از راهی که برگزید. از دیگر نکاتی که می توان بر صورت این اختلاف افزود آنکه یکی - اردشیر آوانسیان - هر که در بند بود و به اسارات یکی از دولتهای وقت شوروی گرفتار می شد با ذکر نام او از اسارت رهائی می جست و دیگری هر بار که در بند



## خبرهای خودمانی

■ با همفکری و همدلی عده‌ای از اهالی غیرتمند صومعه‌سرا، جمعیت خیریه صومعه‌سرای‌های مقیم تهران تأسیس شد. این جمعیت که اساسنامه آن به تصویب مقامات مسئول رسیده و تحت شماره ۳۲/۲۶۷۶۲ ثبت دفتر مخصوص گردیده است جلسات ماهانه خود را در اولین دوشنبه هر ماه از ساعت ۶ تا ۹ بعدازظهر در محل (تهران - خیابان سه‌رودی جنوبی - ایستگاه مسجد، کوچه اسلامی، پلاک ۹ - تلفن ۸۳۷۷۵۴ - ۶۴۵۳۳۴۱) تشکیل می‌دهد.

اساسنامه جمعیت برپایه و شالوده کمک و مساعدت به مستمندان و رفع نیاز محتاجان و تجهیز وسایل بیمارستانی و آسایشگاه معلولین شهرستان صومعه‌سرا قرار دارد. افراد متعین و متمکن صومعه‌سرا تاکنون کمک‌های قابل توجهی از جمله خرید یک دستگاه مینی‌بوس برای آسایشگاه و تجهیز ساختمان آن کرده‌اند و یک حساب مخصوص بانکی برای فعالیت‌های خیرخواهانه این جمعیت گشوده‌اند. چه خوب است اهالی شهرهای دیگر گیلان و مقیم تهران نیز از این مورد تأسی کنند و جمعیت‌های مشابهی در پایتخت تشکیل دهند و در انجام امور خیر و مصالح اجتماعی پیشقدم شوند.

■ در جلسه‌ای که برای بهبود وضع کتابخانه‌ها و توسعه و تجهیز آن در یکی از شهرهای شرق گیلان با حضور مقامات آن شهر تشکیل شد مسئول کتابخانه‌های استان اعلام کرد که مجموع فضاهای کتابخانه‌ای حوزه شهرستان رشت کمتر از فضای کتابخانه لوشان یا جیرنده عمارلو است امام جمعه محترم آن شهر فرمودند البته بعد از زلزله، کاش در شهر ما هم زلزله می‌آمد!

یکی از مقامات شهر می‌پرسد حاج آقا بدون کشتار دیگر؟ امام جمعه می‌فرمایند نه با کشتار، در عوض حسابی به امورات این جا رسیدگی می‌شد. کار به جایی رسیده که گیلانی حاضر است یک بلای آسمانی بر استان نازل شود تا از قبلش به عمران و آبادانی آن توجه شود. از قدیم گفته‌اند به مرگ بگیر به تب راضی شو!

■ خبر یافتیم که فرامرز دلجوی توحیدی نقاش جوان گیلانی در مسابقات سراسری کاریکاتور کشور بعنوان بهترین کاریکاتوریست انتخاب گردید، فرامرز توحیدی در حال حاضر فوق‌لیسانس رشته نقاش و مدرس دانشگاه‌های کشور و ساکن تهران است.

ایوانویج از او می‌خواهد که در آلمان از احمد قاسمی بپرسد که نظرش را پیرامون اختلاف شوروی با چین ابراز نماید و قاسمی پیرامون همین مطلب به پیشواپور می‌گوید: «من مخالف حزب کمونیست شوروی که بزرگترین حزب کمونیست جهان است و اولین دولت سوسیالیستی جماهیر شوروی را تشکیل داده است، نیستم ولی همه احزاب کمونیست جهان با هم برادرند و همه در سطح بین‌المللی باید از حقوق مساوی برخوردار شوند در کشورهایی که احزاب کمونیست قدرت دولتی را در دست گرفته‌اند باید تجربیات و امکانات خود را برادرانه در اختیار احزاب کمونیست کشورهای دیگر قرار دهند. تنها در این صورت است که ما می‌توانیم به پیروزی‌هایی در دیگر نقاط جهان برسیم اما، با ایجاد اختلاف بین احزاب برادر و تحت نفوذ در آوردن احزاب کم قدرت جز دنباله روی و چند دستگی ثمره‌ای به بار نخواهیم آمد، اختلاف ما بین دو حزب برادر را از این ببریم روش صحیح این است که با نمایندگان هر دو حزب کمونیست چین و شوروی به صحبت بنشینیم و با حسن نیت سعی کنیم آنها را به هم نزدیک کنیم. اگر موفق نشویم آنها را با هم آشتی بدهیم اقبالاً هیزم بیار این اختلاف نشویم» ص ۱۶۹.

از دیگر امتیازات کتاب آوانسیان نسبت به کتاب جدال زندگی آنست که آوانسیان در این کتاب با آدم‌های درجه یک حزب و از رهبران برجسته شوروی سخن به میان می‌آورد و حتی در دوره دانشگاه کوتو سخن از «دیدار با استالین، بوخارین، کلارا زتکین، کامنف، زینویف و تروتسکی و حتی ارنست تلمان آلمان و مارسل کاشن فرانسوی است» ص ۶۱. اما شخصیتهای کتاب جدال زندگی غالباً کارگر، کفاش، آجوفروش و در مجموع شخصیتهای فرومایه و یا شاید کم مایه‌اند و از همین حیث است که این کتاب از ارزش و اعتبار کمتری نسبت به کتاب آوانسیان برخوردار است.

اما آنچه که کتاب جدال زندگی را خواندنی و خریدنی می‌کند، بازگویی خاطرات وی در اردوگاه ۳۸۵/۵ در سبیری واقع است و نیز محاکمات وی در مسکو و دوشنبه است. پیشواپور در این بازداشتگاه با شهروندان دیگر دنیا آشنا می‌شود کسانی از کشورهای بلغارستان، رومانی، چک و اسلواکی، سوئد، فنلاند، لبنان، ترکیه که همانند او درگیر اردوگاه‌گشته‌اند و سایه و روشنی از همان رویا، خیال و سودایی را در سر داشته‌اند که او در ذهن می‌پروراند است.

به تعبیر دیگر، این کتاب تابلوی تمام نمای اثری است که چهره یک انسان در بند را در یک سیستم تشکیلاتی ترسیم می‌کند. حال آنکه عشق به انسان، زندگی و امید به حقیقت در فرد فرد شخصیتهای کتاب موج می‌زند. دست آخر آنکه، این کتاب ما را با خود می‌برد تا معنی تسلسل ناامیدی زندگی را در یک نظام حزبی دریابیم، تسلسلی که تنها با مرگ خود دیکتاتوری ممکن است شکسته شود.



مهندس فریدون پیشواپور

اصطلاح رویدادهای برگزیده و برجسته نیز گاه به نظر می‌رسیده که روایت بسیاری از واقعه‌ای که مهم می‌پنداشته اهمیت چندانی ندارد همانند طول و تفصیل بخش «رهسپار کشور شوراها» ص ۲۳ و بخش «پیامدهای شک و تردید» ص ۱۷۷، در کتاب جدال زندگی و یا بخش‌های مبارزات آوانسیان در فصل‌های «در مازندران» ص ۴۹۹، «در بابل» ص ۵۰۷، «در شاهی» ص ۵۰۰، «در ترکمن صحرا» ص ۵۱۰.

از دیگر مشکلات این کتاب و یا شاید نکات اختلاف کتاب جدال زندگی با خاطرات آوانسیان آنست که کتاب جدال زندگی بیشتر روایت و از عناصر داستان و رمان سود جسته است تا آنکه از مستندات تاریخی و سیاسی پرده برداشته باشد، حال آنکه کتاب آوانسیان اگر چه نویسنده از نکات ارزشمند تاریخی و سیاسی پرده برداشته است، اما فضای کتاب غالباً پر است از بگومگوهای آدم‌های حزبی و روابط درون حزبی. از اشکالات مهم دو کتاب جدای آنکه از ویراستاری لازم و کافی برخوردار نبوده است به نظر می‌رسد نثر هر دو نویسنده روان و رسا نیست و به تعبیر دیگر در هر دو کتاب جز نویسنده کسان دیگری نیز در نویسندگی و پرورش آن نقش داشته‌اند که کتاب از یکدستی و روانی آن افتاده است اما از نواقصی که در کتاب جدال زندگی به چشم می‌خورد آنست که کتاب، فاقد فهرست اعلام و فهرست مکانها و گروههاست و از سوی دیگر از نامها و افرادی که او اشاره کرده در بسیاری از مواقع بدون هیچگونه اشاره از سوابق شان و پیشینه شان آنان را وارد کتاب کرده است. مانند خاوری اسدی. طباطبائی، در صفحات ۱۴۹، ۱۵۷ که نام کوچکشان درج نشده و بواسطه همین برای بسیاری از خوانندگان کتاب شک و تردید ایجاد خواهد شد که آیا منظور نویسنده از ذکر نام طباطبائی کدام یک از آنها بوده است.

اما از نکات برجسته و ارزشمند کتاب جدال زندگی می‌توان به شرح گفتگو و دیدار وی با احمد قاسمی و نورالدین کیانوری در آلمان اشاره کرد سرهنگ ایوان

## مراسم تیرما سینزه

## گنجینه واژه‌های گیلکی

«تیرما سینزه» از جشن‌های کهن مردم شمال ایران است که همچون آیین‌ها و رسم‌های خوب دیرین دیگر این مردم در هجوم ویرانگر فرهنگ‌های غیرخودی و بیگانه جای خالی کرده روی به فراموشی گذاشته است. این رسم‌ها چون ریشه در اعماق وجود مردم گیلان و مازندران دارد هنوز به میرایی نرسیده است، بعکس در میان برخی خانواده‌های اصیل حفظ و حراست می‌شود. تیرما سینزه به تفاوت چند روز از هم در آبان هر سال میان گیلانیان و مازندران انجام می‌شد.

تعرفه این آیین‌ها، ذکر ویژگی‌های آن‌ها و برجسته کردن زیبایی‌ها و محسنات پوشیده در آن‌ها از اهم اهداف گیله‌ها در طول سال‌های گذشته بوده است. گزاره نیست اگر گفته شود هر سال یک بار به تفصیل یا اختصار به این مسئله در مجله پرداخت شده است. (بعنوان مثال بنگرید به شماره ۳۸ صفحه ۹ و شماره‌های ۴۱ و ۴۰ صفحه ۱۰ و...) ثبت و ضبط جزئیات این‌گونه مراسم در نشریه از برنامه‌های مدون گیله‌واست تا بتوان سندی مکوب به نسل‌های آینده منتقل شود اما حفظ و حراست و عینیت وجودی آن‌ها و زنده نگهداشتنشان منوط به توجه و عنایت مردم خوب ما و میزان استقبالی است که در برپایی و احیای این‌گونه مراسم صورت می‌گیرد.

گزارش ساده و کوتاهی که در زیر می‌آید و توسط یکی از خوانندگان خوب و قدیمی ما از تکابن فرستاده شده اثبات وجود عرق و حمیتی است که هنوز میان شمالی‌ها وجود دارد تا یادگارهای خوب گذشتگان خویش را از یاد نبرند. چه زیباست وقتی مشاهده شود گروه زیادی از دوستان و آشنایان و همسایگان از روستاهای اطراف در خانه‌ای از یک ده‌دور هم جمع شوند و آفتدر هم روشن باشند که مشکل اقتصادی زمان را درک کنند و مزاحم شام میزبان باشند و آنگاه با احترام به بزرگ‌ترها (مرد خانه و پسر بزرگ خانواده) و حرمت گذاری به آب (ماده حیاتی) و تقال با اشیاء زینتی همراه شعر و موسیقی و خوردن شیچره‌های دست پخت خانم خانه مشق مهربانی کنند. غیرت آن روستایی بالابندی که آستین همت بالا زد و مجری این سنت قدیمی شد ستودنی است و یاد مجدد خواننده قدیمی گیله‌وا از مجله هم در خور تقدیر.

ظرف آب می‌ریخت سپس تبری خوان‌ها شروع به خواندن می‌کردند، مصراع چهارم که خوانده می‌شد یکی از انگشتی یا گوشوار را از آب بیرون می‌آورد و آن را خوب جلوی جمعیت نگه می‌داشت تا صاحب‌اش پیدا شود. شعری که در حال خوانده می‌شد، مفهوم آن با تیت صاحب انگشتی باید یکی یا نزدیک به آن باشد.

مردم عقیده دارند که حضرت علی‌علیه‌السلام امام اول شیعیان جهان مقارن با شب تیرما سینزه تولد یافته است.

نمونه‌ای از اشعاری که خوانده شد:

تیرما بگوته می سینزه خیلی سنگینه  
آو هاری، خوشته مار اؤلینه  
انگشتر طلا، سبز و نقینه

بهشت و بینین، چه جای نازینه

علی‌علی آی جانم علی...

آو بگوته موکوی لار کویم

یک سر به دریا صد سر به کویم

هزار لیت لیت سنگ سر مقام می شویم

صد سال خبر امشب تره می گویم

علی‌علی آی جانم علی...

این مراسم تا پاسی از شب سه‌شنبه مورخ ۱۳۸۱/۸/۱۷ ادامه داشت.

تکابن - عزیز عیسی پور

در روستای «بالابند» تکابن، مراسم زیبایی «تیرما سینزه» در منزل یکی از علاقمندان با مشتاقانی بسیار برگزار شد. این مراسم که ریشه در فرهنگ مباساتنی ایران داشته، در ستایش از آب می‌باشد.

آن شب جمعیت زیادی از راه‌های دور و نزدیک آمده بودند و نگارنده نیز در زمره آنان شاهد این مراسم بود. مدعوقین اعم از زن و مرد و پیر و جوان که بیشترشان پس از شام در جشن شرکت داشتند با خوردن شیرینی، میوه و شیچره‌های سنتی مختلف از این مراسم استقبال کردند.

ابتدا فرزند بزرگ خانواده با ظرفی خالی، به طرف شیر آب وسط محل که از چشمه محل لوله کشی شده بود، رفت و آن را پر از آب کرده بدون اینکه حرفی بزند پشت در گذاشت. سپس بزرگ خانواده آن را از پشت در برداشت و در میان مجلس، که منتظر آوردن آب بودند نهاد. از تبری خوان‌ها، که سه نفر بودند خواسته شد خود را آماده نمایند. یکی از آنان که نی بسیار زیبایی می‌زد برای گرم کردن مجلس رباعی‌خوان‌ها را همراهی کرد و خود هم دوبیتی‌هایی خواند و برآستی در مایه‌ای از موسیقی «مقام» به این مراسم شبانه جلوه و صفای بیشتری داد.

بزرگ خانواده از حاضرین در جلسه، بخصوص کسانی که نیت می‌کردند، انگشتی، گوشوار، سنجاق طلا و... را جمع می‌کرد و آن را به داخل

فصل زمستان است و یخبندان، فصل ریزش برف و بارو کردن آن و مشکلاتی که همراه دارد. آن چه در زیر می‌آید ارائه تمدادی واژه گیلکی در ارتباط با این موضوع است که در منطقه اشکور علیا رایج است و یکی از خوانندگان قدیمی ما از آن جا برای ما ارسال داشته است.

۱- وِرپ varp: برف

۲- بو pu: بهمین

۳- توکونه tukune: چکه

۴- شیتل setel: برف سنگین

۵- تابار tabar: مقدار برفی که به مدت چندماه در جایی باقی بماند.

۶- تابارنشین tabarnesin: نوعی بازی است که در آن بچه‌ها روی کوهی از برف یعنی «تابار» می‌نشینند و با سُرخوردن از بالای آن پایین می‌آیند.

۷- یخ دُلوس yaxdolus: برف مخلوط با آب.

۸- آوئل avtel: برفی که در روزهای آفتابی در حال آب شدن است.

۹- یخ چرس yax çeres: برف‌کهایی که در هوای سرد زمستان روی شاخه‌ها می‌نشینند و یخ می‌زند.

۱۰- موش خویه mus xoye: پارویی که با آن برف را جمع می‌کنند.

۱۱- بانکه bâmke: چوبی است به شکل حرف «ک» که شامل دسته و کف می‌باشد موقمی که برف را پارو کردند به وسیله آن پشت بام گلی را می‌کوبند تا آب داخل اطاق‌ها نفوذ نکرده و چکه نکنند.

۱۲- نچیک nacik: ناودان کوچکی است که بالای پشت بام و در قسمت لبه دیوار قرار می‌دهند و تمام شیب پشت‌بام به آنجا ختم می‌شود تا آبی که از کوبیدن «بامکه» حاصل شده از آن خارج شود.

گرد آورنده: کامران باباخانی لشکانی

از: اشکور علیا

## انتشار ویژه‌نامه‌های موضوعی

گیله‌وا با استقبال کم‌نظیر عزیزان نویسنده گیلانی و مازندرانی و صاحبان ذوق و اندیشه در ارسال مطالب متنوع روبرو است. بسیاری از مطالب پذیرفته شده بعلت صفحات معدود مجله و فاصله انتشار نسبتاً طولانی آن در نوبت چاپ قرار دارد. از اینرو برخی از مطالب بخاطر پاره‌ای موضوعات خاص برای ویژه‌نامه‌های موضوعی در نظر گرفته شده است که امیدواریم در فواصل مناسب در طول سال از آن‌ها استفاده کنیم.

بخاطر کثرت مطالب در این شماره، بخش پنجم و آخر نمایشنامه گیلکی دعرضحال، نوشته آقای فرهنگ توحیدی به شماره بعد موکول شد.

# سگ در فرهنگ تالشی‌ها

شهرام آزموده

پسر نوح با بدان بنشست  
خاندان نبوتش گم شد  
سگ اصحاب کعبه چند روزی  
پی نیکان گرفت و مردم شد

«سعدی»

همه سگ را حیوانی با وفا می‌دانند. از گذشته‌های دور تاکنون از وجود این حیوان برای مقاصد گوناگون از جمله برای نگهبانی از باغ و رمه گوسفندان استفاده می‌کردند. وجود این حیوان برای دامداران و بسیاری افراد دیگر اهمیت دارد. امروزه این حیوان به خدمت پلیس و ارتش هم درآمده است...

تالشی‌ها نیز از قرن‌ها پیش به اهمیت وجود این حیوان پی برده بودند. در کتاب «منم تیمور جهانگشا» گردآوری شده توسط مارسل بریون فرانسوی آمده است: «... از شگفتی‌های سرزمین تالش (تالش) سگهای بزرگ و تنومند آن است که دیدم آنها را به ارابه می‌بندند و سگ‌ها مثل اسب ارابه‌ها را حمل می‌کنند. ا...»

رمداران تلاشگر تالشی هم به خوبی ارزش سگ را دریافته‌اند. و بسیار دیده و شنیده شده که دامداری بره‌ای را با توله سگی عوض کرده است. همچنین دامداران هر روز برای سگهای خود غذای مخصوصی می‌پزند که بدان اسبه چی *Esbāci* می‌گویند. سگ در اسطوره‌های تالشی هم جای گرفته است. نام سگ در شعرها و ضرب‌المثل‌های تالشی آمده است. در سه مصراع زیر که به احتمال زیاد باقیمانده یک شعر طنزآمیز و یا یک مثل است نام سگ آمده است.

کلاکی دسته کرده *Kelāki dasta karda*  
ویوشون لس دکرده *Vayūšun les dakarda*  
اسبه شون چس دکرده *Esbāšun čes dakarda*  
(باران شروع به باریدن کرد. / عروس را به چوب بستند «کتک زدند» / سگ را تحریک به حمله و گرفتن کردند.)

اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های تالشی زیر درباره سگ گردآوری شده است، اما جای تعجب است که در بیشتر آنها به نوعی از سگ به زشتی و بدی یاد شده است، و این شاید بخاطر نجس بودن سگ از نظر شرع اسلام بوده باشد.

# اسبه گفی نه کلاک نی یوارست.  
*Esba gafi na kelāk niyavārest.*

با حرف سگ باران نمی‌بارد.  
[یعنی با حرف هر ناچیزی تغییری در کار دنیا بوجود نمی‌آید.]

# اسبه یی کی ور درا بکرو نی یگت.  
*Esbayi ki vēr darā bekaru niyagat*

سگی که زیاد پارس کند گاز نمی‌گیرد.  
[منظور این است که آدم پر ادعا و غرغرو نمی‌تواند کاری را پیش ببرد.]

# سره اسبه سره شوالی بریایه.  
*Sera esba sera šavāli berāya.*

سگ قرمز! «برادر شغال قرمز است.  
[در بیان تشابه قدرت و توانایی و... دو نفر به تمسخر چنین گویند.]

# اسبه وره درا بکرد.  
*Esba vera darā bakard.*

سگ زیاد پارس می‌کند.  
[در مورد آدمی که توان انجام کاری را ندارد و زیاد غر زده یا بهانه‌گیری می‌کند گویند.]

# اسبه اشتن ساییبی (صاییبی) آرموست.  
*Esba eštan sāyibi āramust*

سگ صاحب خود را می‌شناسد؟  
[همه منظور این گفته را بیان باوفایی سگ می‌دانند ولی به نظر نگارنده معادل «چاقو دسته‌اش را نمی‌برد» می‌باشد.]

# اسبه اشتن ساییبی (صاییبی) نی یگت.  
*Esba eštan sāyibi (sāyibi) niyagat.*

سگ صاحب خود را نمی‌گیرد.  
[معادل ضرب‌المثل بالایی]

# تا اسبه... نبو، شوال کرگی نی ببرد.  
*Tā esba... nebu, šavāl kargi niyabard.*

تا سگ مفعول عمل لواط نباشد، شغال مرغ را نمی‌برد.  
[یعنی تا خودی خود فروش وجود نداشته باشد، دشمن جرات حمله را ندارد.]

# دله اسبه یه بش.  
*Dēla esbaya baš.*

به سگ ماده شبیه است.  
[درباره زنهای هرزه و هر جایی می‌گویند]

(ادامه دارد)

## بازیها

### توپ گشی

از وسایل این بازی، یک عدد توپ چوب دستی و یک عدد توپ گرد و کوچک می‌باشد که به آن «هفت لا» می‌گویند. در انجام بازی، ابتداء به یارگیری می‌پردازند. یعنی بازیگران به دو گروه مساوی تقسیم می‌شوند. آنگاه گروهی با توافق گروه دیگر یا براساس قرعه (مانند سکه انداختن یا گل و بوج کردن و...) بازی را آغاز می‌کنند. این بازی تا حدودی به بازی بیسبال شباهت دارد. افراد گروهی که بازی را شروع می‌کنند در زمین بازی پخش می‌شوند و افراد گروه دیگر در کنار آن‌ها جای‌گیری می‌کنند.

در شروع بازی، توپ را به طرف آسمان پرتاب می‌کنند. بازیگر گروه مقابل با چوب دستی ضربه‌ای به توپ می‌زند و توپ را در مسیری دلخواه به حرکت می‌آورد. چنانچه افراد گروه توپ به دست موفق به گرفتن توپ، پیش از اصابت به زمین، بشوند بازی را می‌برند یا اگر بتوانند یکی از افراد تیم مقابل را - که در حال فرارند - با دست لمس کنند برنده بازی محسوب می‌شوند. وگرنه جای دو گروه عوض شده و بازی ادامه می‌یابد.

تنکابن - محسن قربانزاده



### خواننده گرامی و فرهنگ دوست گیله‌وا

چنانچه به اسناد و مدارک تاریخی و خانوادگی دسترسی دارید که می‌تواند دست‌مایه کار تحقیق پژوهشگران و عرضه تولیدات فرهنگی باشد. بهتر است برای استفاده عمومی و فرهنگی آن را در اختیار مؤسسات نظیر:

کتابخانه ملی رشت، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه گیلان و آرشیو اسناد گیله‌وا قرار دهید.

انتخاب با شماست.

اسناد و مدارک اهدایی و امانتی در آرشیو گیله‌وا به محض وصول و در صورت استفاده حتماً به نام اهداکننده و امانت‌گذار ثبت خواهد شد.

شماره‌های گذشته گیله‌وا را  
از کتابفروشی نصرت بخواهید

رشت - خیابان علم‌الهدی

تلفن ۲۵۲۴۸



# تازه کتاب

ناشران و مؤلفان محترم چنانچه مایل به معرفی کتاب های خود در ماهنامه «گیلهوا» هستند می توانند از هر عنوان ۲ نسخه به دفتر نشریه ارسال نمایند.

## تازه کتاب

■ **دُر آوا،** منتخباتی از غزلها و شعرهای نو | حسین درناج | رشت، ناشر: مؤلف، ۱۳۷۶ | ۴۸ صفحه، رقی ۱۱ و ۱۶ غزل / مجموعه ۱۶ غزل / قطعه شعر نو از شاعر خوب ننگرودی حسین درناج است، به جای مقدمه آمده است: یک راه بودم و یک دور / تا دور تاختم / آنجا چه بردم آیا؟ / یک راه و باز یک دور! / دیدم که باختم / می شد نرفت و برگشت؟ / من برنگشتم اما / با باخت - / ساختم.

■ **اعتراف |** علیرضا پارسی | آستانه اشرفیه، نسیم شمال، ۱۳۷۶ | ۱۵ ص، رقی، ۱۵۰ ریال  
نمایشنامه است در یک پرده و در حال و هوای جنگ ایران و عراق

■ **مشاهیر گیلان |** رضا مظفری | قم، مؤسسه فرهنگی و انتشارات مشهور، ۱۳۷۶ | ۲۹۵ ص، وزیری، ۷۵۰ تومان.

این کتاب جلد دوم از مجموعه ظاهراً شش جلدی مشاهیر گیلان است از حجت الاسلام رضامظفری که از حرف «ج» شروع و به حرف «ح» ختم می شود. جلد اول آن شامل حروف «آ-ج» چند سال پیش انتشار یافته بود. مجلدات سوم تا ششم نیز بزودی منتشر می شود.

■ **راهنمای گیلان |** علی طاهری | [تهران] پوینده، ۱۳۷۵ | ۵۶۹ ص، وزیری، ۳۰۰۰۰ ریال

جلد اول از مجموعه «راهنمای گیلان» است حاوی راهنمای سیاحت و زیارت در گیلان با جابجایی لوکس و تصاویر زیبا از مناظر و میراث و همچنین بقاع و آثار باستانی گیلان. از ویژگیهای کتاب علاوه بر ارائه تعدادی از جدولهای آماری و منابع اطلاعاتی، همکاری تنی چند از محققان و مؤلفان صاحب نام گیلانی در تهیه برخی مقالات است.

■ **سنگینی هزاران نسل |** سعید تنابنی | رشت، گیلان، ۱۳۷۶ | ۸۰ ص، رقی، ۲۵۰۰ ریال

مجموعه ۹ داستان کوتاه از نویسنده جوان گیلانی سعید تنابنی است که داستانهای کوتاهی از او را در صفحات ادبی هفته نامه های استانی خوانده ایم.

■ **صدایی دیگر |** حسین پیرناج | تهران، فیروزه، ۱۳۷۶ | ۱۹۱ ص، رقی، ۴۰۰ تومان

مجموعه ۲۱۹ قطعه شعر کوتاه در قالب نو است. یکی از زیباترین نمونه های آن «قالی شرقی» است: عظمت کلام / شکوه رنگها / تارچان که به پای تو ریختم / قالی شرقی شرم! زینت افزای سرزمین ایران باش.

■ **سایه های اردی بهشت |** پورودین محسنی آزاد | تهران، نشانه، ۱۳۷۶ | ۱۱۰ ص، رقی، ۴۰۰۰ ریال

مجموعه ۱۳ داستان کوتاه از داستان نویسی گیلانی محسنی آزاد است. فضای داستان بومی و حال و هوای گیلان را دارد. زبان داستان شاعرانه و دلنشین است. کتاب، نخستین اثر چاپ شده نویسنده است.

■ **نقش نازک نیلوفر |** رضا مقصدی | تهران، ثالث، ۱۳۷۶ | ۶۰۰ ص، رقی، ۶۰۰ تومان

مجموعه ای از شعرهای کوتاه شاعر گیلانی مقیم آلمان است. شعرهای مجموعه کوتاه و نو با مضامین تازه است «ای التهاب آبی / اسعات اضطراب درخشنده / امشب / مضمون یک ریاضی نابی.

■ **گیلگمش |** سیدحسین موسوی «عطا»، به کوشش رحمت موسوی | رشت، ناشر: مؤلف، ۱۳۷۶ | ۱۷۰ ص، ۲۵۰ وزیری، ۲۵۰ تومان

مجموعه غزلیات، قطعات، قصاید، رباعیات و مناظره شاعر و محقق گیلانی سیدحسین موسوی متخصص به عطا است که در حاشیه شغل اصلی و کسالت و قضاوت به سرودن شعر نیز می پردازد. شعرهای این مجموعه به کوشش برادر سراینده، شاعر غزلسرای معاصر رحمت موسوی گیلانی انتخاب و گزینش شده است.

■ **چهار دهان و یک نگاه |** مهرداد فلاح | تهران، نارنج، ۱۳۷۶ | ۱۰۹ ص، رقی، ۳۵۰ تومان

مجموعه دو دفتر به نامهای «از این بسیاران با ۳۹ شعر» و «چهار دهان و یک نگاه با ۱۷ شعر» در قالب شعر سپید از شاعر گیلانی مهرداد فلاح است. بقین / که سرعت خیال / از نور هم بیشتر است / بین / چه زود رسیده ای به صفر / به حفره ای که هیچ.

## اخبار کتاب و اهل قلم

### سفر به روشنایی

مجید دانش آراسته، داستان نویسی گیلانی مجموعه ۱۶ داستان کوتاه از نوشته هایش را به نام «سفر به روشنایی» آماده چاپ دارد، مجوز انتشار این کتاب گرفته شده و بزودی از طریق انتشارات نگاه چاپ و منتشر می شود. پیش از این از دانش آراسته استخوانهای تپه - روز جهانی پارک شهر و زباله دانی تاریخ - و نسیمی در کویر را خوانده بودیم.

### زال و رودابه، عشق فرزانه

عنوان کتاب تازه محقق و نویسنده سخت کوش گیلانی رحیم چراغی است، آثار و نوشته های این شاعر و پژوهنده گیلانی را در زمینه مسایل مردم شناسی و نقد و بررسی شعر گیلکی مطالعه کرده بودیم. چراغی در این کتاب به کنکاش در شاهنامه فردوسی پرداخته و

لحظاتی عاشقانه از این اثر بزرگ ادبی را کشف کرده است، نگاه تازه چراغی به شاهنامه برای خوانندگان آثار کلاسیک می تواند جذاب باشد. زال و رودابه... فجزو چاپ را دریافت کرده و در ۲۵۶ صفحه، در اوایل اسفند ماه سال جاری روانه بازار کتاب خواهد شد.

### فشرده تاریخ هنر ایران و جهان

دکتر جلیل ضیاءپور نقاش نام آور معاصر و استاد رشته هنر در دانشگاه های تهران تازه ترین تألیف خود را تحت عنوان اصلی «فشرده تاریخ هنر ایران و جهان» و عنوان فرعی «آسیا، اروپا، آفریقا، آمریکا و بعضی جزایر و آشنایی با مکاتب جدید اروپا» زیر چاپ برده است. این کتاب که حدود ۶۰۰ صفحه و مزین به عکس های رنگی است از سوی انتشارات جهاد دانشگاهی تهران بزودی وارد بازار کتاب می شود.

### هم قلم با ناجی

مجموعه طرح و کاریکاتور یادمان شهید ناجی العلی کاریکاتوریست برجسته لبنانی است که به کوشش انجمن کاریکاتور حوزه هنری گیلان در ۲۷ صفحه تهیه و در دیماه ۷۶ از سوی دبیر خانه شورای جوانان استان گیلان منتشر شده است. در این مجموعه آثاری از اکبر نبی چنانی، کیوان وارثی، محمد علیزاده، ماکان پوراحمد، سیدامین سقراطی، علیرضا صدیقی و سید امیر سقراطی آمده است.

### روند بغرنج آفرینش

مسعود بیزارگیتی شاعر و منتقد گیلانی مجموعه ای از نوشته های خود را در نقد و بررسی ادبیات معاصر آماده چاپ دارد، بیزارگیتی در نقد و بررسی خود آثار نویسندگانی چون: محمود دولت آبادی، احمد محمود، منیرو روانی پور و ... مورد مذاقه قرار داده است، برخی از نوشته ها در نشریاتی چون: چیستا، ویژه هنر و ادبیات و ... به چاپ رسیده بود پیش از این از بیزارگیتی کتاب لحظه ها و تأمل (مجموعه شعر) را خوانده ایم.



### قابل توجه علاقمندان گیلهوا

در پاسخ به نامه عزیزانی که از فروش سریع و نایاب شدن گیلهوا در کیوسک های مطبوعاتی و نتیجتاً مشکل تهیه آن گلن دارند به اطلاع می رسانیم که نسخ گیلهوا علاوه بر بخش در مطبوعاتی ها و کیوسک های فروش در سطح شهر رشت و برخی شهرهای شمال، در کسبانه های مطبوعاتی های معتبر رشت و برخی شهرها نیز عرضه می شود. می توانید برای تهیه آن به کتابفروشی ها نیز مراجعه فرمایید.

پیش از این، در گیله‌وا، صفحه‌های گشوده بودیم تحت عنوان "مطالعات مربوط به شمال ایران در مطبوعات کشور" که در آن اطلاعات کتابشناختی لازم مربوط به آن مطالب منعکس می‌شد. این بحث متجاوز از یک سال پیگیری شد و بعد قطع گردید و اتفاقاً مورد استقبال طیف خاصی از خوانندگان بویژه محققان و دانشجویان قرار گرفت. اینک بخاطر درخواست مکرر همان طیف - بویژه از آن‌رو که جنبه مرجع داشته و در شناخت فرهنگ منطقه موثر است و بعدها ماخذ خوبی برای مطالعات گیلان‌شناسی خواهد بود - بار دیگر آن صفحه را می‌گشاییم و امید داریم که دیگر با وقفه همراه نباشد. آنچه در زیر می‌آید به ناچار گزیده و فشرده مطالب و مقالات بسیار زیادی است که از زمستان ۷۵ تاکنون جمع‌آوری شده است. پیداست در شماره‌های آینده به منابع ریزتر و تخصصی نیز اشاره خواهد شد.

## مطالعات مربوط به شمال ایران

### در مطبوعات کشور

#### با همکاری زهرا آرزوم

آسیای میانه و تجارت بین الملل  
(سال اول، شماره ۲۷ - ۷۵/۱۲/۲۵)

گفتگو با آقای محمدمصدق موسی زاده‌کانبدهای ریاست جمهوری از استان سرسبز گیلان، ص ۱۱

#### آینه پژوهش

(سال هشتم، شماره ۱ (پیاپی ۴۳ - فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۶)

شاعری در هجوم منتقدان - نقد و بررسی کتاب "شاعری در هجوم منتقدان، نقد ادبی در سبک هندی پیرامون شعر حزین لاهیجی" - نوشته دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی: نقد و بررسی از سیدمحمد راستگو، ص ۳۰-۴۳

#### اصلاح و تربیت

(سال سزم، شماره ۲۸ - اردیبهشت ۱۳۷۶)

آمارها سخن می‌گویند - بررسی ورودی‌های زندان‌های استان مازندران در شش‌ماه اول سال ۱۳۷۵: تهیه و تنظیم علیرضا افسری، ص ۴۲-۴۳

#### بندر و دریا

(۶۴-۶۵ - مرداد و شهریور ۱۳۷۶)

افقی روشن: برای منطقه ویژه اقتصادی بندرانزلی، ص ۴۰-۴۲  
گزارش ویژه از بنادر استان مازندران، به همت آقای امیر اسماعیلی، ص ۹۸-۱۰۶

#### پژوهشنامه تاریخ مطبوعات ایران

(سال اول، شماره ۱ - ۱۳۷۶)

سیاست، زبان و ژورنالیسم - یک نمونه منطقه‌ای: م. پ. جکتاجی، ص ۵۱۵-۵۲۱

نامه انتقادی هفگر: سعید میرمحمد صادق، ص ۵۲۲-۵۲۷

کاغذ سبز، زندگی مطبوعاتی ابراهیم فخرایی: فرامرز طالبی، ص ۷۹۴-۸۰۹

#### پیام دریا

(سال ششم، شماره ۶۱ - مهر ۱۳۷۶)

پیش طرح کانال بزرگ کشتیرانی ایران بین بحر خزر و دریای عمان - امکان احداث آبراه شمال به جنوب کشور، ص ۹۰-۹۱

#### پیام زن

(سال ششم، شماره ۳ (پیاپی ۶۳) - خرداد ۱۳۷۶)

معرفی کتاب - معرفی کتاب "در بیشه باران" - مجموعه شعر بانوان گیلان: به کوشش سیدمحمد عباسیه کهن، ص ۷۹

#### جهانگردان

(سال ۳، شماره ۲ - اردیبهشت و خرداد ۱۳۷۶)

از طالقان تا کلاردشت - پایه‌های دامنه نوردان: علیرضا بیهور، ص ۱۰-۱۴

#### حقوق و اجتماع

(سال اول، شماره ۴ - مهر و آبان ۱۳۷۶)

نفت دریای خزر دلیل اصلی برای تفاهم: محمدرضا کامیار (کارکن)، ص ۲۴-۲۵

#### خورنوش

(سال اول، شماره ۱ - مهر ۱۳۷۶)

خورشهای محلی گیلان: غلامعلی خوشبو، ص ۴۱-۴۳

#### دامدار

(سال پنجم، شماره ۸۱ - اردیبهشت ۱۳۷۶)

آستارا منطقه‌ای مناسب برای پرورش گوساله، ص ۴۵-۴۶

#### دستها و نقشها

(سال ۵ - تابستان ۱۳۷۶)

قلابدوزی در گیلان: فرامرز طالبی، ص ۳۸-۴۱

سفالگری در جیرده گیلان: معرفی و گزینش منصور کیانی تحقیق از عبدالله معبدی رحیمی، ص ۵۱-۵۲

سفال و سفالگری در شهرستان چالوس: تحقیق از داریوش کیاکجوری، ص ۵۳

#### دنیای تصویر

(سال پنجم، شماره ۴۴ - اردیبهشت ۱۳۷۶)

رویدادهای داخلی، ص ۶-۹ (سبزینه در گیلان)

#### سنبله

(سال نهم، شماره ۸۶ - خرداد ۱۳۷۶)

موانع گیلان در مسیر پیشرفت و توسعه: حسین مجاهدطلب، ص ۳۸-۴۵

#### صنعت حمل و نقل

(شماره ۱۵۸ - فروردین ۱۳۷۶)

سهم کشتیرانی، نفت و ماهی از خزر - رژیم حقوقی دریای شمالی، ص ۴۷-۴۹

(شماره ۱۵۹ - اردیبهشت ۱۳۷۶)

دست ماکوتاه و خرما بر نخیل - رژیم حقوقی دریای خزر - ۲: حمیدرضا رثوقی، ص ۵۵-۵۷

#### کلک

(شماره ۸۳-۸۰ - آبان - بهمن ۱۳۷۵)

تجلیل از پدیدآورندگان مجموعه گیلان، ص ۳۴۵-۳۵۰

جنگ‌های منطقه‌ای و هزار توی نشر - نقد و بررسی کتاب "گیلان‌نامه" ج ۴ به کوشش م. پ. جکتاجی: محمدرضا صالح‌پور، ص ۴۳۶-۴۳۹

#### کبهان ورزشی

(سال چهل و دوم، شماره ۲۱۷۶ - ۳۰ فروردین ۷۶)

گیلان، فاتح جشنواره شطرنج ایران: گزارش محمدرضا زارعی، ص ۳۶-۳۷

#### گزارش

(سال هفتم، شماره ۷۷ - تیر ۱۳۷۶)

طلای سیاه، دریای آبی! [در باره کسب امتیازهای نفتی در دریای خزر توسط روسیه]، ص ۸۵-۸۷

(سال هشتم، شماره ۸۰ - مهر ۱۳۷۶)

منابع نفت و گاز دریای مازندران: مرکز نقل کشف‌های بزرگ: دکتر انور خامه‌ای، ص ۸۶-۸۸

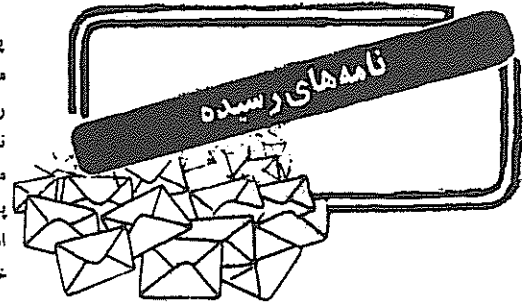
#### گفتگو

(شماره ۱۷ - پائیز ۱۳۷۶)

روزنامه، ص ۸۶-۱۰۲ (ابتکار عمل در مسائل خزر: ب. خ. خ. گیله‌وا - گفتگو با آقای محمدرضا بوراحمد جکتاجی صاحب امتیاز و مدیرمسئول گیله‌وا: مجید یوسفی)

#### مجله تاریخ و فرهنگ معاصر

(سال ششم، شماره ۱ و ۲ (پیاپی ۲۲-۲۱) - بهار و تابستان ۱۳۷۶)



### نامه‌های رسیده

مدتهای مدید است که گیلو و پاسخ به نامه‌های رسیده را به تعویق انداخته است و این ظاهراً موجب گلایه برخی عزیزان خواننده شده است. راستش گیلو در مورد نامه‌های رسیده دو مشکل عمده دارد یکی این که نمی‌تواند پاسخگوی تمام نامه‌های رسیده باشد و دو دیگر این که جای کافی برای انتقال پاسخ ندارد. بارها پیش آمده ستون پاسخ به نامه‌ها را همراه یکی دو مطلب دیگر از شماره‌ای برداشته تا در شماره آینده منتقل کند و باز موفق نشده است تا این که بالاخره پاسخ نامه‌ها التزام خود را از دست داده است. در این جا به برخی نامه‌های رسیده که جای پاسخ دارد به اجمال اشاره می‌شود:

آقای حسین پورامیدی بویه (لاهیجان) - نامه سوزناک شما به عنوان یک جوان دانشگاه دیده اما یکبار رسید و بسیار متأثرمان کرد. در شما شخصی و خصوصی نیست در یک نسل است. ما به اندازه کافی منعکس کرده و می‌کنیم. بخش دوم نوشته شما که به زبان گیلکی و متضمن نکاتی از دامداری سستی بود در آرشیو گیلو و ابایگانی شده تا در فرصت مناسب از آن استفاده شود.

آقا یا خانم ن. ی (چابکسر) - دوست بسیار عزیز فکر نمی‌کنید در دهانتان در سر مقاله همین شماره منعکس شده باشد؟

دانشجویان یکدل و یکجان - آقایان محمود بندآموز - شکرالله امین - جواد رضایور - فرزاد مؤمنی - پیمان موسی‌زاده و علی‌اکبر هاشمی فومنی (تهران) نامه مهرآمیزتان رسید هم از بخش لطف‌های بی‌شائبه آن سیاست‌گزاریم که بیکار نشستید و به سهم خود اقدام مثبت کردید و هم از بخش گلایه‌تان ممنونیم که در دل نداشتید و طرح کردید. و می‌بینید که جواب پرسش‌های شما در همین شماره به قلم عزیز دیگری داده شده است. اندیشه‌های نو و جوان خود را در خدمت گیلو - که نه، خدمت به فرهنگ بومی گیلان - قرار دهید.

دانشجوی عزیز آقای افشین زرواس (اردبیل) - نامه شما متضمن نکته بسیار دقیق و حساسی است. جا دارد روی آن یک بحث کلی و مقاله مفصل نوشته شود. امیدواریم در فرصت مقتضی به این مقوله بپردازیم. رجب و کاسملی را نمی‌شود جدی گرفت اما صدا و سیما گیلان را می‌توان شوخ فرض کرد و نکته همین جاست که میان جدی و شوخی آدم عاقل کدام یک را انتخاب می‌کند.

آقا یا خانم الف - پژمان (لاهیجان) - شعر «دخل» از «ایلجار» بهتر بود اما منتظر آثار بهتر از این‌ها هستیم. آقای خسرو درخشانی (دیارجان) - نخستین تجربه شعری شما را خواندیم. دو توصیه مهم داریم: اولاً تا مدت‌ها شعر کوتاه بگویید. ثانیاً از حال‌های روایت و حکایت بدارید چون می‌خواهید شعر بسازید نه این که قصه بپرازد.

آقای امیرحسین نادری (رشت) - نامه شما تذکر خوبی برای ما بود، اما دوست عزیز نه سبیل پر پشت نشانه اعتقاد به اصول استالینی است و نه داشتن مهر بر پیشانی نشانی مسلمانی. دل پاک می‌خواهد و صداقت عمل که امروزه روز کیمیاست. زشت یا زیبا و تضاد میان این دو، هیچگاه دلیل پریاره بودن یا نبودن قضیه نیست. کاش مداخل‌ها و تاریخ‌ها مورد عنایت شما قرار می‌گرفت.

آقای رحیم رحیمی (تنکابن) - مطلب مفصل شما را که ترکیبی از نقد، نامه، مقاله، تحلیل و نهایتاً صدور حکم کلی بود

خواندیم. موارد متفاوتی در آن بود که قابل تأمل و بررسی است. در رابطه با مقاله مورد اشاره با برخی از آن‌ها با شما هم‌رای می‌باشیم، پیداست در برخی دیگر با شما همسو نیستیم. مسلماً آن چه را که نویسندگان مقالات مطرح می‌کنند دقیقاً نظر گیلو و نیست و این در قسمت پایین ستون اول مجله توضیح داده شده است بنابراین دلیل نمی‌شود از چاپ آن‌ها بگذریم یا هر چه چاپ شد، نظر نشریه باشد. در قضاوت نهایی هم کم‌لطفی فرمودید نشریه به هیچ جریان سیاسی گرایش ندارد. ثبت و ضبط و حراست از فرهنگ بومی شمال در جمع بزرگ خانواده ایرانی همیشه هدف ما بوده و هست.

آقا یا خانم م. پ. (دانشجوی رشته ریاضی محض دانشگاه گیلان) - نامه مهرآمیز و مشحون از احساسات شما نسبت به گیلو و رسید. به نحوی پاسخ آن چه را در دل داشتید در همین شماره می‌خوانید.

خانم نیکو فرهادیان (تهران) - خوشحالم که اعتراف کردید مطالب مندرج در گیلو و نسبت به گذشته متنوع‌تر و منسجم‌تر است. همه چیز زمان می‌خواهد. البته با از دیاد مطالب تحلیلی و علمی، طبقی هم که دانش متوسط دارند نسبت به مجله محتاط‌تر می‌شوند و بعداً ممکن است چندان لذتی از آن نبرند آیا به این ظرافت کار روزنامه‌نگاری فکر کرده‌اید. فعلاً تا مدتی تلفیق این دو هدف ماست.

از این عزیزان مطالبی بدستمان رسید که در موقعیت‌های مناسب از بخشهایی از آن‌ها در شماره‌های آینده استفاده خواهیم کرد: آقایان جلیل غدیری (رامسر) - جمشید قائمی (کردکوی) - محسن بلوطی (آبکنار).

از این عزیزان هم نامه‌ها و مطالبی دریافت شد آقایان و خانم‌ها: زهرا خرسند (رشت) - مرتضی فدایی و رمضان خوشکلام (تهران) - کامران میرزایی (تبریز) - مرجان. س. و مریم. س. (دانشجویان گیلانی مقیم اصفهان) - علی یزدانخواه (لنگرود) - رضا پایور (ساری) - م. سیم‌فروش (مشهد) - نقی فیروزی فشالی (رشت) - شاپور ثابتی (شت‌نشاء) و...

گزارشی از: کنگره بزرگداشت علامه حسین لاهیجی [۱۵ و ۱۶ شهریور ۱۳۷۵] در تالار حکیم فیاض لاهیجی دانشگاه آزاد اسلامی لاهیجان، ص ۵۳۵ - ۵۵۱

مجله علمی شیلات ایران

(سال پنجم، شماره ۴ - زمستان ۱۳۷۵)

ماهیان خوراکی تالاب انزلی (کپور، اردک‌ماهی، کاراس، فیتوفاگ): مرجان صادقی‌راد، ص ۱-۱۶

مجله علمی نظام پزشکی جمهوری اسلامی ایران

(دوره چهارم، شماره ۳ و ۴، زمستان ۱۳۷۵)

بررسی ۳ ساله قطب سری جذام و اپیدمیولوژی جذام در گیلان: دکتر شهریار صدراشکوری، ص ۱۳۶ - ۱۴۳

مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز

(سال ششم، دوره سوم، شماره ۱۸ - تابستان ۱۳۷۶)

قادر به در چین [در باره اندیشه‌ی قادر به که توسط سه نفر از بزرگان صوفیه از ایران و آسیای مرکزی، شیخ عبدالقادر گیلانی، خواجه عبدالله و هدایت‌الله آفاق‌جواجه در چین انتشار یافت]: محمّد جواد امیدورانی، ص ۸۷ - ۱۰۶

آبایابد در پای خزر را به حوضه‌های خصوصی تقسیم کرد؟ ص ۱۶۱ - ۱۶۵

مناطق آزاد

(سال هفتم، شماره ۷۲ - خرداد ۷۶)

ویژه‌نامه منطقه آزاد انزلی - شماره ۱ - خرداد ۱۳۷۶، ص ۱ - ۱۰

(سال هفتم، شماره ۷۳ - تیر ۱۳۷۶)

منطقه ویژه اقتصادی انزلی - شماره ۲ - تیر ۱۳۷۶ - ص ۱ - ۱۰

## دوره ۴ جلدی

### گیلان نامه

#### مجموعه مقالات گیلان‌شناسی

در زمینه تاریخ، فرهنگ، هنر، زبان،

#### ادبیات و مردم‌شناسی

حاوی ۸۸ مقاله از ۸۰ نویسنده

به کوشش م. پ. جگنجی

قابل وصول با پست سفارشی در هر نقطه از کشور

در ازای ارسال ۳۳۰۰ تومان تمبر یا واریز مبلغ فوق به حساب مجله گیلو و

ارسال فیش آن به نشانی مجله

خدمات پستی گیلو و در خدمت فرهنگ بومی شمال

## آسایشگاه پایان خط نیست

آسایشگاه معلولین و سالمندان رشت یکی از بزرگترین مؤسسات خیریه کشور است که در دل مردم خیر و انسان دوست گیلان به ویژه مردم رشت بخوبی نشسته و اینک می رود تا جایگاه معتبر ملی و کشوری کسب کند و در دل همه ایرانیان انسان دوست به باوری عمومی تبدیل شود.

بنیانگذار این مرکز خیریه شادروانان دکتر حکیمزاده، موسیو آرسن میناسیان، آیت الله ضیابری و دکتر استقامت همه از دنیا رفته اند اما اثری از خود به یادگار گذاشته اند که نسل های نسل از آنان به نیکی یاد خواهند کرد. مؤسسه ای که با پذیرش تنها ۲۰ سالمند و معلول پا گرفت اینک اعتماد عمومی مردم نه فقط یک شهر و استان بلکه کشوری را به خود جلب کرده است. این ها همه از تبعات نیک نفسی مردان نیک اندیشی است که به قصد نیکی و احسان به انسان بنیان آن را بر پا داشتند و امروزه روز اخلاف آنان با همان نیک نفسی و نیک اندیشی در بقا و ترقی آن می کوشند.

با این همه گزافه و تکرار نیست اگر گفته شود این مؤسسه نهادی اصلاً مردمی و خود جوش بوده و هیچ گونه بودجه دولتی ندارد و تنها گاهی کمک هایی از طرف مسئولان نظام و برخی سازمان ها به آن می شود که بیشتر مقطعی است، به اصطلاح به همت عالی مسئول یا مدیری بستگی دارد که در کنار وظایف اداری خود به جنبه های عاطفی قضیه نیز بی توجه نیست.

نکته ای که حائز اهمیت است این که روال سازمانی این مرکز به صورت امنایی اداره می شود استاندار وقت ریاست هیات را برعهده دارد. اداره کار بر عهده هیات مدیره و شخص مدیرعامل است. تولیت مرکز هم با نماینده ولی فقیه در گیلان می باشد. این البته صورت قضیه است، اصل قضیه نقش و حضور مردم است که با تزییق مالی آسایشگاه، میزان حساسیت خود را نسبت به آن نشان داده و می دهند و الحق نقش اول و اساسی خود را بر آن حفظ کرده اند و مؤسسه را تنها نگذاشته اند. از این رو آسایشگاه به لطف خدا و یاری مردم و حمایت برخی مسئولان و تلاش های بی وقفه کارکنان با گذشت و مؤمن و عاشق خدمت آن خوشبختانه توانسته در سال های اخیر گام های مثبتی در جهت رفاه، توسعه و بهبود وضع موجود بردارد. آقای هوشنگ رضوان، مدیرعامل آسایشگاه نزدیک به ده سال است که در تعرفه و شناخت این مؤسسه خیریه به عموم هم میهنان کوشیده و همیشه ارتقای سطح آن را مد نظر

داشته است.

کارهای اداری و اجرایی آسایشگاه اینک در سه بخش عمده زیر خلاصه می شود:

- ۱- ارائه خدمات به معلولان و سالمندان
- ۲- ایجاد انگیزه کار در بیماران معلول و سالمند
- ۳- ارتباط، ایجاد اعتماد و جلب همکاری مردم با مؤسسه.

بر این اساس سعی شده است اولاً به ۵۵۰ بیمار که در آسایشگاه به سر می برند اعم از کودکان معلول، جوانان معلول جسمی و ذهنی و سالمندان معلول و از کار افتاده به صورت شبانه روزی و رایگان خدمت ارائه شود.

ثانیاً در تعدادی از آنها انگیزه های کار و فعالیت ایجاد کند. چرا که به تعبیر آقای رضوان مدیر مؤسسه: «آسایشگاه، پایان خط نیست بلکه آغازی دوباره است». در این مرکز جوانانی هستند که آرزوهای دست یافتنی دارند و می توانند در زمینه های فرهنگی و اجتماعی کار کنند. جالب است که گفته شود تعدادی از آنها در حال تحصیل هستند. چند تن تحصیلات دانشگاهی را تمام کرده هم اکنون با آسایشگاه همکاری دارند و حتی یکی دو تن با کمک آسایشگاه به زندگی مستقل برگشته و وارد جامعه شده اند. اما نه آسایشگاه را فراموش کرده اند و نه آسایشگاه آنها را تنها گذارده است.

با این همه آسایشگاه مشکلات فراوان و عدیده دارد و مخارج آن سنگین است و هر روز با تعداد زیادی پذیرش مواجه است. هم اکنون بیش از ۵۰۰۰ متقاضی در سطح استان و کشور درخواست پذیرش داده اند. آن ها وجود آسایشگاه معلولین رشت را به عنوان یک ملجأ و مأمن قابل اعتماد برای زندگی خود باور کرده اند. آسایشگاه چگونه می تواند به این مسئله بی تفاوت بماند و به بهانه عدم توانایی مالی از کنار این خیل تقاضا آسان بگذرد. مؤسسه ای که از روی احسان و نیکی برپا داشته شد باید تا انتهای نیکی و احسان همیا باشد.

«مجموعه اداره آسایشگاه» بنابر وظایف انسانی که بر عهده دارد با کمک مردم شریف گیلان و ایران برای تأمین این نیاز بزرگ چاره اندیشی کرده طرح های بزرگی را در دست اجرا گرفته است.

مقدار ده هکتار زمین از طریق منابع طبیعی و جهاد سازندگی به همکاری مهندس طاهائی استاندار در روستای فشتام واقع در حومه جنوب شهر رشت (همجوار با شهر صنعتی رشت) در اختیار مؤسسه قرار گرفت تا بتواند آسایشگاهی با تکنیک جدید و در حد استانداردهای بین المللی با امکانات رفاهی،

تفریحی، تولیدی، آموزشی و فنی و حرفه ای در آن ایجاد کند. چندی پیش کلنگ آسایشگاه ۱۵۰۰ تخت خوابی مؤسسه در این زمین زده شد و فاز اول آن که ساختمانی سه طبقه با زیر بنای ۴۰۰۰ مترمربع است هم اکنون در شرف احداث می باشد. همچنین طرح بزرگ سرای سالمندان نیز در همین اراضی پیش بینی شده که در آتیبه نزدیک عملیات احداث آن نیز شروع خواهد شد.

علاوه بر این یک مجتمع درمانی در سه طبقه با زیر بنای ۱۵۰۰ مترمربع در محوطه آسایشگاه کنونی با هزینه ای بالغ بر ۱۰۰ میلیون تومان از بخش کمک های مردمی احداث شد که یک طبقه آن به درمانگاه شبانه روزی الزهرا (س) اختصاص یافته است که با کادری مجرب و متخصص دارای بخش های اورژانس، زایمان و داروخانه می باشد و دو طبقه دیگر به جهت اسکان سالمندان در نظر گرفته شده است. تجهیز و راه اندازی بخش های فیزیوتراپی، آزمایشگاه، دندان پزشکی و استخدام کادری مجرب و متخصص برای آن هم از دیگر کارهای انجام گرفته است.

در حال حاضر فضای آسایشگاه به مجموعه دلپذیری از ساختمان های کوچک و ساده اما تمیز و نظیف و حیاطی مشجر و مصفا و محیطی پرمهر و محبت با کادر خدماتی فعال و مهربان بدل شده است و بیماران و سالمندان آن در یک رفاه نسبی و معقول بسر می برند که برای هر بازدید کننده ای محسوس است. اما بیمار و سالمند بهر حال دلش دردمند و روحش حساس است. به غیر از کمک های مالی و مادی، به تقویت روح نیز نیازمند است. بنابراین از مردم خوب و شریف گیلان و ایران انتظار می رود بهر مناسبت که لازم دیدند و موقعیت اقتضا کرد از این مؤسسه بازدید به عمل آورند و تنها به اهدای کمک از راه دور بسنده نکنند بلکه ضمن دیدار از آسایشگاه و عیادت بیماران و سالمندان و بخشیدن روحیه به آنان با اقدامات به عمل آمده از سوی هیات امنا و وقوف از میزان کمک ها و هزینه های انجام گرفته نیز آشنا شوند.

مدیریت آسایشگاه بویژه واحد روابط عمومی آن مقدم باز دیدکنندگان از آسایشگاه و مهمانان این مؤسسه خیریه را در هر زمان گرامی می دارند و از این بذل توجه شخصی و حضوری استقبال می کنند.

### شماره حساب های آسایشگاه معلولین و سالمندان گیلان (رشت)

بانک ملی، شعبه مرکزی	۳۹۲۹
بانک تجارت	۹۵۷۸۶
بانک صادرات (استان)	۲۷۸۰
بانک رفاه کارگران	۵۷۰
بانک ملت	۵۶۶۶۲

## اشاره‌ای به محیط زیست گیلان

پروفسور احمد مهراد

پروفسور احمد مهراد از اساتید دانشگاه هانور آلمان در رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل از گیلانیان با دانشی است که قریب ۲۵ سال است در اروپا به سر می‌برد. بنابر اقتضای شغلی و تخصصی دانشگاهی که دارد به اغلب ممالک جهان سفر کرده و در موارد گوناگون صاحب‌نظر است. مجله: *Hannoversche studien über den Mitfleren osten* یا «پژوهشهای هانور بیرامون خاورمیانه» زیر نظر او در آلمان چاپ و در سراسر دنیا منتشر می‌شود. از پروفسور مهراد تاکنون چند مقاله در گیله و اجاب شده است. نظر او را در مورد محیط زیست می‌خوانیم:

مواد خام و طبیعی که در اختیار ماست باید برای نسل‌های آینده حفظ شود و به آن‌ها تحویل گردد. در این باره در کشورهای صنعتی، سازمان‌ها و دستگاه‌های خود جوشی از داخل مردم شکل گرفته که لازم است نمونه‌های آن در کشورهای جهان سوم از جمله ایران نیز به وجود آید؛ مثلاً در شهرهایی مانند رشت و انزلی که وجود منابع طبیعی در آن واقعاً حیرت‌انگیز است.

در کشورهای مسترزی و صنعتی، در نتیجه پیشرفت فرهنگ و با بحث و فحوص و دارا بودن مطبوعات موظف و مسئول، به‌خصوص از طریق انتقاد از سوی دانشگاه‌ها با خطر زیست‌محیطی مقابله می‌کنند. در بیشتر دانشگاه‌های کشورهای صنعتی، کرسی‌های مسائلی محیط زیست وجود دارد که با کنجکاوی و دقت آلودگی محیط زیست و منابع در شرف انهدام آن را مطالعه و دنبال می‌کنند.

وقتی سالی گذشته در ساحل دریای انزلی بودم، ساحل را آلوده به روغن و ضایعات نفتی دیدم. یکی از عوامل آن، نشت نفت به دریا هنگام حفر چاه‌های نفت توسط مهندسين و شرکت‌هایی است که صلاحیت علمی و عملی این کار را ندارند. دیگر آن که، وقتی با عده‌ای در آنجا صحبت می‌کردم گفتند کشتی‌هایی که بین انزلی و باکو تردد می‌کنند بقایای روغن و ضایعات نفتی خود را به دلیل سنگین بودن و هزینه داشتن به دریا می‌ریزند و به این شکل آن‌ها را معدوم می‌کنند. این مواد نفتی به ساحلی می‌آید که ۵۰-۴۰ سال پیش می‌شد روی شن آن - از فرط تمیزی و زیبایی - نشست و غذا خورد. و

امروز به حدی آلوده است که قدم زدن با کفش روی آن خطرناک است حتی ته کفش را قیر و ضایعات نفتی و مواد سمی آلوده می‌کند.

روزی مأمورین هتل سفید کنار - به من گفتند که باید روزانه فرش جلوی در هتل را تعویض کنند در غیر اینصورت آلودگی‌های نفتی به اتاق‌ها منتقل می‌شود.

البته خطر انهدام محیط زیست را در جاهای دیگر گیلان هم می‌توان دید. مثلاً وقتی استخر عینک رشت را در سر راه رشت به فومن دیدم، دلم سوخت. یک چنین منبع طبیعی را خدا به ما داده و مظلوم واقع شده. ما سیاست‌گذار نیستیم. ما باید از آن چه که طبیعت به ما داده حفاظت کنیم. استخر عینک پر از اشغال و ضایعات نفتی است. روغن سوخته موتور را در آن می‌ریزند. در کنارش کارخانه قرار گرفته؛ در حالی که باید بدانیم کارخانه جایش کنار یک برکه زیبا نیست! باید یاد بگیریم که در کنار چنین برکه‌ای، ویلاهایی برای سالمندان بسازیم. در کنارش ممر درآمدی برای هزاران نفر نیروی کار به وجود آوریم.

در همین رشت در مرکز شهر، هنوز فاضلاب خانه‌ها و کارخانه‌ها به رودخانه زرجوب می‌ریزد و شدیداً محیط زیست مردم شهری بزرگ را به مخاطره می‌اندازد... باید یک نیروی انتظامی محیط زیست در ایران مستقر بشود تا دانش مراقبت از محیط زیست را به مسئولین و مردم بیاموزد و طبق ضوابط، از کارهای خلاف محیط زیست جلوگیری کند و قاطعانه با آن برخورد

نماید.

چرا با تجاوز، ظلم، جنایت و تخلفاتی که درباره محیط زیست در شمال کشور انجام می‌گیرد برخورد نمی‌شود.

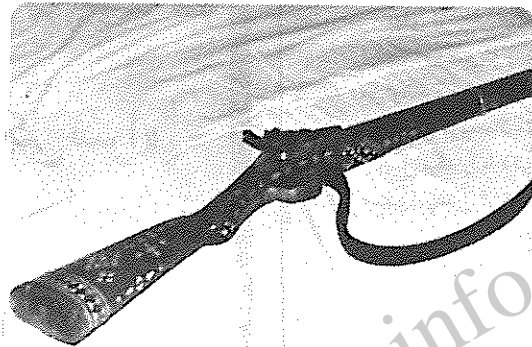
آیندگان ما، بچه‌های ما از زیبایی‌های ما و نعمات شمالی زیبا محروم خواهند شد. اگر مثلاً برکه‌ای چنین زیبا و طبیعی در کشورهایی چون هلند، آلمان یا فرانسه باشد هم دولت و هم مردم از آن مراقبت می‌کنند. سازمان‌های محیط زیست از آن مواظبت می‌کنند. دانشگاه و دانشجویان طرح‌ها و پروژه‌های خود را روی آن انجام می‌دهند. چرا دانشگاه گیلان اینقدر بی‌حال و نزار است؟ چرا مطبوعات هوشیار نیستند؟ مطبوعات وجدان یک جامعه شکوفا هستند!

ما باید بدانیم که، استخراج نفت در دریای زیبای خزر به دلیل بسته بودن، صدمات جبران‌ناپذیری برای این دریا و جامعه ما در پی دارد. خصوصاً که اثرات روانی آن با انهدام محیط زیست قابل تصور نیست. به اندازه کافی روسیه و جمهوری آذربایجان دریای خزر را آلوده کرده‌اند.

به یاد داشته باشیم که با سرعتی باور نکردنی منابع ما در دریا و جنگل و رودخانه و برکه و شالیزار و... یعنی محیط زیست، از دست می‌روند و در خطر انهدام قرار دارند. این هشدار است از کارشناسی آگاه در امور محیط زیست و متخصص در مسائل زیست‌محیطی. مسئولین و مردم! به هوش باشیم که فردا بسی دیر است.



شهر لنگرود بواسطه موقعیت جغرافیایی و جلگه‌ها و آبگیرهای مختلف اطراف خود هر ساله میزان تعداد بی‌شماری از پرندگان مهاجر است و امر شکار به برکت این آبگیرها خصوصاً در پاییز و زمستان رواج دارد. امروزه با گسترش شهرها و افزایش جمعیت بی‌توجهی برخی مسئولین ذریعاً با کاهش پرندگان مهاجر روبرو هستیم که به تبع آن کار شکار هم از رونق سابق افتاده است و هنر تفنگ‌سازی نیز چون سایر هنرهای سنتی و بومی این ولایت سیر قهقرایی طی می‌کند و می‌رود که برای همیشه فراموش شود. در این راستا یکی از خوانندگان جوان، در لنگرود داوطلبانه نشستی با یکی از تفنگ‌سازان قدیمی و هنرمند و شکارچیان خیره‌منظف - آقای عبدالکریم رضوانی فر - ترتیب داد که حاصل این گفت‌و شنود را در زیر می‌خوانید. باشد که دیگر باران ما در گوشه کنار سرزمین شمالیمان در معرفی هنرمندان و صنعتگران و پیشه‌وران سنتی زادگاه خود بی‌تفاوت نگذرند.



## چه سود از گذشته، جز خاطره

### در شناخت صنایع دستی و صنعتگران سنتی

از آقای عبدالکریم رضوانی فر می‌خواهیم از زندگی خود بگویید و او اینطور شروع می‌کند:

حدود هفتاد و دو سال دارم، پدرم در لنگرود به تعمیر سلاح شکاری اشتغال داشت من کوچکترین عضو خانواده بودم بدلیل علاقه و پشتکار مدرک ششم ابتدائی را در سه سال بدست آوردم، اما به دلیل سختی روزگار ناچار ترک تحصیل کردم و در مغازه پدرم به عنوان کمک کار مشغول شدم و این شغل را ادامه دادم، غیاز من تفنگ‌سازان دیگری هم بودند ولی بدلیل دقت و ظرافتی که بخرج دادم کار من از رونق بیشتری برخوردار گردید و تاکنون هم از این راه امرار معاش می‌کنم.

در مورد شکار و شکاربانی در لنگرود می‌گوید:

و شکار در منطقه ما برای چند منظور بکار می‌رفت یا برای تفریح و سرگرمی بود یا برای تأمین معاش یا حفاظت از مزارع و باغات صورت می‌گرفت. شکار پرندگانی مانند: وسپه، خوتکه، چنگره و انواع دیگر متداول بود و الان هم است، این پرندگان در گذشته بسیار فراوان‌تر بودند، شکار خوک در گذشته، برای حفاظت از مزرعه رونق داشت.

فصل شکار عموماً زمستان است. در قدیم می‌گفتند، پرندگان از محلی موسوم به هشرخان به گیلان می‌آیند و در استخرها اجتماع می‌کنند، از متداولترین طرق شکار، قرق کردن بود و این کار توسط صاحبان استخرها صورت می‌گرفت معمولاً در هر دهی چند استخر یا بقول خودمان سل یا اسطل وجود داشت که پس از پایان چله زمستان، شکارچیان با ولوتکا به کومه‌هایی که در میان استخرها برای استراحت ساخته شده بود می‌رفتند و صبح برای قرق‌شکنی بزمی‌خاستند، توله‌های شکاری

تزیین تفنگ روی قنداق صورت می‌گرفت ترتیب کار به این صورت بود که روی قنداق را با وسایل ساده آن زمان به اشکال گوناگون منظم می‌کردند، بعد همان شکل و طرح را روی استخوان حیوانات یا صدف‌ها پیاده می‌کردند و دور آن را می‌بریدند و بعد این قطعات را در جای مناسب با سریشم می‌چسباندند، از جمله طرح‌های زیبایی که روی این تفنگ‌ها نقش می‌یست، شکل چراغ نفتی بود، که از کنار هم قرار دادن این طرح‌ها مجموعه زیبایی بدست می‌آمد.

گاهی هم از فلزات براق مانند نقره به‌رای تزیین استفاده می‌شد و یک نوع آن بکارگیری از مفلول این فلزات است که به اشکال مختلف می‌پیچانند و بعد آنرا به بدنه تفنگ محکم می‌کردند، در مورد طرح صدف‌ها و استخوان هم روی تفنگ می‌توان چند نوع ذکر کرد مانند: اشکال لوزی، مربع، گل، ستاره و غیره که ابعاد آن از یک تا یک‌ونیم سانتی‌متر تجاوز نمی‌کرد، به نکته‌ای باید اشاره کنم و آن اینکه طراحان تفنگ در آن زمان قنداق را بصورت ظریف‌تری می‌ساختند که در زیبایی تفنگ اهمیت داشت، جنس قنداق‌ها از چوب گردو بود که علاوه‌بر زیبایی از استحکام خاصی برخوردار بود و معمولاً با لاک و الکل براق می‌شد که این شیوه هنوز هم متداول است، از ایشان خواستم که هر چه لغت و اصطلاح در مورد شکار و شکاربانی می‌دانند به من بگویند تا برای گילהوا بفرستم. می‌خندد و می‌گوید بگذار گیلخوا این را چاپ کند بعد.

[با تشکر از علی بالایی لنگرودی، دانشجوی دانشگاه آزاد لامیجان]

هم آنان را همراهی می‌کردند.

آقای رضوانی فر در مورد تعمیر تفنگ می‌گوید: حدود صد هفتاد سال می‌شود که اسلحه‌های شکاری در گیلان مورد استفاده قرار می‌گیرد، به روایتی اولین بار در ماسوله مورد استفاده قرار گرفته است و عموماً بر دو نوعند: سرپور و نه‌پور (= سرپر و ته‌پر) تفنگ سرپور از گذشته در گیلان متداول بوده و حتی عده‌ای به ساخت آن اشتغال داشته‌اند و خود آن بر دو نوع است، نوع اول که از قدمت بیشتری برخوردار است به سنگ چخماقی معروف است و طرز کارش به اینگونه است، ماده منفجره‌ای که از سر لوله تفنگ در آن ریخته می‌شد، توسط اصطکاک سنگ‌های چخماقی منفجر می‌شد و تفنگ شلیک می‌کرد، ماده منفجره‌ای که در داخل لوله ریخته می‌شد، قسمتی باروت و قسمتی ساچمه بود که قرص‌هایی از جنس نمد و مقوا این مواد را از هم جدا می‌کرد و توسط وسپه، مفت و فشرده می‌شد، پس از انفجار باروت، ساچمه پخش شده به صید برخورد می‌کرد. نوع دیگر تفنگ و سرپوره بدون سنگ چخماق است و جرقه لازم برای انفجار از ضربه‌هایی حاصل می‌شود که به وچاشنی، خورده و باعث انفجار باروت می‌گردد، از انواع تفنگ‌های سرپر معروف می‌توان به و آسیدموسی، و معجره، و باغچه‌سراه و ولاره اشاره کرد. هنوز هم تفنگ‌های بادی و غیربادی و طبلانچه‌های قدیمی را برای تعمیر نزد من می‌آورند.

استاد کار تفنگ‌های قدیمی در مورد تزیینات روی تفنگ می‌گوید: و کارهای تزیینی در گذشته اهمیت زیادی داشت، هم صاحب تفنگ ذوق داشت و می‌خواست که روی وسیله کارش هنرنمایی شود، هم استاد کار وقت و حوصله هنرآفرینی داشت،



دعوت به اشتراک گیلک

شرایط اشتراک:

بهای اشتراک سالانه ماهنامه گیلک در داخل کشور (۱۲ شماره با احتساب هزینه پست) هفت هزار و هشتصد تومان است. متقاضیان می توانند وجه اشتراک را به حساب جاری ۳۵۲۳ بانک صادرات شعبه ۷۷۴ نیش کریمخان زند - میرزای شیرازی به نام علی دهباشی واریز کنند و اصل برگه را با ذکر نشانی دقیق (با قید کد پستی) به نشانی: تهران - صندوق پستی ۹۱۶ - ۱۳۱۲۵ ارسال کنند.

نام و نام خانوادگی: .....  
نشانی: .....  
کد پستی: .....  
تلفن: .....

### دفتر فنی تم

نماینده فروش کلیه لوازم نقشه برداری و نقشه کشی  
چاپ اوزالید نقشه - ترانسپارانت و زیراکس طولی نقشه  
رشت - خیابان امام خمینی - روبروی بانک توسعه صادرات ایران  
شعبه رشت - جنب اداره راه گیلان - تلفن ۳۳۲۶۴

### نوشت افزار معرفت

مرکز توزیع لوازم التحریر، اداری، مهندسی و بورس انواع آلبوم چسبی و غیر چسبی در مدلها و طرحهای متنوع  
آدرس: رشت - بازار کتابفروشا، نوشت افزار معرفت  
تلفن ۲۵۶۷۸ « دیبائی »

### آقای خشیار سرتیپ پور

قاضی سابق دیوانعالی کشور که دارای سوابق ممتد قضایی می باشد با سمت وکیل پایه یک دادگستری قبول وکالت می نماید.



نشر گیلکان

تازه ترین کتاب خود را منتشر کرده است:

## شاعران گیلک و شعر گیلکی

«تذکره شاعران گیلکی سرا»

تألیف هوشنگ عباسی

شامل شرح حال و نمونه اشعار نزدیک به

۱۵۰ شاعر گیلکی سرای متقدم و معاصر

با برگردان فارسی اشعار ویوست واژه نامه

در ۲۵۶ صفحه قطع وزیری و قیمت ۸۰۰ تومان

مرکز پخش:

رشت، حاجی آباد، اول خیابان گنجه ای، کوچه صفاری، پلاک ۱۱۸

رشت: صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵

نشر گیلکان

قابل وصول با پست سفارشی در هر نقطه کشور

در ازای ارسال ۹۰۰ تومان تمبر از طریق خدمات پستی گیلک و

مؤسسه فرهنگی انتشاراتی انمه (ع) [قم] منتشر کرد

۷۷۷ تست کامل عربی

نظام جدید با پاسخ های تشریحی جامع

مؤلف: داود قنبری

برای داوطلبان کنکور سراسری

با انضمام سؤالات عربی کنکور پیش دانشگاهی

سالهای ۷۶ و ۷۵

گیله وا، آگهی کتاب می پذیرد

تلفن ۲۰۹۸۹

برگ درخواست اشتراک ماهنامه گیله‌وا (یک ساله)

(مکتوبه مجله فرسنگ، هنری و پژوهشی شمال ایران به زبانهای گیلکی و فارسی)

(از شماره ..... فرستاده شود)

ابتداءً فرم بالا با نونکی آن را بر کرده همراه پیش بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه

۲۹۰۸ بادی‌الله رشت، به نام مدیر مجله یا گیله‌وا به نشانی

(رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۲۵) ارسال نمایند.

- حق اشتراک داخل کشور ۱۵۰۰ تومان
- اروپا ۴۰۰۰ ریال
- آمریکا و ژاپن ۵۰۰۰ ریال
- حوزه خلیج فارس و جمهوری‌های همسایه (شوروی سابق) ۳۵۰۰ ریال

نام ..... نام خانوادگی .....  
 سن ..... منزلت ..... میزان تحصیلات .....  
 نشانی شهر ..... خیابان .....  
 کویچه ..... شماره ..... کد پستی ..... تلفن .....

انتشارات کیهانشان منتشر کرده است:

۶۸  
مجله نهم

دل ایچ فرای

زان زاگ روسو

مشاهیر روسی



۷۵  
مجله نهم

باریس دو سلاوا

باریس باسترناک

عبدالله توتاری



۷۶  
مجله نهم

ویکتور ترانس

مایا گوفسکی

محمد امین

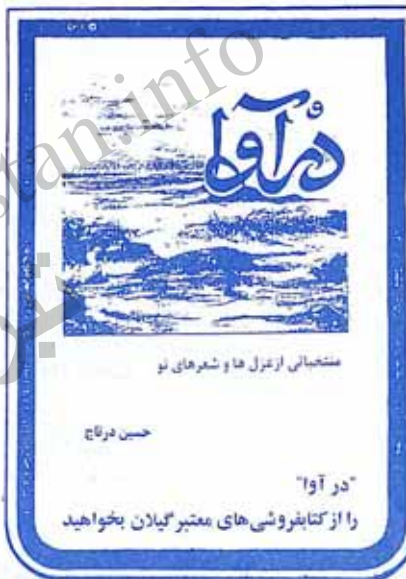
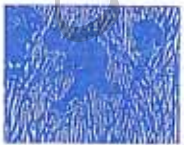


۷۴  
مجله نهم

لوتوش ایری

مارک توین

محمد امین



## چای: گیاه خزان ناپذیر

پوشینه‌ی سبز کوهپایه‌های شمال کشور، نوشیدنی همه مردم ایران، نتیجه تلاش چایکاران و چایسازان گیلانی

شرکت صنعتی و تولیدی روشن گیل  
 سازنده ماشین آلات و تجهیزات چایسازی

# بهترین عیدی: کتاب

کتاب: عیدی مناسب فرهنگ دوستان

اهدای کتاب در گیلان به عنوان عیدی یک سنت فرهنگی است

دوره ۵ ساله گیله‌وا

در ۵ جلد، با جلد کالینتور و زرکوب

۹۰۰۰ تومان

دوره ۱۸ جلدی گیلکان

مجموعه ۱۸ عنوان کتاب مربوط به گیلان (و مازندران)

در زمینه تاریخ، فرهنگ، هنر، زبان و ادبیات گیلکی

۱۱۰۰۰ تومان

دوره ۴ جلدی گیلان نامه

مجموعه مقالات گیلان شناسی

در زمینه تاریخ، فرهنگ، هنر، زبان، ادبیات و مردم شناسی

۳۳۰۰ تومان

به ازای واریز وجه هر انتخاب، به حساب جاری ۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ بادی الله رشت بنام مجله گیله‌وا، کتابهای مورد درخواست به نشانی داده شده در هر نقطه از کشور ارسال خواهد شد.

(لطفاً اصل فیش بانکی را فرستاده فتوکی آن را پیش خود نگهدارید. تقاضا مشخص و نشانی دقیق، کامل و خوانا نوشته شود) هزینه پستی برعهده گیله‌وا است

رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵